



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
صلاوة  
وسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



دروس خارج فقه  
سال ۹۰-۸۹  
حضرت آیت الله مرعشی مستجابی

(( به همراه صوت دروسی ))

WWW.GHBOOK.IR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی ۹۰-۸۹

نویسنده:

مرتضی مقتدایی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاہت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی ۸۹-۹۰
۷	مشخصات کتاب
۷	کتاب القصاص ۸۹/۰۶/۲۸
۱۴	کتاب القصاص ۸۹/۰۶/۲۹
۱۸	کتاب القصاص ۸۹/۰۶/۳۰
۲۴	کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۶
۳۰	کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۷
۳۸	کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۸
۴۴	کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۹
۴۹	کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۰۲
۵۶	کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۱۸
۶۰	کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۱۹
۶۴	کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۰
۷۰	کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۴
۷۶	کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۵
۸۲	کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۶
۸۷	کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۷
۹۱	کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۳۰
۹۵	کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۱
۱۰۰	کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۴
۱۰۲	کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۷
۱۰۶	کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۸
۱۱۳	کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۹

۱۱۹	.....	۸۹/۱۲/۱۰	کتاب القصاص
۱۲۳	.....	۸۹/۱۲/۱۴	کتاب القصاص
۱۲۷	.....	۸۹/۱۲/۱۵	کتاب القصاص
۱۳۰	.....	۸۹/۱۲/۱۶	کتاب القصاص
۱۳۵	.....	۸۹/۱۲/۲۱	کتاب القصاص
۱۳۹	.....	۸۹/۱۲/۲۲	کتاب القصاص
۱۴۳	.....	۸۹/۱۲/۲۳	کتاب القصاص
۱۴۷	.....	۸۹/۱۲/۲۴	کتاب القصاص
۱۵۵	.....	۹۰/۰۱/۰۸	کتاب القصاص
۱۵۸	.....	۹۰/۰۱/۰۹	کتاب القصاص
۱۶۴	.....	۹۰/۰۱/۱۰	کتاب القصاص
۱۷۰	.....	۹۰/۰۱/۱۴	کتاب القصاص
۱۷۵	.....	۹۰/۰۱/۱۵	کتاب القصاص
۱۷۹	.....	۹۰/۰۱/۱۶	کتاب القصاص
۱۸۳	.....	۹۰/۰۱/۲۰	کتاب القصاص
۱۸۸	.....	۹۰/۰۱/۲۱	کتاب القصاص
۱۹۴	.....	۹۰/۰۱/۲۲	کتاب القصاص
۲۰۰	.....	۹۰/۰۱/۲۳	کتاب القصاص
۲۰۵	.....	۹۰/۰۱/۲۴	کتاب القصاص
۲۱۳	.....	۹۰/۰۱/۲۷	کتاب القصاص
۲۱۷	.....		درباره مرکز

## مشخصات کتاب

سرشناسه: مقتدایی، مرتضی، ۱۳۱۴

عنوان و نام پدیدآور: آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی ۹۰-۸۹ / مرتضی مقتدایی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی: سایت مدرسه فقاقت

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

کتاب القصاص ۸۹/۰۶/۲۸

Your browser does not support the audio tag

قسامه

راز ثبوت قتل در ابواب جنایات در مورد حقوق؛

معمولاً راه هایی برای اثبات جنایت در محکمه وجود دارد که برخی از آنها مورد بحث قرار گرفت: ۱- بینه ۲- اقرار (این دو بحث و نیز بحث «علم قاضی» گذشت.)

قسامه:

قسامه به معنای ۵۰ قسم خوردن است یعنی مدعی ادعا می کند فلانی قاتل است، و بینه ندارد؛ و مدعی علیه هم اقرار نمی کند. در خصوص قتل چون دماء مسلمین مطرح است؛ علاوه بر اقرار و بینه راه سومی به نام قسامه مطرح است در این صورت اگر قسامه جاری شود، قتل ثابت؛ و مدعی علیه، به عنوان قصاص اعدام می شود.

فلسفه تشریح قسامه:

دلیل اصلی اجرای قسامه حفظ دماء مسلمین است. زیرا اگر قسامه مشروع نبود و می گفتیم یا باید به طریق بینه ثابت شود یا اقرار، ممکن بود مثلاً یک آدم خطرناکی وارد یک خانه شود و با خود بگوید من که اقرار نمی کنم و در این جا هم یا کسی

نیست و یا بینه محکمه پسندی وجود ندارد، پس این شخص را می کشم و مجازات نمی شوم. امّا اگر قسامه مشروع باشد جرأت نمی کند زیرا گرچه خودش اقرار نمی کند و کسی هم نیست که در محکمه شهادت بدهد و اگر شاهدی باشد محکمه پسند نیست امّا برادر، فرزند، پدر و دیگر بستگان یا غیر بستگان مقتول، در محکمه قسم می خورند و اقامه ی قسامه می کنند؛ که این آقا قاتل است و اعدام می شود. و لذا «لیحقن به الدماء» می گوید برای این که خون مسلمان محفوظ بماند قسامه تشریح شد. و در باب قتل یک طریق برای اثبات قتل اضافه شد.

ص: ۱

امام (ره) نیز علاوه بر بینه و اقرار که گذشت فرمود: «الثالث القسامه» سوّمین راهی که به وسیله ی آن قتل در محکمه ثابت می شود قسامه است.

ریشه صرفی:

قسامه به فتح قاف از ماده قسم- یمین- از باب «أقسم، یقسم، إقساماً و قسامه» مثل «أكرم، یكرم، إكراماً و كرامتاً» و مصدر است.

معنای لغوی:

در لغت دو جور معنا کرده اند

معنای اول:

صاحب جواهر(۱) به نقل از صحاح اللغه و نیز مصباح اللغه می فرماید قسامه به معنای ایمان اسم است برای قسم های ۵۰ گانه ای که مدعی در محکمه اجراء می کند این ۵۰ قسم را قسامه می گویند.

معنای دوّم:

حالفین؛ یعنی به مصداق الذین یحلفون که در مواردی فراوان از قرآن کریم آمده است قسم مربوط به حالف است و ۵۰ نفر به عنوان حالف می آیند در محکمه هر یکی یک قسم می خورد که این آقا قاتل است.

صاحب جواهر با برداشت از قاموس اللغه می فرماید این حالفین را قسامه می گوئیم.

مرحوم صاحب جواهر در ادامه فرمود: «و لا یبعد صدقها علیهما» بعید نیست بگوئیم قسامه به هر دو معنا صادق است.

معنای اصطلاحی:

در اصطلاح شرع؛ فقهاء از قسامه ایمان و قسم ها را اراده می کنند. فلانی قسامه اجرا کرد یعنی ۵۰ قسم خورد.



---

١- (١) الشيخ الجواهرى، جواهر الكلام، ج ٤٢، ص ٢٢٦، دارالكتب اسلاميه: «وأما القسامه) فهى الأيمان تقسم على جماعه يحلفونها كما فى الصحاح. أو الجماعه الذين يحلفونها كما فى القاموس، ولا يبعد صدقها عليهما كما عن المصباح، وعن غير واحد أنها لغه اسم للأولياء الذين يحلفون على دعوى الدم»

## کیفیت اجراء قسامه:

باید در حضور حاکم شرع و به دستور حاکم شرع قسامه انجام شود یعنی با مطالبه ی حاکم مدعی ۵۰ قسم می خورد و جرم ثابت می شود و بعد طرف را قصاص می کنند.<sup>(۱)</sup>

شرط مشروعیت قسامه (لوث):

صورت قضیه این است که، ممکن است در بیابان، یا در یک کوچه، جنازه ای پیدا شود و هیچ معلوم نباشد چه کسی او را کشته است و کسی هم اقرار به جنایت نکند و بینه ای هم اقامه نشود که فلانی قاتل است اما ولی دم میت ادعا می کند فلانی قاتل پسر من است.<sup>(۲)</sup> شرط اجراء قسامه این است که یک قرینه ای باشد. از این قرینه به لوث تعبیر می شود و می گویند «یشرط فی القسامه اللوث» باید مورد، مورد لوث باشد تا قسامه اجرا شود. و الا اگر قرینه ی ظنی در کار نباشد اصلاً مورد قسامه نیست. بلکه مثل سایر دعاوی، این مورد نیز دعوی مدعی و منکر است یکی ادعا می کند قاضی می گوید: اثبات کن یا با اقرار یا با بینه اگر نه آن مدعی علیه که منکر است قسم می خورد و تبرئه می شود.

تعریف لوث:

دو معنا برای لوث گفته اند:

۱- القوه:

تقویت شدن ادعا، یعنی وقتی برای قاضی قرینه ظنیه پیدا شود گرچه ادعای مدعی را ثابت نمی کند ولی ادعایش تقویت می شود.

۲- التلوث:

ص: ۳

---

۱- (۲) در مورد کیفیت ۵۰ قسم و اینکه آیا ۵۰ نفر لازم است یا خیر؟ به زودی بحث می کنیم.

۲- (۳) عنوان پسر از باب مثال است و گرنه مطلق ولی دم و مطلق مقتول مراد است.

لوٹ، از تلوث گرفته می شود یعنی آلوده شدن آن هم مناسبت دارد چون قرینه ای که پیدا می شود موجب سوء ظن است. وقتی این آدم را با چاقو پیدا کردیم خود این چاقویی که در دست است او را متهم می کند یا اگر یک شاهد واحد آمد شهادت داد این قاتل است موجب اتهام او می شود دامنش به این اتهام آلوده می شود و زمینه برای لوٹ پیدا می شود.

بیان قرینه ظنیه:

در عبارت امام(ره) در تحریر مثالهای فراوانی آمده است:

۱- «کالشاهد الواحد» اگر یک نفر شهادت بر قتل بدهد قرینه ظنیه برای حاکم بر صدق گفتار مدعی است. حتی فرض بفرمائید یک بیچه ممیز که خوب و بد را تشخیص می دهد می گوید فلانی کشت گرچه به گفته ی بیچه قتل ثابت نمی شود، ولی گفتارش قرینه ظنیه می شود. اینجا مورد قسامه است و به مدعی می گویند: شما باید ۵۰ قسم بخوری یا ۵۰ نفر را باید بیاوری- از دوستانت از بستگانت- قسم بخورند که قاتل فلانی است. اگر ۵۰ قسم در محکمه پیش حاکم اجراء شد که این آقا قاتل است همان طوری که با اقرار قاتل یا با شهادت دو نفر عادل قتل ثابت می شد؛ با ۵۰ قسم هم قتل ثابت می شود زیرا گرچه در حقوق آمده است «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر» قسم برای مدعی علیه است اما قسامه- بر خلاف قاعده- برای مدعی است.

۲- «أو الشاهدین مع عدم استجماع الشرايط القبول» دو نفر شهادت دادند ولی شرایط قبولی شهادت را ندارند در این صورت گرچه قتل ثابت نمی شود اما برای قاضی قرینه ظنیه بر صدق مدعای مدعی خواهد بود.

ص: ۴

۳- «کذا لو وجد متشحطاً بدمه و عنده ذو سلاح عليه الدم» یک جنازه ای پیدا شد که خون از بدنش می ریزد یک کسی هم آن جا پیدا کردند که یک چاقوی خون آلود در دست دارد ولی دم (مدعی) می گوید: این شخص کارد به دست، قاتل است و قرینه هم موجود است. یعنی همان وقت تازه چاقو خورده خون از بدنش می رود این هم چاقوی خونی در دست دارد آن کنار ایستاده است، یا دارد فرار می کند.

بررسی یک قضیه از تاریخ:

روایتی است که سابقاً به مناسبت خواندیم که یک شخص در منزلش گوسفندی سر برید و بعد می خواست در بیرون منزل گوسفند را به چوب بزند و پوستش را بکند در همان حال بولش گرفت در کنار منزل یک خرابه ای بود رفت داخل خرابه که قضای حاجت کند تصادفاً دید که یک جنازه تازه به قتل رسیده افتاده است؛ یک عده ای از مردم هم رسیدند. اکنون یک جنازه ای روی زمین افتاده است خون از او می رود این آقا هم با چاقوی خون آلود کنار جنازه در خرابه ایستاده است او را به محکمه بردند او نگفت: من قاتل نیستم. بعد که حکم قصاص داده شد شخصی دیگر آمد گفت: این آقا را نکشید قاتل منم. به آن آقا گفتند: پس چرا اقرار کردی؟ گفت: اگر من می گفتم قاتل نیستم شما باور می کردید؟ لذا با خود فکر کردم این بلائی است که رسیده است باید صابر باشم. تا هر آنچه خدا خواست بشود.

این قرینه ظنیه ای است که یا باعث سوء ظن به جریان انکار می شود یا باعث تقویت ادعای مدعی می شود.

ص: ۵

۳- «او وجد كذلك في دار قوم» یک جنازه ای در خانه ای پیدا می شود این صاحب خانه متهم است.

۴- «او في محلّه منفرده عن البلد لا يدخل فيها غير أهلها» در یک محله ای پیدا می شود که جدای از راه است کنار جاده رفت و آمدی نیست در این محله اگر جنازه پیدا شد همه افراد این محل متهمند.

۵- «او في صف قتال مقابل الخصم بعد المراماه» دو گروه برای جنگ و مبارزه در صف مقابل هم ایستاده اند تیراندازی ها شروع می شود و یک نفر تیر می خورد پیداست صف مقابل متهم می شود.

۶- امام در ادامه فرمود: «وبالجمله كل أماره ظنيه عند الحاكم توجب اللوث» هر اماره ظنیه ای موجب لوث است «من غير فرق بين الاسباب المفیده للظن» هر سببی که این ظن را برای قاضی ایجاد کرده باشد فرقی نمی کند «فيحصل اللوث باخبار صبي المميز المعتمد عليه» یک بچه ای که معمولاً بیجا نمی گوید؛ شهادت می دهد من دیدم فلانی او را زد و کشت «والفاسق الموثوق به في إخباره» یا یک فاسقی است که مورد ثقه است آدم می داند راست می گوید اما شهادتش پذیرفته نیست اگر شهادت دهد که فلانی قاتل است قتل ثابت نمی شود اما قرینه ظنیه برای حاکم پیدا می شود و لوث مورد دارد. «والكافر كذلك» یا یک یهودی، یا مسیحی است اما می دانیم آدم راستگویی است. ولو به قولش قتل ثابت نمی شود ولی لوث محقق می شود «والمرأه نحوهم» با شهادت یک زن قتل ثابت نیست اما اگر یک زن که مورد وثوق است گفت من دیدم فلانی زد او را کشت مورد لوث و قسامه می شود.

در بحث بعدی باید اخبار را بررسی کنیم و در اخبار دو چیز باید اثبات بشود:

۱- اصل شرعیت قسامه:

که قسامه در شرع برخلاف قاعده ثابت است اما اینجا خود مدعی قسم می خورد این باید ثابت شود.

۲- مشروطیت اجرای قسامه:

مورد قسامه حتماً باید لوث باشد هر چند بعضی ها می گویند در روایات نداریم قسامه مشروط به لوث باشد. اما تمام علما از قدما و متأخرین قبول کردند در جایی قسامه ثابت می شود که مورد لوث باشد.

این دو مطلب را باید از اخبار استفاده کنیم. انشاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد

**کتاب القصاص ۸۹/۰۶/۲۹**

Your browser does not support the audio tag.

قسامه:

گفتیم قسامه در لغت دو معنا دارد:

۱- ایمان

(قسم ها)؛ شخص مدعی باید ۵۰ قسم تحت عنوان قسامه اجراء کند.

۲- حالفین

؛ یعنی کسانی که قسم می خورند.

در لسان فقها قسامه همان ایمان است. و به کسی که ۵۰ قسم بخورد، می گویند قسامه اجرا کرده است یعنی قسم خورد.

و گفتیم در اجرای قسامه لوث شرط است یعنی یک قرینه و آماره ظنیه ای باشد که برای قاضی ظن به صدق مدعی پیدا بشود. یک قرینه ای پیدا بشود که قاضی مظنه پیدا کند این مدعی که می گوید فلانی قاتل این است، راست می گوید مثلاً یک نفر شاهد بگوید من می دانم فلانی قاتل است. گرچه یک شاهد کافی و حجت نیست. اما برای قاضی این آماره ی ظنیه می شود که شاید راست بگوید. یا دو نفر شهادت می دهند که فلانی قاتل است و شرایط شهادت را ندارند و قولشان حجت نیست اما از قول این ها قرینه ای پیدا می شود که شاید راست بگویند پس در بحث قسامه دو چیز مطرح است:

اول: اصل مشروع بودن قسامه؛

و این که در شرع مقدس اسلام قسامه تشریح شده و حجت است و در محاکم می توانند اجرا کنند.

دوم: مشروط بودن اجرای قسامه به صدق لوث در دعوی؛

یعنی اگر کسی ادعا کند فلانی قاتل پسر من است اما برای قاضی قرینه ظنیه بر صدق دعوی پیدا نشود قسامه اجراء نمی شود و چنانچه دیروز گفتیم طبق قانون مدعی و منکر. وقتی مدعی ادعا کند فلانی قاتل است. می گوئیم بینه بیاور. اگر توانست اثبات کند حکم صادر می شود و اگر نتوانست اثبات بکند. مدعی علیه بر برائت خودش قسم می خورد که من قاتل نیستم و رها می شود و اگر منکر قسم نخورد قاضی قسم را بر می گرداند به مدعی و مدعی یک قسم می خورد و حکم صادر می شود. اما در دم (خون) یک خصوصیتی هست که در صورت عدم وجود بینه قبل از قسم دادن منکر مورد لوث مورد توجه است. یعنی اگر مدعی نتوانست قسامه بیاورد و مورد هم لوث بود ممکن است مدعی علیه موظف شود قسامه بیاورد که بی گناه است تا تبرئه شود.

دلیل مشروعیت قسامه:

-۱

صحیحی برید بن معاویه (۱) «عن ابی عبدالله (ع) قال: سألته عن القسامه» از امام صادق (ع) در مورد قسامه پرسیدم «فقال» امام فرمود «الحقوق کلها البینه علی المدعی والیمین علی المدعی علیه» در تمام موارد حقوق میزان این است که هر کس ادعا کند باید با بینه اثبات کند اگر نتواند اثبات بکند قطعاً دعوی متوجه منکر است و منکر باید قسم بخورد «الا فی الدم خاصه» این قاعده در همه موارد حقوق جاری است. مگر در دم یعنی در خصوص قتل. اگر در موردی ادعای قتل شد طریق دیگری برای اثبات دم وجود دارد «فإن رسول الله (ص) بینما هو بخیر» آن وقتی که رسول الله در جنگ خیبر بود و قلعه خیبر را فتح کردند «إذ فقد الأنصار رجلاً منه» انصار همراه پیامبر ناگهان متوجه شدند یکی از انصار که همراه پیغمبر بود مفقود شد اصحاب تفحص کردند «فوجدوه قتیلاً» جنازه اش را در محله یهودی ها پیدا کردند «فقال الأنصار» انصار آمدند پیش پیغمبر گفتند «ان فلاناً یهودی قتل صاحبنا» انگشت گذاشتند روی یک شخص و گفتند: یا رسول الله! فلان یهودی این مرد انصاری و برادر دینی ما را کشته است. اینجا اگر ما قسامه نداشتیم لابد پیغمبر می فرمود: بینه بیاورید و اگر بینه نداشتند می فرمود یهودی را بیاورید قسم بخورد. «فقال رسول الله (ص) للطالین» اما پیامبر خطاب به آنها که طالب پیدا کردن قاتل بودند فرمود: «اقیموا الرجلین عدلین من غیرکم» بروید اقامه بینه کنید دو نفر از غیر خودتان (چون خود اینها ادعا می کردند فلان یهودی قاتل است) فرمود: از غیر خودتان دو نفر دیگر را بیاورید شهادت بدهند بینه اقامه بشود علیه یهودی «أقیده برمه» یعنی قصاصش می کنم یعنی به طور کلی هلاکش می کنیم «فان لم تجدوا شاهدین» راه دوم اگر دو تا شاهد پیدا نکردید «فاقیموا قسامه خمسین رجلاً أقیده برمه» اول فرمود بینه بیاورید «فقالوا یا رسول الله» آنان گفتند «ما عندنا شاهدان من غیرنا» ما بینه نداریم یهودی هم

اقرار نمی کند اینجا یک طریق برای اثبات قتل تشریح می شود که فرمود قسم ۵۰ نفر را بیاورید اگر آوردید من آن طرف را که شما قسم بر قاتل بودنش خوردید قصاص می کنم. اصحاب گفتند: «و انا لنکره ان نقسم علی ما لم نره» ما خوشمان نمی آید قسم بخوریم بر چیزی که ندیدیم ما جنازه را پیدا کردیم و ما فکر می کنیم قاتل این انصاری این شخص است اما خودمان ندیدیم او بکشد وقتی علم نداریم چطور می توانیم قسم بخوریم؟ (همین عبارت نشان می دهد که ۵۰ نفر باید به این علم رسیده باشند که او قاتل است) و در مبحث علم شاهد، به آنچه شهادت می دهد این روایت را بحث می کنیم چیزی که ندیدم و چطور قسم بخوریم؟! و می گوئیم مرداشان از این که گفتند ندیدیم یعنی نمی دانیم و چون اقوی شاهد بر علم به یک حادثه دیدن آن حادثه است به جای این که بگویند علم نداریم گفتند که ندیدیم چیزی که ندیدیم چطور قسم بخوریم؟ و لذا رؤیت خصوصیت ندارد و تنها راه علم پیدا کردن دیدن نیست بلکه راههای دیگری هم برای علم پیدا کردن وجود دارد. مثلاً شواهد و قرائنی جمع شده است که از آن شواهد و قرائن علم پیدا کردند فلانی قاتل است. می توانند بیایند قسم بخورند.

ص: ۸

---

۱- (۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۵۲، ابواب دعوی القتل، باب ۹، حدیث ۳، ط آل البیت.



«فوداه رسول الله (ص)» وقتی گفتند نمی توانیم قسامه اجراء کنیم پیامبر از بیت المال یا از خودشان ديه انصاری را پرداختند «فقال» دنبالش پیغمبر فرمود: «انما حقن دماء المسلمين بالقسامه» (۱) فرمود: قسامه موجب حفظ دماء مسلمین است یعنی اصل تشریح قسامه فلسفه اش حفظ دماء مسلمین «لکی اذا رأی فاجر الفاسق فرصه من عدوه» زیرا اگر یک آدم فاسق فاجری که آمادگی آدم کشی هم دارد دشمنش را در یک کوچه ای پس کوچه ای پیدا کرد اگر قسامه تشریح نشده باشد در همان تاریکی شب طرف را می کشد و فرار می کند خودش که اقرار نمی کند بینه ای هم نیست قهراً خون مقتول هدر می شود اما اگر گفتیم اولیاء دم با قرائن می فهمند قاتل کیست؟ و با اجرای قسامه ۵۰ نفر قسم می خورند فلانی قاتل است و قصاص می شود «حجزه مخافه القسامه أن یقتل به فكف أن قتله» همین قسامه موجب می شود از خوف این که فردا در محکمه با قسامه قصاص شود دست برمی دارد و آدم نمی کشد و «الآ» اگر مدعی قسامه را اجراء نکند «حلف المدعی علیه قسامه خمسين رجلاً ما قتلنا ولا علمنا قاتلاً» مدعی علیه می تواند در مقابل این ها ۵۰ قسم بخورد که من قاتل نیستم نه خودم کشتم نه ما می دانیم که قاتلش کیست؟ و تبرئه می شود «والآ» و اگر مدعی علیه هم قسم نخورد «اغرما الدیه اذا وجدوا قتیلاً» بین أظهرهم اذ لم یقسم المدعون» اگر مدعی علیه یا اهالی محلی که جنازه در آن پیدا شد و دیگران رفت و آمد ندارند حاضر نشدند قسامه اجراء کنند باید ديه مقتول پیدا شده در محل خود را بپردازند.

ص: ۹

---

۱- (۲) در آینده روایت دیگری قرائت می کنیم که می گوید پس از امتناع انصار از اجرای قسامه؛ پیامبر خواست قسامه را به یهود واگذار کند اصحاب متعرض شدند که یهود باکی از قسم خوردن ندارند و قسم آنان را قبول نمی کنیم.

در این روایت که صحیح است و مشایخ ثلاث هم نقل کرده اند دو مطلب مورد بررسی قرار می گیرد و باید ببینیم از روایت استفاده می شود یا خیر؟

مطلب اول:

اصل مشروع بودن قسامه؛ پیغمبر فرمود: «اقیموا قسامه خمسين رجلاً» قسم ۵۰ مرد را بیاورید پس قسامه مشروع است.

مطلب دوم:

شرطیت لوث در مشروع بودن قسامه؛ آمدند نزد پیغمبر گفتند: «یا رسول الله! فقدنا رجلاً من الانصار» یکی از انصار را گمش کردیم رفتیم دنبال تحقیق و بررسی «وجدناه قتیلاً» در بین یهودی های خیبر جنازه اش را پیدا کردیم نمی شود بگوئیم یک نفر از بیرون محل این شخص را کشته و رفت حداقل این است که یکی از همین یهودی ها کشته باشد همین وجود جنازه بین یهودی های خیبر قرینه است که همین ها کشتند و مورد، مورد لوث است لذا می گوئیم گرچه در مورد روایت لوث مصداق دارد اما با استفاده از کلام پیغمبر و از روایت نمی توانیم بگوئیم شرط در اجراء قسامه این است که مورد از موارد لوث باشد و شرطیت لوث در اجراء قسامه از طریق دیگری باید استفاده شود.

روایت دیگری نظیر روایت فوق وجود دارد برای فردا انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد

**کتاب القصاص ۸۹/۰۶/۳۰**

Your browser does not support the audio tag.

گفتیم در همه ی حقوق و جنایات راه اثبات در محکمه، یا اقرار است و یا بیّنه. یعنی گاهی خود طرف بدهکاریش را قبول دارد، و اقرار می کند. و گاهی مدعی بیّنه دارد و دو نفر عادل شهادت می دهند که این آقا طلبکار است.

و گفتیم در خصوص «قتل» چون در اسلام از باب احتیاط در دماء قتل اهمیت بیشتری دارد، برای اثبات آن یک راه اضافه شده است و آن قسامه است. یعنی با اینکه در حقوق و جنایات قسم برای منکر است و منکر باید قسم بخورد و مدّعی باید با بیّنه اثبات حق بکند، ولی در باب قتل گفتند مدّعی می تواند ادعایش را با قسم اثبات کند، منتهی با کیفیت خاص. لذا بحث قسامه مطرح شد که ۵۰ قسم به عهده ی مدعی گذاشته می شود.

ص: ۱۰

و گفتیم برای اجراء قسامه شرط است که دعوی مورد لوث باشد یعنی قرینه ظنیه ای باشد تا قاضی مظنه پیدا کند که شاید این مدّعی راست می گوید.

در ادامه گفتیم در بحث قسامه دو مطلب باید اثبات شود؛

مطلب اول:

مشروعیت قسامه.

مطلب دوم:

شرطیت لوث در اجرای قسامه.

خواستیم از روایات این دو مطلب را استفاده کنیم؛

۱-

دیروز صحیحه برید بن معاویه (۱) را خواندیم اما فقط مطلب اول (مشروعیت قسامه) از آن قابل استفاده بود و دلالت بر شرطیت لوث نداشت.

بحث امروز:

۲-

روایت ابی بصیر (۲) «قال سألت ابا عبد الله (ع): «ان القسامه این کان بدئها؟» راوی می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم قسامه از چه زمانی شروع شد؟ ابتداء شروع اجرای قسامه از چه زمانی بوده؟ قال: «کان من قبل رسول الله (ص)» امام فرمود: حکمی است که مشروعیتش از زمان پیغمبر است. قبلاً حتی در زمان جاهلیت اجرای چنین قسامی مرسوم نبود. «لَمَّا كان بعد فتح خيبر» داستان از این قرار است که بعد از آن که قلعه های خیبر به دست مسلمین فتح شد و مسلمین وارد منطقه شدند «تخلف رجل من الأنصار عن اصحابه فرجعوا في طلبه» یکی از انصار از بقیه عقب ماند و از جمیعت جدا شد انصار دنبالش رفتند «فوجدوه متسحطاً في دمه قتيلاً» او را پیدا کردند در حالتی که آغشته در خون کشته شده بود. «فجاءت الانصار الى رسول الله (ص)» انصار خبر به پیغمبر دادند که یا رسول الله! یک نفر از جمع ما جدا شد اکنون در بین یهودی ها جنازه اش را پیدا کردیم. «فقالوا يا رسول الله قتلت اليهود صاحبنا» گفتند این یهودی ها آن همراه ما، رفیق ما، آن رجل انصاری را کشتند. «فقال» پیغمبر فرمود: «ليقسم منكم خمسون رجلاً» از شماها ۵۰ نفر بیاید قسم بخورد «على أنهم قتلوه» که آن یهودی او را کشت. این قسامه است. «قالوا يا رسول الله، كيف نقسم على ما لم نره؟» گفتند یا رسول الله در مورد چیزی که ندیدیم چه طور قسم بخوریم؟ پس ما نمی توانیم قسم بخوریم چون علم نداریم. «قال» پیغمبر فرمود: «فيقسم اليهود» پس یهودی ها را قسم بدهید. آن ها بیایند برای برائشان قسامه اجرا کنند «قالوا يا رسول الله من يصدق اليهود» اصحاب گفتند این ها کافرند چطور می شود به قسم کسی که کافر است اعتماد بکنیم؟ به آن ها اعتماد نداریم. «فقال» پیغمبر فرمود: «انا اذن ادى (۳) صاحبکم» من دیه دوست شما را می پردازم. «فقلت له: كيف الحكم فيها؟» راوی می گوید به امام صادق (ع) عرض کردم (کیفیت تشریح قسامه را فهمیدیم که از زمان پیغمبر و داستان خیبر تشریح شد) حکم در قسامه چیست؟ و چگونه اجراء می شود؟ «فقال ان الله عزوجل حکم فی

الدماء ما لم يحكم في شيء من حقوق الناس» امام صادق(ع) فرمود: خداوند درباره ی دم، حکمی قرار داد که در ساير حقوق ناس قرار نداده است «لتعظيمه دماء» برای اینکه خداوند يك عظمت و احترام خاصی برای دماء قائل است.

ص: ۱۱

- 
- ۱- (۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۵۲، ابواب دعوی القتل، باب ۹، حدیث ۳، ط آل البیت.
  - ۲- (۲) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۵۶، کتاب القصاص، ابواب دعوی القتل وما یثبت به، باب ۱۰، ح ۵، ط آل البیت.
  - ۳- (۳) أدى يأدی متکلم وحده است.

امام در ادامه فرمود: «لو أنّ رجلاً ادعى على رجل عشرة آلاف درهم أو أقل من ذلك أو أكثر» اگر کسی ادعا کند من ده هزار درهم از فلانی می خواهم یا کمتر یا بیشتر «لم يكن اليمين على المدعى» این جا مدعی وظیفه ندارد قسم بخورد «وكانت اليمين على المدعى عليه» اگر مدعی بینه نداشت و نتوانست اثبات بکند؛ به مدعی علیه می گویند قسم بخور. این میزان و قاعده ی مدعی و منکر است که در محاکم اجرا می شود «فاذا ادعى الرجل على القوم انهم قتلوا» اما اگر بحث دم پیش آمد و مدعی ادعا کرد که قوم فلانی مرتکب قتل شدند «كانت اليمين لمدعى الدم قبل المدعى عليهم» در اینجا برخلاف موازین کلی باب حقوق و در دعاوی پیش از اینکه نوبت قسم به منکر برسد مدعی باید قسم بخورد «فعلى المدعى» بر عهده ی مدعی است «أن يجئ بخمسين يحلفون» مدعی وظیفه دارد ۵۰ نفر پیدا کند بیاورد یکی یکی قسم بخورند(۱) «ان فلاناً قتل فلاناً» فلانی فلانی را کشته است. «فیدفع اليهم الذی حلف عليه» آن محلوف علیه را (آن که قسم علیه اش خورده شد) تحویل مدعی می دهند «فان شأؤوا عفوا» اگر بخواهند عفو می کنند «وان شأؤوا قتلوا» اگر خواستند قصاصش می کنند و می کشند «وان شأؤوا قبلوا الدية» و اگر خواستند ديه قبول می کنند. «و ان لم يقسموا» اگر این ۵۰ نفر قسم نخوردند؛ یعنی مدعی نه خودش حاضر شد قسم بخورد و نه ۵۰ نفر را حاضر کرد. «فان على الذين ادعى عليهم ان يحلف خمسون» آن قوم مدعی عليهم می توانند ۵۰ نفر بیابند قسم بخورند «ما قتلنا» بگویند ما نکشتیم و ما قاتل نیستیم «ولا علمنا قاتلا» ما خبر هم نداریم چه کسی کشته است؟ آن وقت تبرئه می شوند «فان فعلوا أدى أهل القرية الذين وجد فيهم، وإن كان بأرض فلاة أدیت ديته من بيت المال، فان أمير المؤمنين(ع) كان يقول: لا يبطل دم امرئ مسلم» اگر مدعی عليهم قسم خوردند گفتند که ما قاتل نیستیم نباید خون یک مسلمان پایمال بشود اگر در یک محله ای جنازه پیدا شده باشد و قاتل مشخص نباشد می گویند لابد اهالی این محل قاتلند این جنازه در این محل پیدا شده بالاخره یکی از این محل او را کشته است مشخص نیست ديه اش را اهل محل باید پردازند. فرمود: «و ان كان بأرض فلاة» اگر در یک بیابان این جنازه پیدا شده که شخص یا افراد خاصی را نمی توان متهم کرد «أدیت ديته من بيت المال فان أمير المؤمنين(ع) كان يقول لا يقتل دم امرئ مسلم» باید از بيت المال ديه را بدهند؟ چون امیرالمومنین همیشه می فرمود: خون مسلمان باطل نمی شود.

ص: ۱۲

---

۱- (۴) در مورد اینکه قسامه با ۵۰ نفر که هر یک، یک قسم بخورند اجرا می شود یا ممکن است از ۵۰ نفر هر یک چند قسم بخورند بعداً بحث می کنیم.

ملاحظه می فرمایید، از روایت، مطلب اول یعنی اصل مشروعیت قسامه خیلی روشن استفاده می شود و شروع تشریح را صریحاً بیان کرده است. و در مورد مطلب دوم گرچه همانند روایت قبلی که دیروز خواندیم موردش مورد لوث است، اما از مشروط بودن مشروعیت قسامه به لوث چیزی نگفته است.

یک شاهد در روایت داریم که نشان می دهد روایت بر شرطیت لوث در مشروعیت دلالت ندارد زیرا وقتی راوی پرسید «کیف الحکم» اگر حکم قسامه مقید به لوث بود باید امام ذکر می کرد اما امام چیزی نفرمود بلکه فقط کیفیت قسم خوردن را بیان فرمود.

مرحوم محقق اردبیلی فرمود: «ما در بین روایات روایتی که دلالت بر اشتراط لوث داشته باشد پیدا نکردیم ولی شرطیت لوث متسالم بین اصحاب است.»

و بر شرطیت لوث اجماع داریم و نمی شود از آن تخلف کرد.

-۳-

صحیحہ ی زرارہ (۱) «قال سألت ابا عبد الله (ع) بالكلام عن القسامه» از امام صادق (ع) در مورد قسامه پرسیدم «فقال هي حق» امام فرمود: قسامه حق است و یک حکم شرعی است «ان رجلاً من الانصار وجد قتيلاً في قليب من قلب اليهود» جنازه شخصی از انصار که کشته شده بود در چاه محله یهود پیدا شد.

در معنای قلیب گفته اند در عرب اینگونه بود که در بیابان در یک منطقه ای یک چاهی حفر می شد یک عده دورش جمع می شدند چادر می زدند یا ساختمان می کردند و برای استفاده از آن آب همان جا ساکن می شدند و عملاً تبدیل به یک محله می شد و قلیب (بئر) نام داشت جمعش هم قُلب (بضم الفاء والعین) (۲) است. «فأتوا رسول الله» آمدند پیش پیغمبر «قالوا یا رسول الله انا وجدنا رجلاً منا» جنازه یک شخصی از خودمان را در یک محله ای که یهودی ها می نشینند پیدا کردیم «فقال ایتونی بشاهدین من غیرکم» فردا صبح بروید دو شاهد از انصار بیاورید که شهادت دهند یهودی ها آن مرد انصاری را کشتند. «قالوا یا رسول الله ما لنا شاهدان من غیرنا» گفتند از غیر خودمان شاهی نداریم «فقال رسول الله (ص) فلیقسم خمسون رجلاً منکم» پیامبر فرمود پس ۵۰ نفر از شما بیایند قسم بخورند «علی رجل» علیه شخصی و بگویند که این قاتل است و این یهودی رفیق ما را کشته است «ندفعه الیکم» ما آن شخص محکوم علیه را تحویل شما می دهیم قصاص کنید «قالوا یا رسول الله کیف نقسم علی ما لم نره» بر چیزی که ندیدیم چگونه قسم بخوریم؟ «فقال یقسم الیهود» پیامبر فرمود یهود را قسم بدهید «قالوا یا رسول الله کیف نرضی بالیهود» چه طور ما راضی بشویم به قسم یهودی ها؟ «و ما فیہ من الشرک اعظم» در حالیکه اینها به بالاترین گناه یعنی شرک آلوده اند «فوداه رسول الله» پیغمبر دیه اش را از بیت المال دادند «قال: زرارہ: قال ابو عبد الله (ع): انما جعلت القسامه احتیاطاً لدماء الناس» زرارہ که راوی روایت است می گوید؛ امام در ادامه فرمود فلسفه ی این که در اسلام قسامه تشریح شد احتیاطی بود که رعایت شد برای خون مردم «کیما» به علت این که «اذا اراد الفاسق ان یقتل رجلاً» اگر یک آدم فاسق خواست شخصی را بکشد «او یغتال رجلاً» یا این که بخواهد حیلہ ای به کار بزند با حیلہ کسی را از بین ببرد «حیث لا یراه احد» بطوری که هیچکس هم او را نبیند؛ اگر قسامه نبود جرأت پیدا می کرد و می گفت: شب است تاریک است هیچ

کس نیست که شهادت بدهد خودم هم که اقرار نمی‌کنم خون پایمال می‌شود. اما با خوف قسامه، احتمال می‌دهد که اولیای دم از طریق قرائن متوجه بشوند و با قسامه اثبات کنند که این شخص قاتل است و او را بکشند لذا جرأت نمی‌کند مرتکب قتل شود.

ص: ۱۳

---

۱- (۵) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۵۵، کتاب القصاص، ابواب دعوی القتل وما یثبت به، باب ۱۰، ح ۳، ط آل البیت.

۲- (۶) گفتنی است قلب بضم فاء و العین جمع کثره است و جمع قلب أقلبه است.

ملاحظه می فرمایید دلالت این روایت بر اصل تشریح قسامه ثابت است که پیغمبر فرمود ۵۰ نفر بیابند قسم بخورند مورد هم مورد لوث است که همان قضیه ی خبیر است. اما روایت متعرض شرطیت لوث در تشریح قسامه نشده است. چند روایت دیگر هست انشاء الله بعد. و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد

## کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۶

Your browser does not support the audio tag

مسأله ۱۵-

«إذا كان له أولياء شركاء في القصاص فإن حضر بعض وغاب بعض فمن الشيخ (قده) للحاضر الاستيفاء بشرط أن يضمن حصص الباقيين من الديه، والأشبه أن يقال: لو كانت الغيبه قصيره يصبر إلى مجئ الغائب، والظاهر جواز حبس الجاني إلى مجيئه لو كان في معرض الفرار. ولو كان غير منقطعه أو طويله فأمر الغائب بيد الوالي، فيعمل بما هو مصلحه عنده أو مصلحه الغائب، ولو كان بعضهم مجنوناً فأمره إلى وليه، ولو كان صغيراً ففي روايه انتظروا الذين قتل أبوهم أن يكبروا، فإذا بلغوا خيروا، فإن أحبوا قتلوا أو عفوا أو صالحوا.»

تعدد اولياء دم:

اگر مقتول چند ولی دم داشت؛ کسی کشته شد و چند پسر یا دختر دارد. چند صورت برای بحث وجود دارد:

صورت اول:

حضور همه اولياء دم:

همه اولياء دم کامل بالغ و حاضر و عاقلند که نقصی در آن نیست.

این بحث قبلاً گذشت که آیا یکی از اولياء می تواند بدون استیذان از بقیه مبادرت به قصاص کند یا خیر؟ و فقهایمانند مرحوم شیخ جایز می دانستند که هر کدام مستقلاً می تواند اقدام به قصاص کند منتها ضامن سهم بقیه است اگر قصاص می خواستند که انجام شد و اگر دیه خواستند باید بدهد.

ص: ۱۴

مرحوم امام قبول نکردند و ما هم نظر ایشان را تقویت کردیم که جایز نیست زیرا حق قصاص حق مشترک است یعنی مانند مال مشترک است. همانگونه که هیچ یک از شرکاء حق تصرف در مال شریک را ندارد در قصاص نیز همینگونه است و هیچ یک بدون تصرف بقیه نمی تواند تصرف و استیفاء حق کند.

صورت دوم: عدم حضور برخی از اولياء دم:



بحث امروز این است که اولیاء دم متعددند ولی یکی غایب است یکی حاضر؛ آیا حاضر می تواند بدون مشورت غایب استیفاء قصاص کند؟ یا اگر یکی صغیر است؛ نسبت به سهم صغیر چه باید کرد؟ یا دو پسرند مثلاً، یکی حاضر و بالغ و کامل و یکی مجنون است؛ در این صورت تکلیف چیست؟

بر مبنای مرحوم شیخ در مسأله قبل که فرمودند وقتی اولیاء متعدد و حاضر، بالغ، کامل و عاقلند، یکی از ورثه می تواند مستقلاً و بدون استیذان از بقیه قصاص کند بر مبنای شیخ چون در صورت کامل و حاضر بودن همه ورثه یکی از آنها می توانست اجرای قصاص کند؛ وقتی کبیر باشد نیاز به اجازه نیست. پس اگر صغیر باشد به طریق اولی نیاز به استجازه نیست و هکذا اگر برخی از اولیاء دم غایب یا مجنون باشد.

اما در مبنایی که ما تقویت کردیم و نظر به استیذان دادیم و گفتیم باید با اذن همه این کار انجام گردد یا به یکی توکیل نمایند. و بدون اذن همه انجام قصاص جایز نیست.

نظر مختار:

بر این مبنا اگر یکی غایب بود به نظر می رسد چنانچه غیبت کوتاه است باید صبر کند. مثلاً اگر یکی از برادران به مشهد یا حتی مکه رفته است که بعد از یک یا چند هفته می آید باید صبر کنند تا برگردد. یا اگر بالغ نیست اما قریب به بلوغ است یک یا چند ماه دیگر بالغ می شود باید برای حفظ حق صغیر صبر کنند تا خودش نظر دهد. یا اگر مجنون رو به بهبود و در حال معالجه است باید صبر کنند. و در فرض تأخیر اجرای قصاص برای مدت کوتاه اگر در صبر کردن خوف فرار قاتل وجود داشته باشد اولیاء دم می توانند از حاکم درخواست کنند تا رسیدن زمان استیفاءی حششان قاتل را حبس کند در این صورت وظیفه حاکم است از حقوق آنان حفاظت نموده و قاتل را برای کوتاه مدت مثلاً کمتر از شش ماه یا یک سال زندانی کند. تا اولیا دم آماده اجرای حکم شوند.

ص: ۱۵

و اگر خوف فرار نیست و مثلاً قاتل کاسب است و اهل فرار نیست نیاز به زندان ندارد.

اما اگر مدت طولانی است. فرض کنید یک نفر از اولیاء دم غایب است که یا اطلاعی از او نداریم و یا معلوم است مثلاً رفته است آمریکا و معلوم نیست کی باز گردد.

در این صورت می‌گوییم «الحاکم ولی الممتنع» اگر یکی از ورثه می‌خواهد در حقش تصرف نموده و قصاص را استیفاء نماید و این استیفاء متوقف بر نظر برادری است که دسترسی به او ممتنع است حاکم ولی غایب است در این صورت ولی دم آماده اجرای حکم؛ با اذن حاکم استیفاء حق می‌کند. البته حاکم باید مصلحت را رعایت نماید اگر مصلحت در اجرای قصاص است با او موافقت می‌نماید و اگر مصلحت در اخذ دیه است به او می‌گوید سهم دیه برادرت را بده و قصاص کن.

اما در مورد صغیر یا مجنون اگر ولی دارند به ولی مراجعه می‌شود. فرض کنید مقتول زنی است که شوهر و دو بچه دارد یکی کبیر و یکی صغیر یا مجنون است این دو فرزند ولی دم مادرند و شوهر ولی دم نیست اما ولی یکی از دو برادر (صغیر یا مجنون) است. در این صورت اگر برادر کامل بخواهد قصاص کند باید از ولی برادرش که شریک حق قصاص است، اجازه بگیرد و اگر ولی صغیر یا مجنون، مصلحت را در قصاص دید قصاص کند. و اگر دیه خواست برادر کامل باید به اندازه سهم شریکش دیه را بپردازد. و اگر صغیر یا مجنون ولی نداشتند ولایت حاکم شرع مطرح است و برادر کامل باید مصلحت آنان را از حاکم درخواست کند. و اگر شریک در غیبت طولانی بود نیز ولایت با حاکم است. این نظر اقوی است.

(۲) فتوایی دارند که مرحوم محقق (۳) از مرحوم شیخ نقل می کنند: که اگر ولی دم صغیر یا مجنون باشد «لم یکن لاحد ان یتوفی القصاص» حتی ولی مجنون یا صغیر و یا حاکم شرع که ولی من لا ولی له، است حق ندارند استیفای قصاص کنند و باید صبر کنند تا صغیر، کبیر شود. مثلاً ۵ ساله است ۱۰ سال طول می کشد باید صبر کند تا بالغ شود یا مجنون بهبود پیدا کند. «لعدم ثبوت الولاية للاب او الجد علی مثل ذلك» زیرا جد یا اب که ولی هستند حق دارند در اموال تصرف نمایند و خرجی او را از اموالش بردارند تا مدرسه و دانشگاه برود اما در مورد تقاضای استیفای قصاص حتی حاکم هم حق ندارد دخالت کند.

«ومثل ذلك مما لا يمكن فی ان تلافی» و در چنین مواردی قابلیت جبران وجود ندارد. فرض کن اگر برادر کامل که ولی دم است دستور قصاص دهد اما وقتی صغیر بالغ شد بگویند من قصاص نمی خواستم، نمی توان تلافی کرد.

مرحوم شیخ در مورد غایب می فرماید امرش الی الحاکم است اما در صغیر و مجنون می فرماید باید صبر نمایند. چون دلیلی بر عموم ولایت نداریم.

محقق در شرایع فرمود: فیه اشکال. (۴)

صاحب جواهر (۵): حرف محقق را تأیید می کند که اشکال در کلام مرحوم شیخ است و در بیان دلیل می فرماید «لعموم الولاية مع المصلحة کتاباً و سنتاً» از قرآن و سنت دلیل داریم که در صورتی که مصلحت زمان برای صغیر یا مجنون وجود داشته باشد عموم ولایت باقی است.

ص: ۱۷

- ۱- (۱) شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۱۷۹، ط جماعه المدرسین.
- ۲- (۲) -----، المبسوط، ج ۷، ص ۵۴، ط مکتبه المرتضویه.
- ۳- (۳) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۳، ط استقلال تهران.
- ۴- (۴) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۳، ط استقلال تهران.
- ۵- (۵) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۰۳، ط اسلامیه طهران.

قرآن کریم می فرماید:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» بقره (۲): ۲۲۰.

در مورد امور یتیم از تو می پرسند که چه کنند جواب بده که آنها بر اساس مصلحت تصمیم بگیرند که خیر است و مأجورند و ثواب و پاداش می گیرند. بطور اطلاق ملا-حظه می فرمائید؛ از اطلاق آیه- اصلاح لهم خیر- بدست می آید. با رعایت مصلحت صغیر یا مجنونی که با اجازه ولی متحقق می شود می توان حق صغیر یا مجنون را استیفاء کرد.

«وَلَمَّا تَقَرَّبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَالِكُمْ وَصَّوْنُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» انعام (۶): ۱۵۲.

«لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» نهی است یعنی نزدیک مال یتیم نشوید تا به حد بلوغ برسد منتهی استثناء دارد «إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» گرچه آیه راجع به مال و برای حیف و میل نشدن اموال است؛ اما خصوصیتی ندارد بلکه اطلاق دارد وقتی در حقوق مالی اجازه بالتی هی احسن داده می شود در غیر مالی نیز می توان القاء خصوصیت نمود تا در امور مربوط به یتیم یا رعایت راه احسن تصرف نمایند. بنابراین اگر مصلحت یتیم در قصاص یا اخذ دیه باشد ولی صغیر یا مجنون می تواند اجازه دهد یعنی عموم ولایت از آیه با القاء خصوصیت فهمیده می شود.

روایات فراوان داریم که ولی صغیر می تواند تصرف کند:

-۱

صحیحہ ابن رثاب (۱) قال «سألت ابا الحسن موسى (ع) عن رجل بينى وبينه قرابه مات وترك اولادا صغارا وترك ممالیک غلمانا و جوارى» از امام موسی کاظم در مورد شخصی سوال نمودم که با هم خویشی داشتیم «ولم یوص» وصیت نکرده بود اما اولاد صغار و اموال دارد و ممالیک بر جای گذاشت (اعم از غلمان یا جوان) یکی می خواهد کنیز را بخرد و یا یکی از ورثه می خواهد با او نزدیکی نموده و بچه دار شود (وحشت از حکم دماء و فروج است که احتیاط لازم است) تکلیف چیست؟ «فما ترى فیمن یشتری منهم الجاریه فیتخذها ام ولد؟ وما ترى فی بیعهم؟ قال فقال ان كان له ولی یقوم بامرهم باع علیهم» اگر ولی دارد و اموال در اختیار ولی است به نفع آنان وارد شود «ونظر لهم» نظر بدهد که مصلحت چیست «وكان مأجورا فیه» و البته آن ولی صغیر یا مجنون در این کاری که انجام می دهد مأجور است. باید مصلحت را رعایت کند و اگر بنا بر فروش است بفروشد. «قلت ما ترى فیمن یشتری منهم الجاریه فیتخذها ام ولد؟» اگر کسی بخواهد از آنان جاریه را برای بچه دار شدن (نه برای خدمت) بخرد آیا مجاز است؟ «فقال لا- بأس اذا باع علیهم القیم لهم» اگر ولی بفروشد «الناظر فیما یصلحهم» اگر ولی اجازه بیع دهد جایز است «فلیس لهم ان یرجعوا فیما صنع القیم لهم الناظر فیما یصلحهم» بعد از اینکه صغار بزرگ شدند حق ندارند با آن فروش مخالفت کنند زیرا او بر اساس مصلحت وقت فروخت و اگر کبیر شوند اجازه اعتراض ندارند پس اگر امام اجازه داد و اگر ولی مصلحت دید تقاضای قصاص کند یا دیه بگیرد می تواند انجام دهد و اگر اولیاء دم کبیر شدند حق اعتراض ندارند. این یک روایت.

ص: ۱۹

۱- (۶) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۶۱، ابواب عقد البیع و شروطه، باب ۱۵، ح ۱، ط آل البیت.

دو روایت دیگر انشاء الله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد

**کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۷**

Your browser does not support the audio tag

گفتیم اگر اولیاء مقتول متعدد و بعضی از آنها یا غائب و یا صغیر و یا مجنون باشند، در جواز تصمیم برای تقاضای قصاص دو مبنا وجود دارد؛

مبنای اول: جواز استفاده از حق، برای هر یک از اولیاء، در صورت کمال و حضور اولیاء:

مرحوم شیخ فرمود: در حق قصاص، اولیاء مشترکند و برای هر کدام جایز است بدون استیذان از بقیه مبادرت به استیفاء حق کنند. منتهی اگر قصاص کرد و دیگران اجازه ندادند ضامن دیه است. بر این مبنا، گفتیم وقتی که یکی از برادران بدون اجازه برادر دیگری که بالغ و حاضر است. بتواند قصاص کند؛ حال که برادر دوم صغیر یا مجنون است بطریق اولی می تواند مستقلاً و بدون اجازه آنها، استیفاء قصاص نماید.

مبنای دوم: عدم جواز استفاده از حق قصاص بدون اجازه بقیه اولیاء دم، مطلقاً؛ (حاضر یا غایب، صغیر یا مجنون):

اقوی به نظر ما همین مبنای دوم است. یعنی بدون اجازه بقیه، قصاص جایز نیست. چون قصاص حقی مشترک است و یکی از شرکاء در مورد حق مشترک بدون استیذان از بقیه حق تصرف ندارد. و اگر یکی خواست استیفاء حق کند باید از بقیه اجازه بگیرد.

در نتیجه این پرسش مطرح بود که اگر یکی از اولیاء دم غایب یا صغیر یا مجنون بود چه کنیم که اجرای قصاص تأخیر نیفتد؟ و گفتیم؛

۱- غایب:

اگر مدت غیبت کوتاه است صبر می کند تا ولی غایب حاضر شود و اگر مدت غیبت طولانی است الحاکم ولی الغایب یا ولی الممتنع است به حاکم مراجعه می شود و استیذان می نماید تا جمع بین حقین گردد.

ص: ۲۰

۲- صغیر یا مجنون:

اگر بلوغ صغیر نزدیک است یا مجنون در آینده نزدیک است بهبود پیدا کند، باید صبر کند. و اگر امیدی به بهبودی نیست و

یا تا بلوغ، زمان زیادی باقی است می تواند به ولی صغیر یا مجنون مراجعه نماید و از ولی صغیر یا مجنون استیذان نماید.

در ادامه بحث گفتیم مرحوم شیخ قائل است که اطلاق یا عموم ولایت ولی بر صغیر یا مجنون، شامل اینجا نمی شود.

اکنون در جواب شیخ می گوئیم نظر تان در صورتی صحیح است که مقتول فقط یک یا چند ولی دم صغیر یا مجنون داشته باشد. در آن صورت بحث می شود ولی این ولی دم های صغیر یا مجنون که صاحب اختیار است در اموال و حقوق صغیر یا مجنون اعمال ولایت کند؛ آیا می تواند بجای صغیر و مجنون ها تقاضای قصاص نماید یا خیر؟ که مرحوم شیخ فرمود نمی تواند چون اعمال قصاص خارج از محدوده عرفی ولایت بر صغار و مجانین است.

مرحوم محقق (۱) به نقل از شیخ (۲)

(۳) فرمود: «لو كان الولی صغیرا او مجنونا و له اب او جد، لم یکن لأحد أن یتوفی القصاص لعدم ثبوت الولاية للأب او الجد»

اگر ولی دم صغیر یا مجنون باشد و پدر یا جدی داشته باشد که ولی صغار و مجانین هستند. این پدر و جد به عنوان ولی صغیر یا مجنون حق ندارند به جای صغیر یا مجنون استیفای حق قصاص کنند. زیرا عمومات داله بر ولایت پدر و جد شامل اعمال حق قصاص نمی شود.

ص: ۲۱

---

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۲- (۲) شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۱۷۹، ط جماعه المدرسین.

۳- (۳) -----، المبسوط، ج ۷، ص ۵۴، ط مکتبه المرتضویه.

در توضیح بیشتر می گوئیم قرآن کریم می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (۱) کسی که کشته شد اختیار قصاص قاتل به دست ولی اوست.

در مورد فوق فرض این است که ولی دم خودش مولی علیه است. یعنی کسی کشته شد که ولی دمش صغیر است. آیا ولایتی که از طرف قرآن برای این صغیری که ولی دم است، گفته شد به ولی خود صغیر تعدی می کند تا پدر یا جد بتواند بجای فرزند یا نوه تقاضای قصاص کند یا خیر؟

مرحوم شیخ فرمود: خیر. اعمال ولایت ولی دم از ناحیه ولی خود ولی دم ثابت نیست زیرا ولی صغیر یا مجنون فقط می تواند در اموال یا حقوق تصرف کند.

وجه عدم جواز:

دلیل عدم جواز عدم وجود زمینه برای جبران است یعنی اگر فردا صغیر کبیر شد و گفت من نمی خواستم قصاص کنم قابل جبران نخواهد بود.

مرحوم محقق پس از نقل کلام شیخ فرمود: «وفیه اشکال». (۲)

و صاحب جواهر: در تأیید کلام مرحوم محقق، مبنی بر مناقشه در کلام شیخ، فرمود «لعموم الولاية». (۳) ولایتی که برای پدر ثابت است اطلاقش این مورد را نیز شامل می شود. همانطور که پدر یا جد در اموال صغیر - کما فی الحقوق کالشفعه - تصرف می کند در این امر حقوقی (قصاص) نیز می تواند تصرف کند.

و دلیل ما هم کتاب و سنت است هم در قرآن و هم در روایات عموماتی داریم که در ذیل به برخی از آنها اشاره می کنیم.

ص: ۲۲

---

۱- (۴) اسراء (۱۷): ۳۳.

۲- (۵) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۳- (۶) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۰۳، ط اسلامیه طهران.



قرآن می فرماید: «فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْمَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۱)

که دلالت می کند ولی صغیر بر اساس مصلحت می تواند در مورد اموال و حقوقش دخالت نماید.

ب: روایت:

۱-

صحیح ابن رئاب (۲) قال: سألت أبا الحسن موسى (ع) عن رجل بينى وبينه قرابه مات وترك أولادا صغاراً، وترك ممالیک غلماناً وجواری ولم یوص، فما ترى فیمن یشتری منهم الجاریه فیتخذها أم ولد؟ وما ترى فی بیعهم؟ قال: فقال: إن كان لهم ولی یقوم بأمرهم باع علیهم ونظر لهم وكان مأجوراً فیهم، قلت: ما ترى فیمن یشتری منهم الجاریه فیتخذها أم ولد؟ فقال: لا بأس بذلك إذا باع علیهم القیم لهم الناظر فیما یصلحهم، فلیس لهم أن یرجعوا فیما صنع القیم لهم الناظر فیما یصلحهم.

راوی می گوید از امام کاظم (ع) پرسیدم شخصی از بستگانم فوت شد و اموال و بردگان و کنیزانی دارد و اولاد صغیر نیز دارد. آیا انسان می توان کنیز را که مال صغیر است بقصد بچه دار شدن بخرد؟ امام (ع) فرمود: «ان كان له الولی یقوم بامرہ باع علیہ» اگر وارث صغیر ولی دارد ولی صغیر کارهای مربوط به صغیر را انجام می دهد و کنیز را در صورتی که لازم باشد می فروشد.

در ذهن سائل این بود که می خواهد بچه دارد شود و قضیه فروج مطرح است و باید احتیاط شود. لذا سوال را تکرار می کند «قلت: فما ترى فیمن یشتری منهم الجاریه ویتخذها ام ولد؟» راوی مجدد می پرسد یعنی اگر بخواهد از کنیز بچه دار شود جایز است کنیز را بخرد؟ «فقال: لا بأس بذلك» امام (ع) فرمود: اشکالی ندارد «إذا باع علیهم قیم لهم الناظر فیما یصلحهم» اگر قیم و کسی که ناظر در مصلحت آنها است بفروشد جایز است.

ص: ۲۳

۱- (۷) بقره (۲): ۲۲۰.

۲- (۸) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۶۱، ابواب عقد البیع و شروطه، باب ۱۵، ح ۱، ط آل البیت.

ولو روایت در مورد فروج است و محل بحث قصاص و دماء است اما همانندی و سنخیت در هر دو مورد وجود دارد. زیرا اهتمام جدی شرع هم در فروج و هم در دماء مورد توجه است. بنابراین وقتی در فروج تصرف مجاز باشد با تنقیح مناط در دماء نیز تصرف مجاز است.

-۲

### صحیحہ اسماعیل بزیر (۱)

(۲) قال: مات رجل من أصحابنا ولم يوص فرفع أمره إلى قاضي الكوفة فصير عبدالحميد القيم بماله، وكان الرجل خلف ورثة صغارا ومتاعا وجواری، فباع عبدالحميد المتاع، فلما أراد بيع الجواری ضعف قلبه عن بيعهن إذ لم يكن الميت صير إليه وصيته، وكان قيامه فيها بأمر القاضي لأنهن فروج. قال: فذكرت ذلك لأبي جعفر (ع) وقلت له: يموت الرجل من أصحابنا، ولا يوصي إلى أحد، ويخلف جواری فيقيم القاضي رجلا منا فيبيعهن، أو قال: يقوم بذلك رجل منا فيضعف قلبه لأنهن فروج، فما ترى في ذلك؟ قال: فقال: إذا كان القيم به مثلك ومثل عبدالحميد فلا بأس.

روای می گوید شخصی فوت شد و وصیت نکرده و کنیزانی داشت. جریان به دستگاه قضایی کشیده شد و قاضی شهر؛ عبدالحمید را قیم اموال متوفی قرار داد عبدالحمید اموال را در حدی که لازم بود فروخت اما جرأت نکرد کنیزان را بفروشد و فکر می کرد چون از ناحیه متوفی وصیتی ندارد و از طرف قاضی مأمور است دلش می لرزد و نمی تواند در مورد فروج تصمیم گیری کند. راوی که اسماعیل بن بزیر است می گوید این جریان را به عرض امام صادق (ع) رساندم و پرسیدم «فما ترى في ذلك؟» نظر شما چیست؟ «قال: فقال؛ اذا كان القيم به مثلك ومثل عبدالحميد فلا بأس» امام (ع) به اسماعیل فرمود اگر قیمی که انتخاب می شود فردی مثل تو یا مثل عبدالحمید (که یکی از اصحاب است) باشد، اشکالی ندارد.

ص: ۲۴

۱- (۹) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۶۳، ابواب عقد البیع و شروطه، باب ۱۶، ح ۲، ط آل البیت.

۲- (۱۰) (بحث در تعیین وصی از سوی قاضی نیست بلکه قاضی به عنوان وصی من لا- وصی له دخالت و برای خود مأمور فروش مشخص می کند)

اشاره به جواز تصرف عدول مؤمنین است در فقدان ولی یعنی نه تنها ولی می تواند تصرف کند بلکه اگر نبود عدول مؤمنین به جای ولی می تواند تصمیم بگیرند و کنیز را بفروشند. و لذا در مناقشه بر کلام شیخ می گوئیم این فتوای مرحوم شیخ (۱)

(۲) مبنی بر عدم حق ولی در تقاضای قصاص فیه اشکال زیرا همان عموم ولایت که صاحب جواهر (۳) و محقق (۴) می فرمایند شامل اینجا نیز می شود. ولو روایت راجع به قصاص نیست و هر دو راجع به فروج است. دماء و فروج در عرض هم هستند اما وقتی در فروج جایز است؛ تا وقتی که صغیر کبیر شود در دماء نیز جایز است. و پس از کبیر شدن؛ اگر زمینه تصرف بماند اختیار با خود اوست.

ما گفتیم عموم ولایت شامل این مورد می شود اما شیخ (۵)

(۶) که می گوید عموم ولایت شامل این مورد نمی شود می فرماید یحبس القاتل تا وقتی که صغیر کبیر شود اگر ده سال طول بکشد باید صبر کنند تا بالغ شود یا فرض کنید ولی دم دیوانه است یحبس قاتل تا افاقه حاصل شود گرچه ممکن است هرگز بهبود نیابد.

محقق این کلام (یحبس) را از شیخ نقل می کند و می فرماید: «وهو أشد اشکالا من الاول» (۷) یعنی این گفتار که یحبس القاتل تا صغیر کبیر شود یا مجنون بهبود یابد اشکالش بیشتر است از آن گفتار شیخ که فرمود ولی صغیر حق ندارد اعمال حق قصاص کند.

ص: ۲۵

---

۱- (۱۱) شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۱۷۹، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱۲) -----، المبسوط، ج ۷، ص ۵۴، ط مکتبه المرتضویه.

۳- (۱۳) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۰۳، ط اسلامیة طهران.

۴- (۱۴) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۵- (۱۵) شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۱۷۹، ط جماعه المدرسین.

۶- (۱۶) -----، المبسوط، ج ۷، ص ۵۴، ط مکتبه المرتضویه.

۷- (۱۷) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

در توضیح اعتقاد محقق و صاحب جواهر به «أشد اشكال» بودن کلام شیخ طوسی ابتدا کلام شیخ را توضیح می دهیم و سپس مناقشه محقق و صاحب جواهر را مطرح می کنیم.

الف: کلام شیخ طوسی؛ کلام شیخ دو جهت دارد(۱):

جهت اول: جلوگیری از فرار قاتل؛

شیخ فرمود اگر قاتل را حبس نکنیم فرار می کند و تضييع حقوق می شود لذا باید حق صغير حفظ شود و مقدماتا برای حفظ حقوق چاره ای جز حبس نداریم.

جهت دوم: جمع بین حقین؛

باید هم حق صغير را رعایت کنیم و هم قاتل را نکشیم و زنده نگه می داریم و حبس راه حل جمع بین دو حق است.

توضیح مناقشه محقق و صاحب جواهر: صاحب شرایع(۲) و جواهر(۳) فرمودند:

اولاً:

این اشد اشکالا است. زیرا عقوبت قاتل یا قصاص است یا ديه و حبس کردن به مدت طولانی عقوبت زائده است که دلیلی ندارد.

ثانیاً:

نگهداری قاتل در زندان هزینه دارد بنابراین چه وجهی دارد برای حفظ حق دیگران از بیت المال هزینه کنیم.

ثالثاً:

تأجيل العقوبه مقتضی عدم حبس طولانی است.

پس ولی صغير می تواند تصرف کند و اگر مصلحت در قصاص است قصاص و یا اگر مصلحت در ديه است ديه بگیرد.

صاحب جواهر(۴) در ادامه می فرماید مطلب دیگری است که «أشد من ذلك إشکالا احتمال تجویز العفو علی مال ثم تجویز القصاص للصغير» پر اشکالتر و شدیدتر از اشکالی که در کلام شیخ وجود دارد مطلبی است که برخی گفته اند: به ولی دم می گوئیم بیا مبلغی بابت عفو از قاتل بگیر و او را عفو کن و شرط کن حق صغير باقی باشد که هر وقت کبیر شد و عفو نخواست بتواند قصاص کند.

- ۱- (۱۸) شیخ طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۵۵، ط مکتبه المرتضویه.
- ۲- (۱۹) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۳، ط استقلال تهران.
- ۳- (۲۰) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۰۴، ط اسلامیة طهران.
- ۴- (۲۱) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۰۴، ط اسلامیة طهران.

صاحب جواهر فرمود: این اشد اشکال، از آن اشد اشکال قبلی است. زیرا اگر ولی حق دارد عفو کند پس باید پرونده تمام بشود.

مؤید کلام صاحب جواهر کلام امام(ع) است که در ذیل روایت اول می فرماید: «لا بأس بذلك إذا باع عليهم القيم لهم الناظر فيما يصلحهم، فليس لهم أن يرجعوا فيما صنع القيم لهم الناظر فيما يصلحهم.»<sup>(۱)</sup> اگر قیم تصمیم گرفت عفو یا قصاص کند پس از اجرای تصمیم حق ندارند رجوع نمایند.

پس از ادله استفاده می شود که نظر ولی صغیر یا مجنون نظر نهایی است و قضی الامر و فصل خصومت می شود و حق رجوع ندارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

### کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۸

Your browser does not support the audio tag

مسأله ۱۶-

«لو اختار بعض الأولياء الدية عن القود فدفعها القاتل لم يسقط القود لو أراد غيره ذلك، فلآخرين القصاص بعد أن يردوا على الجاني نصيب من فاداه من الدية، من غير فرق بين كون ما دفعه أو صالح عليه بمقدار الدية أو أقل أو أكثر، ففي جميع الصور يرد إليه مقدار نصيبه فلو كان نصيبه الثلث يرد إليه الثلث ولو دفع الجاني أقل أو أكثر، ولو عفا أو صالح بمقدار وامتنع الجاني من البدل جاز لمن أراد القود أن يقتصر بعد رد نصيب شريكه، نعم لو اقتصر على مطالبه الدية وامتنع الجاني لا يجوز الاقتصاص إلا بإذن الجميع، ولو عفا بعض مجاناً لم يسقط القصاص للباقيين القصاص بعد رد نصيب من عفا على الجاني.»

ادعای دیه و سقوط حق قصاص:

ص: ۲۷

---

۱- (۲۲) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۶۱، ابواب عقد البیع و شروطه، باب ۱۵، ح ۱، ط آل البیت.

اگر اولیاء مقتول متعدد و اختلاف نظر داشته باشند و یکی از آنها دیه بخواهد که در قبال دیه عفو نماید آیا در اینصورت حق قصاص ولی یا اولیاء دیگر باقی است یا خیر؟

و به عبارت دیگر آیا ادعای دیه از ناحیه یکی اولیاء دم مسقط حق قصاص دیگران است؟

امام(ره) چهار فرع مطرح کردند:

در فرع اول همه مراحل سه گانه مصالح انجام شده است یعنی؛ ۱- پیشنهاد دریافت و پرداخت دیه مطرح شد. ۲- قرارداد نهائی شد. ۳- مورد مصالحه تحویل گردید.

در فرع دوم دو مورد از مراحل سه گانه مصالح انجام گردید یعنی ۱- پیشنهاد دریافت و پرداخت دیه مطرح شد. ۲- قرارداد امضاء شد. اما دریافت وجه مصالحه انجام نشد.

و در فرع سوم فقط پیشنهاد مصالحه مطرح شد. هنوز نه قراردادی امضاء شد و نه دریافتی انجام گردید.

در فرع چهارم یک یا چند تن از اولیاء دم مجاناً عفو می کنند.

بررسی فروع چهارگانه:

فرع اول:

مصالحه یک یا چند تن از اولیاء دم با قاتل و دریافت مورد مصالحه:

اجرای این فرع ابتدا به سه صورت متصور است. مصالحه در برابر دریافت تمام دیه است و یا مصالحه به بیشتر از دیه و یا کمتر از دیه است. بگونه ای که یکی از اولیاء دم یا تعدادی از آنها با قاتل به مقدار دیه یا کمتر و یا بیشتر مصالحه می کنند و مبلغ را از قاتل می گیرند و بعض دیگر از اولیاء دم خواستار قصاص می گردند.

ص: ۲۸

مقتول دو پسر دارد یکی از آنها با قاتل تصالح می کند به دو برابر دیه، و می گوید من برادرم را راضی می کنم و مبلغ را می گیرد و نزد برادر می آید و مطرح می کند. برادر دیگر می گوید راضی نیستم و قصاص می خواهم. در این صورت آیا تراضی و دریافت دیه از ناحیه یک برادر مسقط حق قصاص برادر دیگر است یا خیر؟ مسأله اختلافی است؛

محقق می فرماید (۱): «والمشهور انه لا يسقط حق القصاص وللآخرين القصاص» گرچه بعضی از اولیاء دم مصالحه کنند؛ مشهور می گوید حق قصاص دیگران ساقط نیست.

شهید می فرماید (۲): «المشهور بين الاصحاب ان عفو بعض الاولياء على مال وغيره» مشهور بین اصحاب این است که اگر بعض اولیاء در برابر گرفتن مال یا دریافت هر چیز دیگری عفو کردند «لا يسقط حق الباقيين من القود» مسقط حق دیگران از قصاص نیست.

صاحب جواهر (۳) به نقل از شیخ در خلاف (۴) فرمود: «اجماع الفرقه و اخبارها عليه» اجماع فرقه امامیه و اخبارشان بر این است که حق دیگری ساقط نمی شود.

بلکه ابن زهره در غنیه (۵) فرمود «الاجماع عليه» مسأله اجماعی است.

صاحب جواهر (۶) در ادامه فرمود: «مؤيدا بعدم العثور فيه على مخالف منا كما اعترف به غير واحد» شاهد مطلب برای اجماعی بودن این است که در کلمات علماء برخورد نکردیم به عالمی که فتوای خلاف داده باشد و کسی به آن اعتراف نکرده.

- 
- ۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۳، ط استقلال تهران.
  - ۲- (۲) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۳۹، ط معارف قم.
  - ۳- (۳) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۷، ط اسلامیة تهران.
  - ۴- (۴) شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۱۵۳، ط جماعه المدرسین.
  - ۵- (۵) ابن زهره حلی، غنیه النزوع، ص ۴۰۶، مؤسسه امام صادق (ع).
  - ۶- (۶) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۰۶، ط اسلامیة تهران.



تا اینجا مشخص شد اگر یکی از اولیاء عفو کرد و دیه خواست حق بقیه ساقط نیست.

دلیل مسأله:

حق قصاص حق مشترکی است که برای همه اولیاء دم ثابت است و اگر کسی از حق خود گذشت و دیه گرفت دلیلی برای سقوط حق دیگری نداریم. و در صورت شک هم اصل بقاء حق است یعنی حق القصاص برای وی ثابت بود اکنون نمی دانیم با مصالحه شخص دیگر به دیه، این حق ساقط شد یا خیر؟ استصحاب اصل بقاء حق جاری است. منتهی برادر دیگر اگر بخواهد از حق القصاص استفاده کند چون فقط مالک نصف حق القصاص است باید مازاد حقش را جبران کند. اگر دو برادرند باید نصف دیه به قاتل بدهد و قصاص کند و هیچ ربطی به تراضی برادر دیگر ندارد. یعنی برادر مصالح اگر چند برابر حق خود گرفته باشد کسی که از حق قصاص استفاده می کند فقط سهم برادر مصالح از دیه را به قاتل می پردازد گرچه برادر مصالح بیش از آن مقدار دریافت کرده باشد.

و اگر سه پسر بودند و دو نفر مصالح کردند و سومی قصاص می خواهد یک سوم نفس جانی در اختیار اوست و می خواهد تمام نفس قاتل را قصاص کند باید دو ثلث دیه بدهد. و نیز اگر دو برادر دیگر مصالح به بیشتر یا کمتر از دیه کرده باشند به برادری که قصاص می کند مربوط نیست. یعنی لازم نیست مازاد بر مبلغ مورد مصالحه را به قاتل بدهد بلکه فقط مازاد از حقش بر دیه را می پردازد.

فرع دوم: مصالحه یک یا چند تن از اولیاء دم با قاتل و نهائی شدن قرارداد با عدم دریافت مورد قرارداد:

ص: ۳۰

در این فرع بعضی از اولیاء دم با قاتل تصالح و تراضی می کنند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر. و قرارداد نهائی است اما هنوز پول را نگرفتند در اینصورت آیا حق القصاص بعض دیگری که مصالحه نکردند باقی است؟ می گوئیم بله. زیرا پرداخت یا عدم پرداخت پول از طرف جانی تفاوتی در قضیه ایجاد نمی کند و همانگونه که در فرع اول گفتیم؛ اصل، بقاء حق است و مسقطی نیامده است و در صورت شک هم اصل استصحاب بقاء حق جاری است.

فرع سوم: پیشنهاد مصالحه یک یا چند تن از اولیاء دم با قاتل اما نهائی نشدن قرارداد و عدم دریافت وجه مصالحه:

اگر بعضی از اولیاء دم حاضر به تصالح با اخذ دیه یا بیشتر یا کمتر از دیه شدند اما جانی قبول نکرد و قراردادی امضاء نشد تا پولی دریافت شود و در مقابل برخی دیگر از اولیاء دم خواستار قصاص شدند. در این صورت می تواند قصاص کنند اما اگر بخواهند استیفاء قصاص کنند باید از دیگر اولیائی که پیشنهاد دریافت دیه داشته اند اذن بگیرند. زیرا هنوز ثابت نیست که آنان از حق خود گذشته باشند یا خیر؟ (در فرع اول و دوم چون قرارداد نهائی و امضاء شده بود معلوم بود که از حق خود گذشتند) و اگر اذن حاصل نشد یک یا چند نفری که می خواهند قصاص کنند باید به مقدار سهم بقیه از دیه را به قاتل بپردازند.

فرع چهارم: عفو یک یا چند تن از اولیاء دم از قاتل:

اگر یا چند تن از اولیاء دم مجاناً قاتل را عفو کنند، آیا دیگر اولیاء دم می توانند قصاص کنند؟ در اینصورت با اینکه نصف یا دو سوم از نفس قاتل آزاد شد علماً می فرمایند گرچه برخی از اولیاء دم مجاناً عفو کردند ولی حق اولیاء دیگر که تقاضای قصاص دارند ساقط نیست. البته اگر بخواهند قصاص کنند باید به اندازه سهم بقیه از دیه به قاتل بپردازند.

صاحب جواهر(۱) به نقل از شرایع(۲) می فرماید: «لو عفا البعض مجانا لم يسقط القصاص»

دلیل مسأله:

الف: اجماع:

صاحب جواهر(۳) در ادامه می فرماید: «بلاخلاف ولا اشكال»

صاحب مسالك(۴) فرمود: «هذا مذهب الأصحاب»

علاوه بر این صاحب مسالك می فرماید مسأله اجماعی است.

ب: روایت:

-۱

صحيحه ابى ولاد(۵)؛ عن أبى ولاد الحناط قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن رجل قتل وله أم وأب وابن، فقال الابن: أنا أريد أن أقتل قاتل أبى، وقال الأب: أنا (أريد أن) أعفو، وقالت الام: أنا أريد أن آخذ الديه، قال: فقال: فليعط الابن أم المقتول السدس من الديه، ويعطى ورثه القاتل السدس من الديه حق الأب الذى عفا وليقتله.

روایت در مورد واقعه قتلی است که در آن سه ولی دم وجود دارد و سه نظر دارند.

سهم مادر که می خواهد ديه بگیرد يك ششم است. لذا پسر که می خواهد قصاص کند باید سهم مادر را بدهد. حق پدر از ديه ثلث است حال که عفو کرد به قاتل برمی گردد و پسر که می خواهد قصاص کند باید به ورثه قاتل يك ثلث ديه پرداخت کند و بعد او را بکشد.

ملاحظه می فرمائید؛ روایت صحيحه است و امام(ع) فرمود حق القصاص پسر با عفو یا تقاضای ديه از ناحیه برخی از اولیاء دم ساقط نمی شود.

ص: ۳۲

۱- (۷) شيخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۰۷، ط اسلاميه تهران.

۲- (۸) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۳- (۹) شيخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۰۷، ط اسلاميه تهران.

۴- (۱۰) شهيد ثانی، مسالك الافهام، ج ۱۵، ص ۲۴۱، ط معارف قم.

۵- (۱۱) حر عاملی، وسائل الشيعه، ج ۲۹، ص ۱۱۳، كتاب القصاص، ابواب قصاص فى النفس، باب ۵۲، ح ۱، ط آل البيت.

یک روایت دیگر دال بر عدم سقوط حق قصاص و نیز روایات معارض باقی است برای فردا انشاء الله. وصلى الله على سيدنا محمد وآل محمد.

## کتاب القصاص ۸۹/۱۰/۲۹

Your browser does not support the audio tag.

بحث اخلاقی:

«افشای سر» هفته های قبل در مورد مفاسد زبان که ام المفاسد است صحبت کردیم. از غیبت، دروغ و دیگر گناهان سخن گفتیم. اکنون متذکر می شویم یکی از گناهانی که از زبان صادر می شود و در عقوبت آن روایات شدیدی وارد شده است؛ افشا کردن سر برادر دینی است. شخصی حرکتی را انجام داده و حرفی زده است؛ دیدار یا ملاقاتی داشته است، که سرّی بود و دیگری اطلاع پیدا کرده که آقا فلان حرف را گفت یا فلان دیدار را انجام داده است و آن را منتشر می نماید این افشا کردن سرّ برادر دینی است.

مع الاسف امروزه اشاعه سرّ مؤمن فراوان است. کسی در مجلسی خصوصی حرفی زده که مثلا از آن استفاده می شد که علیه نظام است و کسی به گونه ای اطلاع پیدا می کند و آن را منتشر می نماید که آقا ضد انقلاب است و در فلان مجلس فلان حرف را زد یا مثلا کسی در انتخابات بین خود و خدا تشخیص داده است که به شخص معینی رأی دهد شخصی اطلاع می یابد و این رأی سری را منتشر می نماید که فلانی به فلان شخص رأی داده است. به هر حال شخصی کاری سری انجام داد و اگر نقل شود عیبی برای اوست و او دوست ندارد عیش مطرح شود در اینصورت اگر کسی از این سر اطلاع پیدا کرد و نقل نمود اشاعه سر مؤمن است و از گناهانی است که عقوبت سختی دارد.

ص: ۳۳

در مورد رذیله افشای سرّ روایات فراوانی از معصومین (ع) رسیده است که در ذیل برخی از آنها را قرائت می کنیم:

۱- «عن عبد الله بن سنان قال: قلت له: عوره المؤمن علی المؤمن حرام؟ قال: نعم (۱)، قلت: تعنی سفلیه (۲) قال: لیس حیث تذهب، إنما هی إذاعه سره» (۳)

آیا (صحیح است که می گویند) عورت مؤمن برای مؤمن حرام است آیا اینگونه است؟ امام فرمود آری. پرسیدم آیا مراد همان عورتین است که نگاه به آن حرام است؟ امام فرمود اینکه ذهن تو به آن معنا می رود مراد نیست. بلکه یعنی افشای سر او به منزله عورت اوست. از یک امر پنهانی و محرمانه از جهت اینکه سرّ است؛ تعبیر عورت می شود.

ملاحظه می فرمائید حرمت اشاعه سر از این روایت به وضوح استفاده می شود.

۲- عن حذیفه بن منصور قال: قلت لأبي عبد الله (ع): شیء یقولہ الناس: عوره المؤمن علی المؤمن حرام؟ فقال: لیس حیث یذهبون

إنما عني عورة المؤمن أن يزل زله أو يتكلم بشيء يعاب عليه فيحفظ عليه ليعيره به يوما. (۴)

(۵)

حذیفه بن منصور گوید به امام صادق (ع) عرض کردم مردم همواره بر زبان دارند که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است (آیا مراد همان عورت مشهور است؟) امام فرمود: این معنا که در ذهن مردم است (عورتین) مراد نیست بلکه مراد این است که اگر مؤمن عیبی یا لغزشی داشت و کسی نمی دانست یا حرفی زده بود که برای او عیب است برای او شخصی بر آن دسترسی پیدا می کند و آن را حفظ می کند و در ذهن نگه می دارد، تا یک روز آبرویش را ببرد.

ص: ۳۴

ملاحظه می فرمائید که لسان روایت تقبیح افشای سرّ مؤمن است.

۳- وصیت امام علی (ع) به امام حسن مجتبی (ع): (۶)

«ولا تخن من ائتمنک وإن خانک» به کسی که تو را امین می داند خیانت نکن ولو او به تو خیانت کرده باشد؛ مثلاً اگر حرفی را نزد شما به امانت گذاشته است خیانت نکن و نقل نکن. حتی اگر او به شما خیانت کرد با اینکه به او گفتی حرفی که به تو گفتم به کسی نگو اما او گفت و افشای سر کرد تو این کار را نکن. «ولا تدع سره وإن اذاع سره» سرّ برادر دینی ات را فاش نکن ولو او سر تو را فاش نماید. او بد کرد شما نکن.

۴- عن محمد بن الفضیل (۷)، عن أبي الحسن الأول (ع) قال: قلت له: جعلت فداك الرجل من إخواني يبلغني عنه الشيء الذي أكرهه فأساله عن ذلك فينكر ذلك وقد أخبرني عنه قوم ثقات فقال لي: يا محمد كذب سمعك وبصرک عن أخيك فإن شهد عندك خمسون قسامه (۸) وقال لك قولاً فصدقه وكذبهم لا تدين عليه (۹) شيئاً تشينه (۱۰) به وتهدم به مروءته فتكون من الذين قال الله في كتابه: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱۱).

چهارمین روایت؛ روایت دیگری است که خیلی مهم است و باید به آن توجه شود زیرا ما در زندگی روزمره به آن محتاجیم و برای ما پیش می آید:

محمد بن فضیل می گوید از امام کاظم (ع) در مورد یکی از برادران دینی پرسیدم که حرفی از او به من می رسد که فلان کار را انجام داده است سری از او برایم نقل می شود که خود او خوشش نمی آید من بر آن آگاه شوم و من هم خوشم نمی آید که او این کار را کرده باشد لذا از خودش می پرسم که نقل می کنند که شما فلان فعل را انجام دادید. اما او می گوید نه من انجام ندادم مثلاً به فلانی رأی ندادم یا صحبتی نکردم در حالیکه نه یک نفر بلکه جمعی مورد وثوق آن مطلب را نقل کردند اما خودش انکار می کند. وظیفه من چیست؟ امام فرمودند: اگر با گوش خود شنیدی فلانی حرفی را زده است ولی خود او انکار می کند یا با چشم خود دیدی ولی او انکار می کند با خودت بگو من اشتباه شنیدم یا اشتباه دیدم.

ملاحظه می فرمائید اگر بین مسلمین این روایت عمل می شد و یا اقلا بین طلاب و روحانیون این روایت عمل می شد خدا می داند چه تأثیری در حفظ آرامش جامعه داشت. و قسامه با ۵۰ قسم نزد تو شهادت دهند که او فعلی را انجام داده است اما او خودش انکار می کند او را تصدیق کن و آنها را تکذیب کن و بگو اشتباه کردند.

در حالی که ما در جامعه یک شایعه را با قاطعیت نقل می کنیم مثل اینکه قطع حاصل شده باشد. این است رفتار ما در جامعه امروزی که دقیقا برخلاف دستور امام عمل می کنیم. امام(ع) در ادامه می فرماید: مبادا حرفی از او را ذکر کنی که او را شرمنده کند و برادری را به هم بزند. تا در نتیجه مصداق این آیه قرآن شوی که فرمود: کسانی که دوست دارند گناه بزرگی از مؤمن را اشاعه دهند اگر اشاعه سر او را کردند به عذاب دردناک گرفتار می شوند.

توجه داشته باشیم هر حرفی را نگوئیم و سر افراد را (مخصوصا وقتی که خودش انکار می کند) فاش کنیم. جریان افشای اسرار از گناهان رایج روز است. خداوند ما را از گناهان رایج حفظ نماید ان شاء الله.

بحث فقهی:

گفتیم اگر یکی از اولیاء دم قاتل را عفو نماید حق قصاص بقیه ساقط نمی شود.

برای بیان دلیل مسأله؛ یک روایت نقل کردیم و امروز ادامه روایات را قرائت می کنیم:

روایت دوم:

عن جمیل بن دراج، عن بعض أصحابه رفعه إلى أمير المؤمنين(ع) في رجل قتل وله وليان فعفا أحدهما وأبى الآخر أن يعفو، قال: إن أراد الذي لم يعف أن يقتل قتل ورد نصف الدية على أولياء المقتول المقاد منه. (۱۲)

ص: ۳۶

جمیل بن دراج به صورت مرفوعه نقل کرده است که در مورد حکم قاتل مردی که کشته شد و دو ولی دم داشت که یکی عفو کرد و دیگری قصاص خواست؛ از امیرالمؤمنین پرسیدم اگر برادری که عفو نمی کند بخواهد قصاص کند می تواند قصاص کند و باید نصف دیه به ورثه کسی که قصاص می شود پردازد.

ملاحظه می فرمائید همانگونه که مذهب اصحاب، ادعای اجماع، ادعای شهرت بر این است که عفو بعض از اولیاء دم موجب سقوط قصاص از دیگری نیست و حق القصاص دیگران باقی است؛ روایت هم می فرماید حق القصاص دیگران باقی است.

#### روایات معارض

در مقابل روایات مربوط به بقاء حق قصاص که خواندیم اکنون روایات معارض متعددی داریم که صحیحه و موثقه است و می گویند در صورت عفو برخی از اولیاء؛ بقیه حق قصاص ندارند.

۱- ابی ولاد، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن رجل قتل وله أولاد صغار وكبار أرأيت إن عفا الأولاد الكبار؟ قال: فقال: لا يقتل ويجوز عفو الأولاد الكبار في حصصهم فإذا كبر الصغار كان لهم أن يطلبوا حصصهم من الدية. (۱۳)

ابی ولاد می گوید از امام صادق پرسیدم؛ شخصی کشته شد و فرزند کبیر و صغیر دارد اگر کبار خواستند می توانند عفو کنند؟ امام فرمود اگر عفو کردند قاتل قصاص نمی شود و به مقدار حصه کبار از دیه قاتل آزاد است. اما عفو آنها مجاناً تأثیری در تصمیم صغار ندارد که دیه نگیرند بلکه حق دارند وقتی که کبیر شدند دیه را دریافت کنند.

ملاحظه می فرمائید؛ با عفو بعض، قصاص برداشته شد.



۲- عن عبد الرحمن - فی حدیث - قال: قلت لأبی عبد الله (ع): رجلان قتلا رجلا عمدا وله وليان فعفا أحد الوليين، قال: فقال: إذا عفا بعض الأولياء درئ عنهما القتل وطرح عنهما من الديه بقدر حصه من عفا، وأدى الباقي من أموالهما إلى الذين لم يعفوا. (۱۴)

عبد الرحمن در یک حدیث طولانی نقل می کند از امام صادق پرسیدم اگر دو نفر یک انسان را بکشند و دو ولی دم موجود باشند با اینکه هر کدام از دو پسر می توانند نصف دیه بگیرند یا قصاص نمایند اگر یکی عفو کرد تکلیف دیگری چیست؟ امام (ع) فرمود اگر یکی از دو ولی دم مجاناً عفو کرد؛ قصاص از دو قاتل دفع می شود و دو قاتل مالک جان خودشان می شوند و آنکه عفو نکرده اگر بخواهد قصاص کند باید مازاد از سهم خود در دیه را به قاتلان بپردازد.

ملاحظه می فرمایید این دو روایت صحیح است و در برابر دو روایت دیگر که قصاص را ثابت دانسته اند می گوید قصاص ساقط است.

اکنون باید دید چگونه بین قول مشهور و روایات می توان جمع نمود.

برای فردا انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

**کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۰۲**

.Your browser does not support the audio tag

بحث در عفو بعضی از اولیاء دم بود، که اگر یک یا چند تن از اولیاء دم مجاناً عفو کنند، حق قصاص از بقیه ساقط می شود؛ یا خیر؟

و گفتیم بین علمای امامیه اختلاف نیست. و هم نصوص (۱) و هم فتاوی (۲)

ص: ۳۸

---

۱- (۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۲، ح ۱ و ۲، ط آل البیت.

۲- (۲) رک: شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۰۷، ط اسلامیه تهران.

(۱)

(۲) می گویند حق قصاص از بقیه ساقط نمی شود و ثابت است.

در مقابل چند روایت معارض داشتیم. بعضی صحیح بود که بر سقوط حق قصاص در صورت عفو مجانی یکی از اولیای دم؛

دلالت داشت.

دو روایت را خواندیم (۳).

۱- صحیحہ اُبی ولاد (۴)

۲- صحیحہ عبد الرحمن (۵)

و اکنون برخی دیگر از روایات معارض مورد بررسی قرار می گیرند:

۳-

عن ابي مریم، عن ابي جعفر (ع) قال: قضی أمير المؤمنين (ع) فیمن عفا من ذی سهم فان عفوه جائز، وقضی فی اربعة اخوه عفا اُحدهم، قال: يعطى بقیتهم الدیه، ويرفع عنهم بحصه الذی عفا. (۶)

ابی مریم از امام باقر (ع) نقل کرده است که امیرالمؤمنین در مورد قاتلی که یکی از اولیاء دم او را مجانی عفو کرد قضاوت نمود و فرمود: حق قصاص ساقط است و بقیه اولیاء دم باید دیه بگیرند چون آن یک نفر اختیار داشت که عفو کند. و نیز در مورد قاتلی که چهار ولیّ دم داشت و یکی عفو کرد قضاوت نمود و فرمود قاتل به مقدار سهم کسی که عفو کرد آزاد است و به مقدار سهم سه ولیّ دم باید دیه پرداخت کند یعنی حق قصاص ساقط است و به سه نفر دیگر، دیه پرداخت می شود و حق قصاص ندارند. «ويعفى عنهم به حصه الذی عفا» حصه برادری که عفو کرده است به جانی بر می گردد.

ص: ۳۹

۱- (۳) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۴۱، ط معارف قم.

۲- (۴) شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۱۵۳، ط جماعه المدرسین.

۳- (۵) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۴، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۳، ح ۱ و ص ۱۱۵، باب ۵۴، ح ۱، ط آل البیت.

۴- (۶) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۴، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۳، ح ۱، ط آل البیت.

۵- (۷) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۵، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۴، ح ۱، ط آل البیت.

۶- (۸) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۵، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۴، ح ۲، ط آل البیت.

عن زراره، عن أبي جعفر (ع) في رجلين قتلا - رجلا - عمدا وله وليان فعفا أحد الوليين فقال: إذا عفا عنهما بعض الأولياء درئ عنهما القتل، وطرح عنهما من الدية بقدر حصه من عفا، وأديا الباقي من أموالهما إلى الذي لم يعف، وقال: عفو كل ذي سهم جائز. (۱)

زراره از امام صادق (ع) نقل کرد که فرمود اگر یکی از اولیاء دم عفو کرد قتل و قصاص برداشته می شود. و به اندازه سهم کسی که عفو کرده است نیز دیه ساقط است و به جانی بر می گردد و آن دو نفر قاتل باید از مال خود دیه به آنانی که عفو نکردند بپردازند اما در ادامه فرمود: هر صاحب سهمی می تواند سهم خود را عفو نماید.

عن إسحاق بن عمار، عن جعفر، عن أبيه «أن عليا (ع) كان يقول: من عفا عن الدم من ذي سهم له فيه فعفوه جائز وسقط الدم وتصير ديه، ويرفع عنه حصه الذي عفا.» أقول: قد تقدم وجهه (۲).

اسحاق بن عمار می گوید امام علی (ع) همواره می فرمود: هر صاحب سهمی اگر بخواهد عفو کند جایز است. وقتی یک نفر از اولیاء دم عفو کرد خون (قصاص) ساقط است و تبدیل به دیه می شود. و سهم آنکه عفو کرد به جانی بر می گردد و به آنان که عفو نکردند باید دیه داده شود.

ملاحظه می فرمائید از ظاهر همین جواب امام که می فرماید برفع عنه حصته الذي عفا این است که عفو مجانی بوده است.

۱- (۹) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۶، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۴، ح ۳، ط آل البیت.  
 ۲- (۱۰) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۶، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۴، ح ۴، ط آل البیت.

مرسله صدوق: قال: قد روی أنه إن عفا واحد من الأولياء ارتفع القود. (۱)

مرحوم صدوق فرمود: روایت شده است که اگر یکی از اولیاء دم عفو کرد قصاص برداشته می شود.

ملاحظه می فرمائید شش روایت به طور صریح و روشن (با عبارات مختلف؛ سقط الدم، درء القتل، لایقتل....) دلالت دارد که اگر یکی از اولیای دم عفو کرد قصاص برداشته می شود.

بررسی جمع بین روایات:

اکنون ما هستیم و این روایات.

دو روایت صریح و روشن داریم که یکی صحیحه بود و نیز فتاوی می گوید در صورت عفو بعض، حق قصاص دیگران ساقط نیست.

شش روایت هم می گویند با عفو بعض؛ حق قصاص دیگران ساقط است.

صاحب جواهر (۲): در ذیل این روایات نقل می کند این روایات به وجوهی حمل شده است

توجیه اول: استحباب؛

بعضی «سقط الدم» یا «لایقتل» و غیره را حمل بر ندب (استحباب) کرده اند که اگر یکی از اولیا دم خواست عفو کند اشکالی ندارد اما بقیه هر چند می توانند قصاص نمایند اما مستحب است که نکنند.

توجیه دوم: تقیه؛

روایات داله بر سقوط حق قصاص حمل بر تقیه می شود زیرا جمعی از علماء اهل تسنن قائل به این هستند که حق قصاص ساقط می شود و اگر یکی عفو کرد دیگری نمی تواند قصاص کند لذا این روایات نیز حمل بر تقیه می شود حتی در روایت «چهار برادر» امام صادق همین نقل را تقیه از سوی حضرت علی بیان می کند. پس حکم تقیه ای است چون در فتاوی عام است لذا حمل بر تقیه می شود.

ص: ۴۱

۱- (۱۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۷، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۴، ح ۵، ط آل البیت.

۲- (۱۲) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۶۹، ط اسلامیه تهران.

جمعبندی:

اگر کسی این وجوه را قبول نکند و حمل بر تقيه نماید و استحباب را بدون وجه بداند اگر قابل توجیه نباشد لازم است این روایات طرح شود و بگوئیم این روایات مقابل فتوای مشهور است و این روایات را دیده اند و به هر قرینه ای (که ما نداریم) بر اساس اینها فتوا نداده اند معلوم است که روایات را قبول نداشتند لذا این روایات در صورت عدم قابلیت جمع و توجیه طرد می شود.

نتیجه:

بر اساس روایات و بر اساس فتاوی علماء اگر يك یا چند تن از اولیای دم عفو کرد حق قصاص از بقیه ساقط نمی شود.

نکته: يك مطلب باقی است. بر اساس این مبنا که اگر کسی عفو کرد حق قصاص از بقیه ساقط نیست بلکه آنکه می خواهد قصاص کند باید سهم برادرها که عفو کرده را که به جانی بر می گرداند. آیا قصاص کننده باید سهم برادر عفو کرده را به قاتل بدهد و بعد قصاص کند؟ مثلاً دو برادرند یکی عفو کرد و یکی قصاص می خواهد آیا اول باید سهم برادر عفو کننده (نصف ديه) را پردازد و بعد قصاص نماید یا ابتدا قصاص انجام می دهد و نصف ديه را بدهکار می شود و بعد به ورثه می دهد؟

ص: ۴۲

---

۱- (۱۳) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۶۹، ط اسلامیه تهران: «فلیحمل علی الذب أو التقيه أو غیرهما. وكذا ما عن آخر منهم أيضا من استحقاق الولی دم كل واحد منهم مجاناً من غیر رد، كما إذا قذف جماعة واحدا واستوفی الحد من الجميع. وما عن ثالث منهم أيضا من فض القصاص عليهم، علی معنی استحقاق الولی عشر الدم فی العشره إلا أنه لا يمكن استيفاؤه إلا باستيفاء الباقي، وقد يستوفی من المتعدی غیر المستحق علیه إذا لم یکن استيفاء المستحق إلا- به، كما لو أدخل الغاصب المغصوب فی بیت ضيق واحتیج فی رده إلى قلع الباب وهدم الجدار، والضرر هو الذی أدخله علی نفسه، إذ هما أيضا كما ترى مجرد تهجس وتخمين لا یوافق عقلا ولا نقلا.»

به تعبیر بزرگان علما اول باید سهم را بپردازد.

مرحوم محقق (۱) فرمود: «لو عفا البعض لم يسقط القصاص وللباقي ان يقتصوا بعد رد نصيب من عفا على القاتل» اینجا ترتیب قائل شد و شرط اجرای قصاص را رد نصیب دیه قرار داد.

امام (ره) (۲) فرمود: «لو عفا البعض مجانا لم يسقط القصاص فللباقين القصاص بعد رد نصيب من عفا على القاتل».

به هر حال در تعبیر اکثر علماء آمده است تا رد نکند لیس له القصاص. ظاهر عبارات این است که اول سهم را بپردازد و بعد قصاص کند.

ولی ظاهر دو روایت ابی ولاد و جمیل بن دراج خلاف این است.

اکنون یکبار دیگر این دو روایت را به اختصار بررسی می کنیم:

۱-

عن جمیل بن دراج، عن بعض أصحابه رفعه إلى أمير المؤمنين (ع) في رجل قتل وله وليان فعفا أحدهما وأبى الآخر أن يعفو، قال: إن أراد الذی لم يعف أن يقتل قتل ورد نصف الدية على أولياء المقتول المقاد منه. (۳)

در تعبیر صحیحه جمیل دارد «ان اراد الذی لم يعف ان يقتل قتل» اگر آنکه عفو نکرد اراده کرده باشد که بکشد می تواند قصاص کند. «ورد نصف الدية على أولياء المقتول» و نصف دیه که سهم عفو کننده است را به ورثه مقتول می دهد.

ملاحظه می فرمائید ظاهر روایت نقطه مقابل ظاهر عبارات فقهاء است که می گفت اول می کشد و بعد نصیب را به ورثه می دهد.

ص: ۴۳

---

۱- (۱۴) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۳، ط استقلال تهران.

۲- (۱۵) امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۳۷، مسأله ۱۶ من کیفیه استیفاء القصاص، ط اسماعیلیان.

۳- (۱۶) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۲، ح ۲، ط آل البیت.

عن ابی ولاد(۱) الحنط؛ قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن رجل قتل وله أم وأب وابن، فقال الابن: أنا أريد أن أقتل قاتل أبي، وقال الأب: أنا (أريد أن) أعفو، وقالت الام: أنا أريد أن آخذ الدية، قال: فقال: فليعط الابن أم المقتول السدس من الدية، ويعطى ورثه القاتل السدس من الدية حق الأب الذي عفا وليقتله.

در تعبیر صحیحہ ابی ولاد آمده است فالیعط الابن أم المقتول السدس من الدیه... ولیقتله امام فرمود اگر پسر مقتول می خواهد قصاص کند باید یک ششم دیه را به مادر مقتول بدهد و سهم پدر از دیه را به ورثه قاتل بدهد و بعد قصاص کند.

ملاحظه می فرمائید؛ روایت اشعار به دو جنبه دارد. یکی اینکه قبلاً او را بکشد و بعد به وارث یک ششم را بدهد دیگر اینکه می گوید به کسانی که بعداً وارث قاتل می شوند ابتدا یک ششم بدهند و بعد قاتل را بکشند. در این روایت اشعار است.

اما روایت اول خیلی روشن است که بعد از قصاص نصیب را به ورثه بدهد.

بنابراین می توانیم بگوئیم ظاهر روایات این است که شرط نشده ابتدا سهم دیه را بدهد و بعد قصاص کند این تعیین و اشتراط از روایات استفاده نمی شود. لذا می توان حمل بر احتیاط نمود. و به نظر ما این احتیاط خوب است زیرا من که میخواهم قصاص کنم باید ابتدا نصف دیه را بدهم تا در تمام جان قاتل حق داشته باشم. و بعد قصاص کنم و تمام جان را بگیرم.

ص: ۴۴

۱- (۱۷) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۲، ح ۱، ط آل البیت.

.Your browser does not support the audio tag

مسأله ۱۷:

إذا اشترك الأب والأجنبي في قتل ولده أو المسلم والذمي في قتل ذمي فعلى الشريك القود، لكن يرد الشريك الآخر عليه نصف ديته أو يرد الولي نصفها ويطلب الآخر به، ولو كان أحدهما عامداً والآخر خاطئاً فالقود على العامد بعد رد نصف الدية على المقتص منه، فإن كان القتل خطأً محضاً فالنصف على العاقله، وإن كان شبه عمداً كان الرد من الجاني، ولو شارك العامد سبع ونحوه يقتص منه بعد رد نصف ديته.

در مسأله قبل بحث این بود که اگر اولیا دم متعدد باشند و یکی از آنها عفو کند و از قصاص قاتل گذشت نماید؛ آیا عفو یکی از اولیاء دم باعث سقوط حق قصاص ولی دم دیگر است یا خیر؟ یا اگر یکی از اولیاء دم نسبت به سهم خودش عفو کرد، آیا ولی دم دوم می تواند قصاص کند؟

دیروز گفتیم حق القصاص ولی دوم ساقط نمی شود؛ منتهی سهم کسی را که عفو کرده ضامن است و باید به جانی پردازد.

تنظیر:

این مسأله نظیر آن است که دو نفر که یکی واجد شرایط قصاص است و دیگری نیست شراکتاً انسانی را بکشند. در این صورت بحث می شود که آیا قصاص نشدن آنکه واجد شرایط قصاص نیست موجب می شود که دیگری که شرایط را دارد قصاص نشود؟ یا حکم هر کدام به مقتضای حال خودش مورد بحث و توجه است؟ بدیهی است که هرکسی را به مقتضای حال خودش محاکمه می کنند. (در محل بحث نیز هر یک حکم خود را دارد).

ص: ۴۵

لذا در توضیح عنوان «قتل شراکتی» می گوئیم؛ برای این عنوان چهار فرع ذکر شده است:

فرع اول: شراکت پدر با اجنبی در قتل فرزند:

جنایت از ناحیه دو نفر واقع شد که یکی پدر است که واجد شرایط قصاص نیست و دیگری اجنبی است و واجد شرایط قصاص است آیا می توان گفت چون یکی از قاتلین که پدر است را قصاص نمی کنیم قصاص اجنبی هم ساقط می شود؟

جواب



این است که گرچه نصف جنایت بعهدہ آب است که قصاص نمی شود و نصف جنایت به بعهدہ اجنبی است که قصاص می شود اما واجد شرایط نبودن یکی از جانیان که قصاص ندارد باعث نمی شود آنکه واجد شرایط است؛ قصاص نشود. بلکه ولی دم از آب نصف دیه را می گیرد و به اجنبی می دهد و او را قصاص می کند یا ولی دم ابتدا از جیب خود نصف دیه را به اجنبی می دهد و او را قصاص می نماید. و بعد از پدر می گیرد.

فرع دوم: شراکت یک مسلمان و یک ذمی در قتل یک ذمی:

مسلمان شرایط قصاص را ندارد چون تساوی در دین ندارند. اما ذمی واجد شرایط قصاص است. واجد شرایط نبودن یکی از جانیان موجب سقوط قصاص از جانی واجد شرایط نمی شود لذا می گوئیم نصف دیه ذمی بعهدہ قاتل مسلمان است و شریک قتل دوم که ذمی است قصاص می شود. اما یا ولی دم نصف دیه را از مسلمان می گیرد و به ذمی شریک قتل می دهد و او را اعدام می کند و یا ابتدا خود نصف دیه ذمی را به ذمی شریک قتل می دهد و قصاص می کند و سپس نصف دیه ذمی را از مسلمان شریک قتل می گیرد.

فرع سوم: شراکت یک عامد و یک خاطی در قتل:

مثلاً قتل نسبت به یکی از دو قاتل عمد است که قصاص دارد و نسبت به دیگری شبه عمد است که قصاص ندارد. ولی دم نصف دیه مقتول را از خاطی می گیرد و به عامد می دهد و عامد را قصاص می کند و یا ابتدا خود نصف دیه را به عامد می دهد و عامد را قصاص می کند و سپس نصف دیه را از خاطی می گیرد.

فرع چهارم: شراکت یک انسان و یک حیوان در قتل:

اگر مار یا حیوانی درنده به انسانی حمله کرد و او را گاز گرفت و شخصی هم رسید یک چاقویی زد که موجب مرگ شد. در اینجا دو چیز سبب مرگ است. ۱- گاز گرفتن یا نیش زدن حیوان ۲- چاقوی این فرد.

حیوان قصاص و دیه ندارد اما انسان تکلیف دارد نسبت به انسان قصاص محقق است. اینجا ولی دم می تواند انسان شریک در قتل را قصاص نماید ولی باید نصف دیه را از جیب بدهد و نمی تواند از حیوان بگیرد مگر اینکه با شرایطی خاصی شخص ثالث به عنوان صاحب حیوان و یا به هر علت دیه بدهکار شود که در آن صورت ولی دم دیه را از آن شخص می گیرد و به انسان شریک قتل می پردازد.

نتیجه:

اگر یک نفر از دو شریک قتل، واجد شرایط قصاص نباشد موجب سقوط قصاص شریک واجد شرایط نیست.

دلیل مسأله:

۱- اجماع:

صاحب جواهر(۱) در ذیل این مسأله پس از نقل کلام محقق می فرماید: بلاخلاف أجده فی شیء من ذلک عندنا نضا و فتوی.

ص: ۴۷

---

۱- (۱) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۱، ط اسلامیة تهران.

الف: نص؛

روایات متعدد داریم که در باب قتل شراکتی، ولی دم می تواند همه را بکشد و مازاد را بدهد یا بعضی را قصاص کند و بعضی را عفو نماید و از بعضی دیه بگیرد. و این روایات اطلاق دارند. و در اختیار ولی دم است. نص مطلق داریم.

ب: فتوی؛

در فتوا هم در نزد علمای امامیه حتی یک مخالف نداریم. مسأله روشن است.

۳- تغلیب:

صاحب جواهر می فرماید: لبناء القصاص علی التغلیب. در همه فروض قصاص را غلبه می دهند. آنکه قصاص می خواهد برتری دارد. بنا براین است که در باب قصاص به آن تغلیب بدهند در اینجا هم که یکی واجد شرایط قصاص است قصاص می شود چرا که قصاص غلبه دارد. و واجد شرایط نبودن مانع از قصاص نمی شود.

پرسش:

اگر مسأله روشن است و وجهی هم برای شبهه و فروع مختلف وجود ندارد. پس چه نیازی به فتوا بود زیرا وقتی بدیهی بود فتوی نمی خواهد.

پاسخ:

مسأله همان گونه است که مطرح شد و نیازی به فتوی نیست و تنها دلیل فتوای فقها بیان نظر شیعه در برابر عامه است.

صاحب جواهر (۱) می فرماید: «فمنهم (بعضی از عامه) من قال فی اشتراک العامد والخاطی» اگر کسی عامد است و شرکت در قتل داشت با خاطی شریک است انه لا قود علی احدهما هیچکدام قصاص نمیشوند آنکه ساهی است قصاص نمیشود عامد چرا قصاص نمیشوند می گویند وقتی یک قتل است و یکی قصاص نشد دیگری هم قصاص نمی شود قیاس می کنند یکی قصاص نمی شود پس دیگری هم قصاص نمی شود. قیاس می کنند ولی ما قبول نداریم قیاس را.

ص: ۴۸

صاحب جواهر در ادامه می فرماید: «ومنهم من قال فی شریک الاب» اگر کسی با اب شریک شوند در قتل پسر در اینجا اهل سنت گفته اند «انه لا قصاص علی احدهما» هیچ کدام از پدر و شریک قصاص نمی شوند.

صاحب جواهر(۱) در ادامه می فرماید: «ومنهم من الحق شریک السبع بشریک الخاطی» اگر کسی با حیوان شریک شود در قتل انسان ملحق به شراکت با خاطی نموده اند چگونه اگر با خاطی شریک شد قصاص نمی شود اینجا نیز انسان شریک حیوان قصاص نمی شود. «نفی القصاص عنه» در شریک حیوان قصاص ثابت نیست.

مبنای عامه:

«کل ذلک منهم لقیاس او استحسان او نحوهما مما هو معلوم البطلان عندنا»(۲)

پس مبنای فتوای عامه را قبول نداریم و فتوای آنها را کنار می گذاریم شیعه با مبانی خود می گویند بنا بر تغلیب قصاص ثابت است. حتی در جایی که یکی عفو می کرد یا دیه گرفت خواهان قصاص می تواند قصاص نماید.

مسأله ۱۸ انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

**کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۱۹**

Your browser does not support the audio tag.

مسأله ۱۸:

لا یمنع الحجر لفسل أو سفه من استیفاء القصاص، فللمحجور علیه الاقتصاص، ولو عفا المحجور علیه لفسل علی مال ورضی به القاتل قسمه علی الغرماء کغیره من الأموال المكتسبه بعد حجر الحاکم جدیداً عنه، والحجر السابق لا یکفی فی ذلک، وللمحجور علیه العفو مجاناً وأقل من الدیه.

این مسأله دارای فروعی است که از نظر علمی اهمیت دارد اما ممکن است اصلاً محل ابتلا نباشد و یا مورد ابتلاء آن کم باشد.

ص: ۴۹

۱- (۳) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۱، ط اسلامیه تهران.

۲- (۴) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۱، ط اسلامیه تهران.

تحریر صورت مسأله:

شخصی به خاطر بدهکاری یا سفاهت و یا دیوانگی و غیره محجور علیه شد، مثلاً؛

ده میلیون بدهکار است و کل موجودی پنج میلیون است مال موجود وافی به دین نیست در این موارد غرما با مراجعه به دادگاه درخواست حکم به حجر یعنی ممنوعیت از تصرف در اموال می نمایند و دادگاه برای حفظ حق غرما حکم به حجر می دهد و مدیون مفلس ممنوع المعامله می شود.

یا اگر شخصی سفیه باشد یعنی زود گول می خورد. چون رشد ندارد و ممکن است اموال را از بین ببرد لذا از طرف دادگاه حکم به حجر داده می شود.

در این صورت اگر پدر این محجور علیه کشته شد و این فرد (مفلس یا سفیه یا دیوانه) که اکنون محجور علیه است؛ حق قصاص پیدا کرد، آیا می تواند استیفاء قصاص نماید یا خیر؟

در مسأله سه فرع مطرح است.

فرع اول: تقاضای قصاص:

در پاسخ این پرسش که آیا محجور علیه که ولی دم است می تواند خودش یا ولی و یا وکیلش تقاضای قصاص کند یا خیر؟

می گوئیم ظاهر این است که حق دارد چون ولی دم است و می تواند تقاضا کند و محجوریت مانع از استیفاء قصاص نیست زیرا حجر حکم شارع به منع از تصرف در اموال است و استیفاء قصاص تصرف در اموال نیست. و نیز قبلا- گفتیم ولی دم مخیر بین دیه و قصاص نیست تا بگوئید یا دیه بگیرد یا قصاص کند بلکه حق اولیه قصاص است. منتهی می تواند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از دیه مصالحه کند.

فرع دوم: اقدام به عفو:

فرع دوم این است که ولیّ دمی که حق قصاص پیدا کرد در صورتی که محجور علیه باشد آیا می تواند قاتل را عفو کند و از قصاص بگذرد؟

در پاسخ می گوئیم همانگونه که محجور علیه حق دارد دیه بگیرد و چون مدیون است و مالش وافی به اداء دین نیست قصاص را تبدیل به مال کند و دینش را اداء نماید؛ همچنین می تواند عفو کند و از قصاص بگذرد. و در صورت عدم قصاص هرگز ملزم به تبدیل آن به دیه نیست.

دلیل جواز عفو:

مصالحه به دیه به اینکه مالی بدست آورد و صرف دین نماید نوعی تکسب و اکتساب است و برای مدیون تحصیل مال برای ادای دین هر چند جایز است ولی واجب نیست تا بگوئید اگر قصاص نخواست باید تبدیل به مال کند پس محجور علیه اگر نخواست قصاص کند هم می تواند حقش را به مال تبدیل کند و هم می تواند بدون دریافت مال از قصاص بگذرد.

فرع سوم: تبدیل به مال:

بر محجور علیه با داشتن حق قصاص واجب نیست از قصاص بگذرد و آن را تبدیل به مال کند اما اگر حق قصاص را تبدیل به مال کرده و به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر مصالحه کند، نوعی اکتساب است که حرام نیست و جایز است. یعنی هم مفلس و هم شخص محجور به واسطه سفه می توانند در مقابل دیه عفو نمایند و دیه را صرف در بدهی کنند.

نکته:

اکنون که محجور علیه می تواند با تبدیل به مال از قصاص بگذرد سؤال این است که می پذیریم محجور علیه از تصرف در اموال قبل از حجر منع شده است اما آیا این حجر شامل مال به دست آمده از مصالحه حق قصاص که بعد از حکم حجر به دست آمد می شود یا خیر؟ در مسأله دو قول است:

ص: ۵۱

قول اول:

حجر اوّل شامل اموال بعد از حجر نیز می شود و تصرف محجور علیه در اموال آینده نیز ممنوع است و باید ابتدا دیون را بدهد.

قول دوم:

برخی می گویند حجر نسبت به اموال موجود حین الحجر است و دادگاه نمی تواند نسبت به اموال آینده حکم حجر دهد. بلکه نسبت به اموال بعد از حجر حکم حجر جدید لازم است. زیرا غیر معقول است که امروز یک شخصی را از تصرف در مالی که فردا به دست می آورد منع کنیم. و حجر نسبت به اموالی که احتمال تحصیل آن وجود دارد بی معنا است.

مرحوم امام(ره) قول دوم را قبول دارند و می گویند حجر جدید لازم است حجر اول گسترش ندارد که حتی در اموالی که بعد از حجر کسب می کند ممنوع تصرف باشد.

یعنی اگر به دیه مصالحه کرد و مالی به دست آورد اگر دادگاه اطلاع یافت و حکم به حجر در تصرف در این دیه داد؛ محجور علیه در این مال نیز ممنوع التصرف است و باید به غرما پردازد اما اگر حاکم حکم حجر جدید روی این دیه صادر نکند خود محجور علیه مختار است؛ می تواند دیه مأخوذه را صرف دیون نماید یا تصرف دیگر نماید.

حضرت امام در تحریر می فرماید: اگر تبدیل به مال کرد و دیه گرفت «قسمه علی الغرماء کغیره من الاموال المكتسبه بعد حجر الحاکم جدیداً عنه» باید این مال را بین غرما تقسیم کند اما بعد از حکم حجر جدید صادره از ناحیه حاکم. و اگر حجر جدید نباشد مختار است.

ص: ۵۲

اصل محجور بودن مانع از استیفای قصاص نیست و مخیر است بین قصاص و تبدیل و عفو مجانی که هر سه صورت جایز است و حجر مانع از این امور نیست.

مسأله ۱۹:

«لو قتل شخص و علیه دین» اگر شخصی کشته شد و مدیون است مالی هم که از آن مال دین را ادا کنند ندارد مثلاً فردی ده میلیون بدهکار است و کشته شد طلبکاران مالشان را مطالبه می کنند اینجا مالی هم که به ورثه ارث برسد تا دین را ادا کنند وجود ندارد آیا در اینجا ورثه ملزم به گرفتن دیه هستند تا پولی تحصیل نماید و بدهی را بپردازند یا حق دارند قصاص نمایند و در برابر قصاص؛ ضامن دین مقتول شوند و دین را بپردازند؟ فردا انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

### کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۰

Your browser does not support the audio tag

بحث اخلاقی:

در بحث آفات زبان از گناهانی که از زبان صادر می شود صحبت کردیم. برای نمونه گفتیم؛

۱- دروغ گناه بزرگی است و عقوبت سنگینی دارد و مورد لعن خدا و ملائکه است و از زبان صادر می شود. ۲- غیبت. ۳- تهمت.

۴- اذاعه سر المؤمن و مورد چهارم را مجدداً مورد بررسی قرار می دهیم. افشاء اسرار برادر دینی از گناهان زبان است. برای مثال اگر کسی در خفا گناهی مرتکب شود به هر حال ممکن است روزی توبه کند اما اگر شما بر آن گناه سری آگاهی پیدا کردید؛ اگر آن سر را افشاء کنید آبرویش می ریزد و این مصداق افشای سرّ مؤمن است و باید از آن پرهیز کرد. در این مورد در جلسه اخلاقی هفته قبل روایاتی خواندیم.

ص: ۵۳

۱- امام صادق(ع): من اطلع من مؤمن علی ذنب او سیئه فافشا ذلک ولم یکتبها ولم یستغفر الله له(۱)

اگر کسی بر گناهی از مؤمن که در خفا انجام شد اطلاع پیدا کرد، وظیفه دارد کتمان کند و بالاتر از آن برای گناهکار استغفار کند.



حتی روایت شده اگر دیدی کسی زنا می کند روی او را بپوشان.

امام صادق(ع) در ادامه روایت می فرماید اگر سرّ مؤمنی را افشاء کند «کان عندالله کعاملها» مثل این است که خودش این گناه را انجام داده است بلکه افشاء سرّ گنهکار کفاره گناه گناهکار نیز می شود. اگر در خفا می ماند عقوبت میشد مگر اینکه توبه نماید حال که افشا شد این افشا شدن کفاره گناه او میشود و عقوبت منتقل به شخص افشا کننده می شود.

در روایات قبلی خواندیم اگر گفت این کار را نکردم تصدیق کن یا اگر ۵۰ قسم علیه او باشد آنها را تکذیب کن و با خود بگو من اشتباه دیدم.

«وعليه وزر ذلك الذي افشاء عليه» گناه و عقوبت این گناهکار بر افشا کننده می آید «وكان مغفوراً لعمالها و كان عقابه ما افشى عليه في الدنيا مستوراً عليه في الآخرة ثم لا يجد الله اكرم من أن يثني عليه عقاباً في الآخرة» عامل گناه آمرزیده می شود و عقوبتش همان افشاء سرّ و رسوا شدن است و پرونده آخرتی او نیز پاک شده است. امام صادق(ع) در ادامه می فرماید چنین نخواهد بود که در قیامت ببیند به خاطر گناهی که رسوائیش را در دنیا دید، مجازات شود.

ص: ۵۴

۲- فی وصیه النبی لابی ذر یا اباذر افشائک سر اخیک خیانه (۱) پیامبر (ص) در سفارشی به جناب اباذر فرمود اگر بر گناه کسی اطلاع یافتی و نقل کردی و منتشر نمودی خیانت کردی «فاجتنب ذلک» از آن پرهیز.

در روایت دیگر آمده است «من اذاع فاحشه کان کمتدئها» (۲).

هرکسی کار زشت در خفا انجام شده کسی را فاش و منتشر کند مثل این است که خود آن گناه را انجام داده است.

نیمه:

یکی دیگر از گناهان زبان سخن چینی (نمامی) است. دو به هم زنی و گفتن حرف کسی به طرف دیگر و بالعکس، یعنی بین دو نفر که دوست و رفیق هستند دو بهم زنی کردن نیمه است.

قرآن کریم می فرماید: «وَلَمَّا تَطَّعَ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ» (۳) اطاعت نکن از اینجور افراد انسانی که زیاد قسم می خورند. هم‌باز صیغه مبالغه از همز بمعنای عیبجویی است عیب جویی از دیگران در جای دیگر از قرآن نیز فرمود «وَيَلُّ لُكُلٍ هَمَزَهُ لَمَزَهُ» (۴). مشاء یعنی زیاد رونده است نزد هرکسی می رود و سخن چینی می کند.

در مورد نیمه روایات فراوان رسیده است که دو نمونه را قرائت می کنیم.

۱- عن ابی عبدالله قال قال رسول الله (ص) الا- انبئکم بشرار کم؟ قالوا بلی قال المشاؤون بالنمیمه المفرقون بین الاحبه الباغون للبراء، المعایب (۵) این افراد شرار خلق اند کسی که سخن چینی می کند یا عیبجویی می کند شرار خلق است.

ص: ۵۵

۱- (۲) السید البروجردی، جامع أحادیث الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۵۱، ط مدینه العلم.

۲- (۳) الشیخ الكلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۶، ط اسلامیه تهران.

۳- (۴) القلم (۶۸): ۱۰ و ۱۱.

۴- (۵) الهمزه (۱۰۴): ۱.

۵- (۶) السید البروجردی، جامع أحادیث الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۶۱، ط مدینه العلم.

۲- عن ابن عباس عن رسول الله (ص) (۱) في آخر خطبه خطبها بالمدينه ابن عباس مي گويد پيامبر در آخرين خطبه اي که در مدينه خواندند فرمودند: «من مشا في نيمه بين اثنين» کسی که دنبال سخن چيني بين دو نفر برود «سلط الله في قبره ناراً تحرقه الي يوم القيامة» خداوند در قبرش آتشی بر او مسلط مي کند که تا قيامت همراه اوست «واذا خرج من قبره سلط الله عليه تيناً اسود ينهش لحمه حتى يدخل النار» در برزخ نيز مي سوزد و هنگامي که از قبر خارج شد اجازه نمي دهند تا فزع اکبر آرام باشد بلکه يک مار سياه که زهر کشنده دارد بر او مسلط مي شود و مدتي را هم که در محشر است و معطلی دارد علاوه بر گرفتاری گرما اضطراب و... ماری هم او را نيش مي زند.

نشينيم در جلسات عييجويي کنيم. بين دوستان سخن چيني نکنيم که متأسفانه بين طلاب رايج است. پيامبر به اباذر فرمود اين خيانت است به برادر مومن از آن پرهيز کن ان شاء الله؛ خداوند توفيق ترک گناهان به ويژه گناهان زبان را عنايت بفرمايد.

بحث فقهی:

مسأله ۱۹:

لو قتل شخص و عليه دين فإن أخذ الورثه ديته صرفت في ديون المقتول ووصاياها كباقي أمواله، ولا فرق في ذلك بين ديه القتل خطأ أو شبه عمد أو ما صولح عليه في العمد، كان بمقدار ديته أو أقل أو أكثر، بجنس ديته أو غيره.

اگر انسانی کشته شد و قرض دارد و ترکه اي هم که بتوانند از آن دين را ادا نمايند باقی نمانده است؛ در اين صورت برای ورثه سه حالت متصور است:

ص: ۵۶

---

۱- (۷) السيد البروجردی، جامع أحاديث الشيعة، ج ۱۶، ص ۳۶۵، ط مدينه العلم.

۱- با قاتل به دیه مصالحه می کنند ۲- قصاص می خواهند ۳- مجانی عفو می کنند.

صورت اول:

اگر قرار به دیه گذاشتند و دیه گرفتند نمی توانند بگویند این پول به عنوان دیه و خون بهای پدر است ربطی به دین ندارد پس باید بین ورثه تقسیم شود. بلکه باید دین را پردازند.

دلیل مسأله

۱- اقتضاء قاعده:

این دیه متعلق به آن مقتول است و عوض نفس اوست در اصطلاح عوام پول خون است و به اقتضاء قاعده متعلق به مقتول است اما چون برای میت اعتبار ملکیت نمی توانیم بکنیم مثل بقیه اموال است که به ورثه منتقل می شود و قرآن می فرماید «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْإُنثَىٰ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٌ ءَابَاؤُكُمْ وَابْنَاؤُكُمْ لَّا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (۱)

کسی که فوت شد ارث بعد از وصیت و دین می باشد ابتدا باید از آن مال وصیت را بردارند و اگر وصیت داشته باشد تا حد ثلث که مقدم بر ارث است و اگر دینی هم دارد مقدم بر ارث است.

۲- فتاوی:

علما نیز بر تقدم وصیت و دین بر ارث فتوی داده اند صاحب جواهر فرمود: بلاخلاف معتد به (۲) برخی نیز ادعای اجماع نموده اند.

ص: ۵۷

۱- (۸) النساء (۴): ۱۱.

۲- (۹) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۲، ط اسلامیة تهران.

موثقه اسحاق بن عمار عن جعفر(ع)(۱) ان رسول الله قال «اذا قبلت ديه العمد» وقتی قبول کرد ديه را «فصارت مالا» اگر در قتل عمد روی ديه مصالحه شد و آن قصاص تبدیل به مال شد «فهی میراث» این مال میراث است «كسائر الاموال» مثل بقیه اموال میت منتقل به ورثه می شود و شرط در سائر اموال این است که اول دین را ادا کند بعد تصرف نماید.

کیفیت استدلال:

هرچند این روایت در مورد قتل عمد است اما می گوئیم وقتی در عمد که حق قصاص بود و تبدیل به مال شد دین بر ارث مقدم است؛ سپس در شبهه عمد که از ابتدا مال است، به طریق اولی دین مقدم است.

روایت دوم:

عبدالحمید بن سعید(۲) قال سالت ابی الحسن الرضا عن رجل قتل و علیه دین کسی کشته شده و مدیون است و لم یتترک مال و اخذ اهله الدیه من قاتله مالی هم ندارد و اهل او ديه گرفتند حالا یا عمد بود تبدیل به ديه شد یا غیر عمد بود که از ابتدا ديه است. اعلیهم ان یقضوا الدین آیا باید دین را بدهند یا می توانند به عنوان میراث تصرف نمایند؟ «قال نعم» می توانند دین را ادا کنند «قلت وهو لم یتترک شیئا» خودش مالی ندارد فقط ديه است «قال ان اخذ الدیه فعلیهم ان یقضوا الدین» (فعلیهم أی یجب علیهم) اگر ديه گرفتند واجب است باید دین را ادا نمایند.

ص: ۵۸

---

۱- (۱۰) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۴۱، کتاب الفرائض والمواریث، باب ۱۴، ح ۱، ط آل البیت.  
۲- (۱۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۶۴، کتاب التجاره، ابواب الدین والقروض، باب ۲۴، ح ۱، ط آل البیت.

هم روایت داریم که این مال باید صرف دین شود و هم قاعده این است و هم اتفاق علماء است اگر دیه گرفتند باید دین را ادا نمایند.

تا اینجا صورت اول.

صورت دوم و سوم که آیا با اینکه متوفی مدیون است می توانند قصاص کنند؟ و نیز آیا می توانند عفو نمایند و دیه نگیرند؟ فردا ان شاء الله. و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

### کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۴

Your browser does not support the audio tag

در مسأله ۱۹ گفتیم اگر کسی کشته شود درحالی که مدیون است و مالی که بشود از آن دین را ادا کنند از او باقی نمانده است با توجه به اینکه غرما طلب خود را می خواهند و مالی هم موجود نیست آیا اولیاء دم، بدون توجه به دین بر عهده میت، و بدون توجه به خواست غرما که طلب را می خواهند، می توانند قاتل را قصاص، یا عفو نمایند؟

و گفتیم مسأله سه صورت دارد:

صورت اول:

درخواست تبدیل قصاص و مصالحه به مال به مقدار دیه یا کمتر و یا بیشتر از دیه:

این بحث در جلسه قبل در مسأله ۱۹ گذشت که اگر اولیاء دم حق القصاص را تبدیل به دیه کردند و پول گرفتند یجب علیهم که این مال را در دین صرف کنند حق تصرف دیگر بعنوان ارث ندارند و نمی توانند دیه را جزء اموال محاسبه نمایند و بگویند این مال از اموال شخص میت است به ورثه داده می شود زیرا ارث رسیدن بعد از اداء دین است. قرآن کریم می فرماید «من بعد وصیه یوصی بها او دین» (۱) ترکه وقتی می تواند «لذکر مثل حظ الانثیین» (۲) تقسیم شود که ابتدا وصیت تا ثلث مال و سپس دین را رد نمایند. سپس ارث را تقسیم کنند. حق ندارند در دیه تصرف نمایند مگر اینکه دین را رد نمایند.

ص: ۵۹

---

۱- (۱) النساء (۴): ۱۱.

۲- (۲) النساء (۴): ۱۱.

هل يجوز للورثة استيفاء القصاص للمديون من دون ضمان الديه للغرماء؟ فيه قولان، والأحوط عدم الاستيفاء إلا بعد الضمان بل الأحوط مع هبه الأولياء دمه للقاتل ضمان الديه للغرماء.

از طرفی ولی دم طاقت ندارد ببیند قاتل پدرش روی زمین راه برود و درخواست قصاص دارد از طرفی پدر مدیون است و غرما طلب خود را می خواهند للمدیون من دون ضمان الديه للغرماء بدون ضمانت طلب طلبکاران اگر ضمانت نماید دین پدر را برای غرما حق دارد استيفاء قصاص کند اما بدون ضمان ديه و بدون توجه به خواست طلبکاران بخواهد قصاص نماید هل يجوز ام لا فيه قولان:

قول اول: عدم شرطیت ضمان در ثبوت حق القصاص:

به نظر ابن ادریس و تابعینش حق القصاص برای ولی دم ثابت است و بدون اینکه دین را ضمانت کند می تواند قصاص کند.

ابن ادریس (۱) ادعای اجماع نیز کرده است. البته صاحب جواهر (۲): در این مورد اجماع ادعائی می فرماید: «وان كنا لم نتحققه» گرچه ما چنین اجماعی نیافتیم.

گرچه ابن ادریس صریحا فتوی به جواز قصاص داده است؛ اما مرحوم محقق پس از طرح مسأله جواز قصاص را به عنوان قیل نقل می کند و خود می پذیرد و می فرماید (۳): «هل للورثة استيفاء القصاص من دون الضمان ما عليه من الديون» آیا ورثه بدون اینکه ضامن دیون شوند می توانند قصاص نمایند؟ «قیل نعم تمسكا بالآیه و هو أولى»

ص: ۶۰

۱- (۳) ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۲، ص ۴۸ و ۴۹، ط جماعه المدرسین.

۲- (۴) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۳، ط اسلامیه تهران.

۳- (۵) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

صاحب جواهر<sup>(۱)</sup> بعد از بیان عبارت محقق می گوید «بل اصح» این قول صحیح تر از قول به عدم جواز است.

مرحوم خوئی<sup>(۲)</sup> می فرماید: «فیه قولان الاظهر هو الاول» و شهید در مسالک<sup>(۳)</sup> می فرماید: «والاشهر الجواز مطلقا»

نتیجه قول اول: محقق: قول به جواز به قصاص اولی است.

ابن ادریس: صریحا قصاص را جایز می داند مسالک: اشهر جواز است. صاحب جواهر: اصح جواز است و مرحوم خوئی می فرماید اظهر جواز است.

قول دوم: عدم ثبوت حق القصاص:

استیفاء قصاص ورثه بدون ضمانت دین پدر جایز نیست و حق قصاص ندارند.

شیخ در نهاییه<sup>(۴)</sup> و در مبسوط<sup>(۵)</sup> قائل این قول است.

و جمعی از بزرگان از مرحوم شیخ تبعیت کرده اند از مرحوم شیخ و قول دوم را پذیرفته اند.

علامه در تحریر<sup>(۶)</sup>، قواعد<sup>(۷)</sup> و ارشاد<sup>(۸)</sup> این قول را قبول کرده اند شهید در دروس ادعا می کند مشهور قائل به این قول هستند ابن زهره در غنیه النزوع ادعای اجماع می کند.

(شیخ فتوا داد شهید می فرماید مشهور است ابن زهره اجماع آورده است.)

مرحوم امام(ره) در این مسأله قول دوم را قبول کرده و فرموده اند والاحوط عدم الاستیفاء الا بعد الضمان این احوط، احتیاط وجوبی است ورثه حق استیفاء قصاص ندارند مگر اینکه ضامن دین شوند.

ص: ۶۱

- ۱- (۶) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۳، ط اسلامیة تهران.
- ۲- (۷) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۱۳۵، ط العلمیه قم.
- ۳- (۸) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۴۸، ط معارف اسلامی قم.
- ۴- (۹) شیخ طوسی، النهایه، ص ۳۰۹، ط قدس محمدی.
- ۵- (۱۰) شیخ طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۵۶، ط المكتبه المرتضویه.
- ۶- (۱۱) علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۵، ص ۴۹۶، ط مؤسسه امام صادق(ع).
- ۷- (۱۲) علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۰۱، ط قدیمه.
- ۸- (۱۳) علامه حلی، ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۹۹، ط جماعه المدرسین.



مرحوم محقق در شرایع (۱): «وقیل لا وهو مروی» در مورد قول دوم روایت موجود است.

قول اول:

اطلاق آیات قرآن

الف:

«وَلَمَّا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُشِيرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (۲)

کسی که مظلوما کشته شود ما برای ولی او سلطان قرار دادیم حق دارد قصاص کند. اطلاق «من قتل» کسی که کشته شود اعم است از اینکه مدیون باشد یا خیر اگر مدیون نیست و کشته شد ولی او حق قصاص دارد اگر مقتول مدیون باشد نیز تحت اطلاق آیه در می آید ولی او می تواند استیفاء قصاص کند. قید ندارد سلطانا بعد الضمان الدین بلکه بنحو اطلاق است.

ب:

«النَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنُ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفُ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنُ بِالْأُذُنِ وَالسِّنُّ بِالسِّنِّ» (۳) نفس در مقابل نفس قصاص می شود چه نفس اولی مدیون باشد یا خیر قید ندارد بعد از اینکه ضامن دین شوند نفس را قصاص کنند. اطلاق دارد.

روایات:

روایات راجع به قصاص به ولی مقتول اختیار داده است که قصاص کند یا عفو نماید یا دیه بگیرد انواع اختیار برای ولی در روایات بیان شده است و در هیچ موردی قید ضمانت دین مقتول نیامده است اطلاق دارد.

۳- قول به ضمان عدم قصاص لازم می آید.

اگر بخواهیم بگوییم لازم است بر ولی دم که ضامن دین شود و بعد قصاص کند معنایش این است که باید قصاص نکنیم چون شاید نتواند ضامن شود و به مقدار دیه دین را پردازد. پس لازم است برای ادای دین دیه بگیرد و این دیه اکتساب است و الزام ولی دم به مصالحه بر مال یعنی الزام به اکتساب مال برای ادای دین در حالی که فقهاء بالاتفاق می گویند لایجب بر ورثه اکتساب المال برای ادای دین پدر و چون تبدیل حق قصاص به اخذ دیه اکتساب است و اکتساب واجب نیست پس استیفاء قصاص جایز است و مشروط به ضمان.

ص: ۶۲

۱- (۱۴) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

۲- (۱۵) الاسراء (۱۷): ۳۳.

۳- (۱۶) المائدة (۵): ۴۵.

۴- در صورت عدم قبول این سه استدلال سراغ اصل می رویم و می گوئیم اگر شک نماییم که آیا استیفای حق القصاص قید دارد و باید ضامن شود تا استیفا کند یا قید ندارد؟ اصل عدم تقييد است یعنی اصل عدم لزوم ضامن شدن دین در هنگام استیفاء قصاص است.

قول دوم:

شرطیت ضمان دین در ثبوت حق القصاص؛ ولی دم حق استیفاء قصاص ندارد مگر اینکه ضامن دین شود و بعد قصاص نماید. امام فرمود: «الاحوط عدم الاستیفاء الا بعد الضمان»

دلیل قول دوم:

روایات:

۱- محقق (۱) فرمود: «وهو مروی»

کلینی در کافی، شیخ (۲) در تهذیب و صدوق در من لایحضر (۳)

۲- «عن ابن مسکان (۴) عن ابی بصیر قال سألت ابا عبدالله عن الرجل یقتل و علیه دین و لیس له مال هل لاولیائه ان یهبوا دمه لقاتله و علیه دین؟ راوی می گوید در مورد شخصی که کشته شد و دین بر گردن دارد از امام پرسیدم آیا اولیاء دم می توانند بدون دریافت مال از قصاص بگذرند؟ فقال ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل» امام صادق (ع) فرمود طلبکاران ابتدا از مقتول طلبکار بودند حال که مدیون کشته شد طلبکاران غرماء قاتل می شوند چون مدیون آنها را کشت فان وهب اولیائه دمه للقاتل فجاز اگر اولیاء دم کنار رفتند می توانند ببخشند.

ص: ۶۳

---

۱- (۱۷) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

۲- (۱۸) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۱۲، ح ۸۶۱، ط اسلامیه تهران.

۳- (۱۹) شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۵۹، ح ۵۳۶۲، ط جماعه المدرسین.

۴- (۲۰) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۶۵، کتاب التجاره، ابواب دین وقرض، باب ۲۴، ح ۲، ط آل البیت.

این بخش از روایت فعلاً محل بحث ما نیست و در بحث بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد و خواهیم گفت این تعبیر مناسب نیست و قاعده این است که بفرماید اولیاء نمیتوانند بیخشنند «لایجوز» با این مقدمه ای که بیان شد و اصحاب دین غرماء قاتل شدند باید بگویند اولیاء دم نمی‌توانند بیخشنند تا قاتل دین را بدهد که بعد بیان خواهد شد.

وان اراد القود اگر اولیاء دم بخواهند قصاص نمایند بدون اینکه ضامن دین شوند حق دارند یا خیر؟ امام فرمود «وان اراد القود فلیس لهم ذلك حتى یضمن الدین للغرماء» اگر اولیاء دم بخواهند بدون ضمان دین استیفای قصاص کنند نمی‌توانند قصاص کنند مگر اینکه ضامن دین شوند «والا فلا» اگر ضامن نشدند حق قصاص ندارند.

این روایت که هم کلینی و هم صدوق گفته‌اند صحیح است صریحاً می‌گویند اگر کسی کشته شد و مدیون است و مالی هم برای ادای دین ندارد؛ اولیاء دم حق قصاص ندارند مگر اینکه ضامن دین شوند.

مناقشه در روایت ابن مسکان

مرحوم صاحب وسائل روایت را در دو جا نقل کرده است:

عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبدالله حرعاملی، ووسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۶۵، کتاب التجاره، ابواب دین وقرض، باب ۲۴، ح ۲، ط آل البیت. عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبدالله حرعاملی، ووسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۲۲، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۹، ح ۱، ط آل البیت.

گرچه وسائل به عنوان دو روایت نقل کرده است اما در واقع یک روایت است.

ذیل نقل اول: فان وهب اولیائه دمه للقاتل فجایز. با این نقل روایت اجمال دارد. اینکه می‌گویند اگر مدیون کشته شد طلبکاران با قاتل طرف می‌شوند یعنی باید طلب خود را از قاتل بگیرند اگر طرفی همین روایت می‌فرماید اولیاء دم می‌توانند عفو نمایند در صورتی که اولیاء دم بدون دریافت مال به مقدار دین عفو کردند که دست طلبکاران به جایی بند نیست لذا این حالت اجمال، این صحیح را تضعیف می‌نماید و قابل استدلال نیست.

ص: ۶۴

ذیل نقل دوم: «فان وهب اولیاءه دمه للقاتل ضمن الدیه» تمام روایت دوم به گونه ذیل است.

عن ابی ابصیر(۱) سألت ابا عبدالله عن الرجل قتل و علیه دین و لیس له مال فهل لاولیائه ان یهبوا دمه لقاتله و علیه دین؟ فقال ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل فان وهب اولیائه دمه للقاتل ضمن الدیه للغرماء.

تعبیر روایت قبلی «فهو جایز» بود اما اینجا فرمود «فان وهب... ضمن الدیه» اگر بخواهد هبه نمایند باید برای غرما ضامن دیه شوند و الا حق هبه ندارند.

در این روایت اشکال روایت اول نیست که چون آنها طرف قاتل شدند پس می تواند ولی دم عفو نماید وارد نیست.

با این نقل دوم اشکال از روایت برداشته می شود.

یا پس در روایت اول اشتباه از ناسخ است یا راوی اشتباه نقل کرده است. منتهی به اینگونه اصلاح می شود که روایت می گوید میتواند هبه نماید و بحث ما در هبه نیست ضمن اینکه روایت دوم صریحا فرمود قصاص جایز نیست مگر اینکه ضامن دین شود.

جمع بین این دو روایت انشاءالله فردا

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

## کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۵

Your browser does not support the audio tag

پرسش این بود که اگر شخصی کشته شد و مدیون است و مالی هم که بعد از او ورثه از آن مال دینش را ادا نمایند ندارد، وظیفه ورثه نسبت به این دین چیست؟ آیا می توانند بدون توجه به مدیونیت پدر و وجود غرما، قاتل پدر را قصاص نمایند؟ و گفتیم در مسأله دو قول است:

ص: ۶۵

---

۱- (۲۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۲۲، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۹، ح ۱، ط آل البیت.

قول اول: جواز مطلقا؛

ورثه می توانند حق القصاص خود را استیفاء نمایند.

ابن ادریس(۱) و جمع زیادی از علماء بدون شرط قائل به جواز قصاص می باشند.

محقق در شرایع (۲) فرمود: اولی قول اول است.

صاحب جواهر (۳) فرمود: بلکه اصح این قول است.

شهید در مسالک (۴) فرمود: اظهر این قول است.

دلیل قول اول:

این گروه از فقها در استدلال بر قول اول به اطلاقات آیات و روایات و اصل تمسک می کنند که دیروز به همراه دو دلیل دیگر بیان شد.

قول دوم: جواز قصاص به شرط ضمانت دین؛

ورثه به شرط ضامن شدن بدهی ها می توانند قاتل را قصاص کنند.

دلیل قول دوم:

روایت:

محقق فرمود: «وقیل لا وقیل نعم وهو مروی» (۵) و صحیحه ای با دو تعبیر و تفاوت جزئی از ابوبصیر نقل کردیم.

روایت از نظر سند اعتبار دارد و از نظر دلالت هم روشن است چنانچه دیروز بررسی کردیم ذیل روایت فرمود: «وان اراد القود» اگر اولیاء دم اراده کردند قصاص کنند «فلیس لهم ذلك» حق قصاص ندارند «حتی یضمن الدین للغرماء» مگر اینکه دین را برای غرما ضامن شوند اگر ضامن شدند می توانند «والا فلا» اگر ضامن نشدند حق قصاص ندارند.

ص: ۶۶

---

۱- (۱) ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۲، ص ۴۸ و ۴۹، ط جماعه المدرسین.

۲- (۲) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

۳- (۳) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۳، ط اسلامیة تهران.

۴- (۴) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۴۸، ط معارف اسلامی قم.

۵- (۵) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

و گفتیم از چند جهت به این روایت ایراد شد:

اشکال اول:

در این روایت اختلال متن وجود دارد و نمی توان گفت این روایت از امام نقل شده است زیرا دو فرع در روایت مطرح شده است؛

فرع اول: اولیاء دم می خواهند عفو کنند و دم را هبه نمایند و بگویند قصاص یا پول نمی خواهیم.

فرع دوم: اولیاء دم می گویند قصاص می خواهیم. اشکال اول این است که در صدر روایت (فرع اول) سائل از امام پرسید شخصی کشته شد «وعلیه دین و لیس له مال هل لاولیائه ان یهبوا دمه» با اینکه مالی برای ادای دین نمانده است؛ آیا ورثه می توانند (بدون دریافت دیه) عفو مجانی نمایند؟ «فقال ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل» امام (ع) فرمود این طلبکاران که گرما مقتول بودند حالا خصماء قاتل می شوند و گریبان قاتل را می گیرند و خسارت را از او می خواهند. و با توجه به جواب امام قاعده این است که طلبکاران بابت دین مقتول دیه مقتول را از قاتل مطالبه کرده و طلبشان را وصول نمایند.

و در ذیل روایت (فرع دوم) آمده است «فان وهب اولیائه دمه للقاتل فجایز» اگر خواستند عفو کنند عفو جایز است.

این (صدر و ذیل) با هم منافات دارد زیرا صدر روایت می گوید قاتل باید دیه را به گرماء پردازد و ذیل روایت می گوید اگر ورثه خواستند می توانند مجاناً عفو کنند. در حالیکه اگر عفو کنند قاتل چیزی بدهکار نیست تا گرماء طلب نمایند. فلذا اینگونه روایت قابل استناد نیست.

اشکال دوم:

روایت بین فرع اول و دوم فرق گذاشته است. در فرع اول فرمود اولیاء دم می توانند عفو نمایند در فرع دوم فرمود نمی توانند قصاص کنند مگر اینکه ضامن بدهی شوند در حالیکه ملاک در هر دو یکی است اگر باید رعایت حال گرماء بشود پس عفو جایز نیست اما ذیل روایت عفو را جایز دانسته است.

ص: ۶۷

مرحوم خوئی (۱) فرمود: این روایت با روایت دیگری که مرحوم شیخ در تهذیب و صدوق در من لا یحضر نقل کرده اند معارض است. لذا نمی توان به آن تمسک کرد.

در روایت دوم به نقل از مرحوم شیخ (۲) و صدوق (۳): عن ابا بصیر آمده است؛ «سألت ابا عبدالله عن رجل قتل وعليه دين وليس له مال هل لاوليائه ان يهبوا دمه لقاتله وعليه دين فقال ان اصحاب الدين هم الخصماء للقاتل» امام فرمود حالا که مدیون کشته شد اصحاب دین طلبکاران و طرف حساب قاتل می شوند و باید از او مطالبه نمایند «فان وهب دمه لقاتله وعليه دين ضمن الدية للغرماء والا فلا» و اگر ضامن دیه شدند اشکال ندارد که قاتل را ببخشند.

مرحوم آقای خوئی در توجیه روایت، کلمه «والا» را اینگونه معنا می کند و می فرماید شرط و جزا «ان وهبوا اولياء دمه للقاتل ضمن الدية والا» است اگر هبه نکردند ضمان لازم نیست. شرط این بود که اگر هبه کردند باید ضامن شوند «والا» می گوید اگر هبه نکردند ضمان لازم نیست. پس دو مصداق دارد.

مصداق اول:

اگر عفو نکردند یا دیه می گیرند یا قصاص می کنند.

مصداق دوم:

اگر عفو کردند باید ضامن شوند و الا اگر ضامن نشد نمی توانند عفو کنند.

اما روایت قبلی «ان اراد القود ليس لهم ذلك».

ص: ۶۸

- 
- ۱- (۶) السيد الخوئی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۱۳۵، ط العلمیه قم.
  - ۲- (۷) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۱۲، ح ۸۶۱، ط اسلامیة تهران.
  - ۳- (۸) شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۵۹، ح ۵۳۶۲، ط جماعه المدرسین.

این روایت صحیح و معتبر و معارض با روایت اول است.

جواب از ایرادات:

ایراد اول:

گفتید خلل و اضطراب متن را دارد می گوئیم قبول داریم یا اشتباه در نسخه شده و یا راوی در نقل اشتباه نموده است. چون یک روایت در دو نقل و با یک تفاوت در ذیل در دو مورد نقل شده است. لذا می گوئیم و اگر یک جمله ای در روایت یا در نقل یا در نسخه اشتباه شد به بقیه روایت لطمه نمی خورد و ذیل روایت که فرمود اگر اراده کردند قصاص کنند لیس لهم ذلک باید ضامن شوند خلل و لطمه ای بر آن وارد نیست. لذا به قرینه روایت دوم قسمت اول را تصحیح می کنیم و این اختلال در ذیل به وجود نمی آورد. لذا قبول داریم خدشه و نقصی در قسمت اول است اما مضر به بخش دوم روایت نیست و می توان به آن عمل نمود.

ایراد دوم:

گفتند در فرع اول آمده است عفو جایز است اما در فرع دوم قصاص جایز نیست در حالیکه در هر دو فرع ملاک حکم یکی؛ یعنی تفویض حق غرما است. بنابراین تفکیک معنی ندارد.

در جواب به این ایراد می گوئیم با توجه به اینکه قسم اول را قبول نداریم و با قرینه روایت دوم اشکال اول را وارد دانستیم ایراد دوم مرتفع می شود.

ایراد سوم:

تعارض بین دو روایت: از روایت دوم استفاده شد «والا فلا» یعنی اگر هبه کردند باید ضامن دین شوند اگر هبه نکردند ضامن لازم نیست که دو مصداق دارد یا دیه یا قصاص است و ضامن معنا ندارد.

ص: ۶۹



در جواب می گوئیم شرط و جزا را خلط کردید در این روایت، عبارت «فان وهب اولیائه دمه للقاتل» شرط و جمله «ضمن الدیه» جزاء شرط است نه جمله «والا- فلا» ضمن الدیه ای یجب علیهم که ضامن شوند شرط و جزا تمام می شود. و سپس متفرع بر این بیان می فرماید «والا- فلا» یعنی اگر ضامن نشدند حق ندارند هبه نمایند. و عبارت روشن و صریح است؛ پس متعرض قصاص نشد تا معارض با آن روایت باشد. بلکه متعرض هبه است. و می گوید اگر ضامن نشدند حق هبه ندارند. در نتیجه این استدلال صحیح و مطابق ظهور روایت است. و استدلال مرحوم خوئی خلاف ظاهر است.

عبارت روایت دوم عین روایت اول است روایت اول قرینه است برای عبارت روایت دوم جمله «والا» فلا در هر دو آمده است.

و به نظر می آید اشکال سوم هم به این روایت وارد نیست.

ایراد چهارم:

صاحب جواهر<sup>(۱)</sup> از دروس یا نهاییه نقل کرده است که گفته اند روایت ضعیف سند دارد. جواب ایراد چهارم:

صاحب جواهر جواب داد اما مرحوم شیخ صدوق کلینی و عده زیادی به آن تمسک کرده اند چگونه بگوییم ضعیف است حتی دروس این قول را به مشهور نسبت داده است. مرحوم محقق که قائل به قول دیگر است می گوید «فهو مروی» لذا نمی توان گفت از نظر سند ضعیف است علماء نقل کرده اند و استناد هم کرده اند.

پس اشکال چهارم وارد نیست.

ایراد پنجم:

برخی گفته اند این روایت مطابق قول عامه است و اعتنا به آن نمی شود.

ص: ۷۰

---

۱- (۹) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۵، ط اسلامیه تهران.

جواب:

می گوئیم هر روايتی که مطابق قول عامه بود از اعتبار نمی افتد زیرا این روايت گرچه مطابق فتوای عامه است اما مشکل مطابقت با فتوای عامه در موردی است که فتوای شاذی از شيعه مطابق عامه شود. و در اینجا جمع کثیری از خاصه فتوا داده و به روايت استناد کرده اند پس مطابقت با فتوای عامه ایجاد مشکل نمی کند.

نکته: روايت دوم که خوانديم متعرض صورت قصاص نیست فقط مورد هبه را بيان می کند يعنی اگر بخواهند هبه کنند بايد ضامن شوند؛ اما می گوئيم از این روايت هم می توانيم قصاص را استفاده کنیم زیرا راوی می پرسد آیا اولياء دم می توانند با توجه به دين دم را هبه کنند امام فرمود خير زیرا «اصحاب الدين هم الخصماء للقاتل» بديهی است ملاءك عدم جواز هبه تفويت دين است وقتی عفو کردند دين فوت می شود و چون موجب تفويت دين است حق عفو ندارند. و عين همين ملاءك در قصاص نیز موجود است يعنی با قصاص نیز تفويت دين می شود و حق غرما از بين می رود لذا هر دو روايت عدم جواز قصاص يا هبه را هم می فهماند؛ منتهی روايت اول بالصرache که فرمود «ان ارادو القود ليس لهم حتى يضمن» و روايت دوم با القاء خصوصيت.

نتیجه:

حق این است که اولياء دم اگر خواستند قصاص کند ليس لهم ذلك حتى يضمن الديه.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآل محمد.

**کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۶**

.Your browser does not support the audio tag

در مسأله ۲۰ گفتيم اگر کسی کشته شد و مديون است و مالی هم که دينش را از آن ادا نماید ندارد مسأله سه صورت دارد؛

ص: ۷۱

صورت اول: اولياء دم موظفند فقط ديه بگیرند و دين را اداء کنند. این صورت بحث شد و گذشت که مثل بقيه اموال «من بعد وصيه يوصي بها او دين» عمل شود.

صورت دوم: قصاص کردن بود؛ و ديروز بحث کرديم که آیا اولياء دم حق دارند بدون توجه به خواست غرما؛ قاتل را قصاص نمايند؟ يا شرط قصاص، ضمانت دين است؟ گفتيم در مسأله دو قول است و قول دوم مختار ما است و گفتيم قاعده این است که قصاص جايز نیست مگر اينکه ضامن شوند.

برای قول دوم استدلال به دو روايت شد و ايراداتی داشت که جواب داديم و گذشت.

اکنون ادله قول اول را یک بار دیگر بررسی می کنیم. قول اول قائل به جواز است و می گوید اولیاء دم بدون اینکه ضامن دین شوند حق قصاص دارند. ابن ادریس (۱) فتوا داده و ادعای اجماع کرده و جمعی از بزرگان تبعیت کردند. محقق در شرایع (۲) این قول را اولی می داند صاحب جواهر (۳) فرمود: «بل اصح». شهید در مسالک (۴) فرمود: «اظهر» این قول است. خوئی (۵) فرمود: اظهر این قول است.

ادله قول اول:

الف: اجماع؛

ابن ادریس (۶) و من تبع ادعای اجماع کرده اند.

ص: ۷۲

- 
- ۱- (۱) ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۲، ص ۴۸ و ۴۹، ط جماعه المدرسین.
  - ۲- (۲) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۴، ط استقلال تهران.
  - ۳- (۳) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۳، ط اسلامیه تهران.
  - ۴- (۴) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۴۸، ط معارف اسلامی قم.
  - ۵- (۵) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۱۳۵، ط العلمیه قم.
  - ۶- (۶) ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۲، ص ۴۸ و ۴۹، ط جماعه المدرسین.

ب: اطلاق آیات؛

محقق در شرایع (۱) فرمود: «قیل نعم تمسکا بالآیه»

۱- اطلاق یا عموم آیه:

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (۲) می گوید من قتل تعمیم دارد هر کس به ظلم کشته شد برای ولیش سلطان قرار دادیم و حق دارد قصاص نماید. این اطلاق یا عموم آن مقتولی که مدیون است و مالی هم ندارد که دین را پردازد را شامل می شود. آیه خیلی روشن دلالت بر این می نماید که گرچه از مقتول مدیون مالی برای اداء دین نمانده باشد حق القصاص برای اولیاء دم ثابت است.

۲- اطلاق آیه:

«النَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنُ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفُ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنُ بِالْأُذُنِ وَ السِّنُّ بِالسِّنِّ» (۳) دلالت می کند اگر نفسی کشته شد در مقابلش نفس را استیفاء می کنند این آیه اطلاق دارد و قید ندارد و فرمود بشرط اینکه مقتول مدیون نباشد.

ج: روایات؛

روایات متعدد که دلیل قصاص است می گوید اگر کسی کشته شد حق اولیه قصاص است اولیاء دم مخیرند قصاص نمایند و اگر نخواستند می توانند بدون دریافت مال عفو نمایند و یا تبدیل به مال نمایند و یا مصالحه به کمتر یا بیشتر و یا اندازه دیه عفو نمایند. روایات اختیار را به اولیاء دم می دهد و قیدی ندارد که اگر چنانچه مقتول مدیون است حق قصاص ندارید.

د: تمسک به اصل؛

گفته اند اگر کسی اطلاق و عموم آیات را نپذیرد خواهیم گفت با تمسک به اصل حق القصاص مطلقا ثابت است زیرا طبق قرآن کریم حق القصاص ثابت است و شک می کنیم که آیا این حق القصاص مقید است به اینکه مدیون نباشد یا مقید نیست؟ اصل عدم تقييد است. بنابراین چه مقتول مدیون باشد یا مدیون نباشد این حق برای اولیاء دم ثابت است و می توانند استیفاء نمایند.

ص: ۷۳

۱- (۷) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

۲- (۸) الاسراء (۱۷): ۳۳.

۳- (۹) المائده (۵): ۴۵.

جواب از استدلال قول اول:

الف:

هر دو آیه در مقام بیان این جهات نیست بلکه در مقام بیان اصل مشروعیت قصاص است که قصاص در شرع ثابت است حق القصاص برای ولی دم ثابت است اما اینکه بگوییم شامل تمام خصوصیات می شود که آیا مقتول مدیون باشد یا خیر یا قید دارد یا خیر؟ در مقام بیان این موارد نیست تا به اطلاق آن اخذ شود.

ب:

روایات نیز در مقام بیان اصل مشروعیت قصاص است و نسبت به قیود و موارد آن در مقام بیان نیست و اگر قیدی باشد باید از راه دیگر ثابت شود.

ج: جواب از تمسک به اصل:

صورت مسأله، «مشروعیت مطلق قصاص» نیست؛ تا بگوئید اصل عدم قید است. بلکه صورت مسأله، «مشروعیت قصاص در فرض مدیون بودن مقتول» است. در این صورت جایی برای اجرای اصل عدم تقیید نمی ماند زیرا خود مشروعیت قصاص مورد تردید است نه مقید به قید شدن. یعنی فرض این نیست که قصاص ثابت است و شک می کنیم آیا قید دارد یا خیر؟ بلکه فرض این است که اگر مقتول مدیون بود هل يجوز القصاص ام لا و لذا اگر هم اصلی در کار باشد باید بگوئیم اصل عدم مشروعیت قصاص است.

مرحوم صاحب جواهر<sup>(۱)</sup> پس از پذیرش قول اول در پایان استدلال بر قول اول مقداری تنزل می کند و می فرماید من المحتمل که از روایت خوانده شده در یابیم قصاص جایز نیست بلکه فقط در صورتی که اولیاء دم ضامن دین شدند می توانند قصاص کنند.

ص: ۷۴

---

۱- (۱۰) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۵، ط اسلامیة تهران.

هرچند مرحوم محقق حلی روایت را نادر و ضعیف‌السند می‌داند اما صاحب‌جواهر ضعف را با عمل مشهور مجبور شده می‌پندارد. اما صاحب‌جواهر (۱) بعد از آن تنزل مطلبی می‌فرماید که مضمون آن چنین است لکن الا- ان الجراه علی مخالفه العمومات المذكوره المعتضده بالاصل وبالشهره المتأخره فی غایه الصعوبه ولا اقل من الشک واصل وقد عرفت ان الاصل يعتضد.

صاحب‌جواهر قبول دارد که روایت دلالت دارد و ضعف سند را منجر به عمل اصحاب می‌داند و نادر را با شهرت رد می‌نماید در عین حال می‌فرماید داشتن جرأت ایستادن در مقابل عمومات که با اصل نیز تقویت شده است بسیار مشکل است.

اقول: می‌توان گفت چنانچه گفتیم عمومات مطلق نیست و بر اصل نیز ایراد وارد شد لذا جرأت ایستادن در برابر عمومات فی غایه الصعوبه نیست.

البته حضرت امام با عنوان الاحوط ذکر نموده و فرموده اند: «والاحوط» احتیاط و جویی «عدم الاستیفاء الا بعد الضمان».

شاید دلیل احتیاط امام همان مشکل بودن ایستادن در مقابل عمومات است.

صورت سوم: عفو مجانی؛

آیا در چنین فرضی اولیاء دم حق عفو دارند مجاناً هبه نمایند و قاتل را ببخشند یا خیر؟ در اینجا جمعی از بزرگان می‌فرمایند حق ندارند و نمی‌توانند عفو بکنند.

ص: ۷۵

---

۱- (۱۱) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۵، ط اسلامیه تهران: «الا- أن الجراه علی مخالفه العمومات المزبوره - المعتضده بالأصل و ببعض ما فی النصوص المذكوره وبالشهره المتأخره، بل وبما یظهر من نسبه المصنف ما فی النهایه إلی الندره من الشهره المتقدمه التي یوهن بها إجماع ابن زهره فی غایه الصعوبه ولا أقل من الشک، وقد عرفت أن الأصل یقتضی العدم، والله سبحانه هو العالم».

شیخ در مبسوط (۱) فرمود: «ان الذی رواه اصحابنا انه لم یکن لولیه العفو علی غیر مال» بدون دیه مجانا نمی تواند عفو نماید «ولا القود» قصاص هم نمی تواند بکند «الا ان یضمن حق ... و عن ابی علی انه قال لایجوز للالیاء العفو الا ان یضمن الدیه» دلیلش هم روایت ابی بصیر (روایت دوم) است که فرمود: «فان وهب اولیائه دمه للقاتل» اگر خواستند هبه نمایند «ضمن الدیه للغرماء» واجب است که ضامن دیه شوند برای طلبکاران «والا فلا» اگر ضامن نشدند حق عفو ندارند.

روایت از نظر سند معتبر است و اصحاب بر طبق آن فتوا داده اند منتها در اینجا عبارت مرحوم صاحب جواهر (۲) نیز هست که فرمود مخالفت با اطلاق و عمومات معتضد به اصل فی غایه الصعوبه است. لذا امام در این فرع نیز احتیاط می کند و می فرماید: «والاحوط عدم الاستیفاء الا بعد الضمان والاحوط مع هبه اولیاء دمه للقاتل ضمان الدیه» احوط این است که در صورت عفو دین را ضامن شوند.

اقول: به نظر ما اقوی به استناد روایات با توجه این شبهه صاحب جواهر، همان فرمایش امام است می فرماید احوط جواز قصاص در صورت ضمان دین است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

## کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۲۷

Your browser does not support the audio tag

بحث اخلاقی:

امروز برای اجتماع در فیضیه که از ساعت ده شروع می شود صحبت تعطیلی حوزه بود که ما مدارس تحت پوشش را تعطیل کردیم اما دروس سطوح عالی و خارج را تعطیل نکردیم و به عهده خود آقایان اساتید گذاشتیم.

ص: ۷۶

۱- (۱۲) شیخ طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۵۶، ط المکتبه المرتضویه.

۲- (۱۳) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۶، ط اسلامیه تهران.

جریان از این قرار است که؛ بعد از راهپیمایی عظیم ۲۲ بهمن و حضور سراسر مردم و حمایت از نظام و انقلاب و ولایت فقیه که واقعا نشان داد بعد از ۳۲ سال از انقلاب مردم نه تنها که مثل همان مردم سال ۵۷ (سال اول پیروزی) با همان شور و شعف هستند بلکه بهتر و وسیع تر به نظام علاقه دارند. در آن زمان صحبت پیاده شدن یک نظام اسلامی بود که امروز ثمرات و برکات این نظام را می بینند و مشاهده می کنند استکبار و دشمنان اسلام با تمام سنگ اندازی ها تا حال نتوانستند کاری از پیش ببرند و این نظام مانند خورشید در جهان می درخشد و آنها رو به سقوط رفتند مردم ما در ضمن شرکت در راهپیمایی به عنوان گرامیداشت ۲۲ بهمن از حرکت انقلابی مردم مصر ابراز محبت و اعلام حمایت کردند و ابراز شد که این حرکت انقلابی مصر برگرفته از انقلاب ایران است. راستی جوانان و اجتماعاتی که دیده می شود در مصر خاطرات اوایل انقلاب در

ذهن تداعی می شود. و لطف الهی بود که سقوط یک دیکتاتور فرعونی در مصر همزمان با ۲۲ بهمن بود. و بعد از آن دیگر انتظار نبود که در برابر این حرکت عظیم ملی در ایران یک حرکت ضد انقلابی انجام شود که متأسفانه با پیشنهاد و اطلاعیه گروهی در مسیر خاصی روز ۲۵ بهمن به بهانه اعلان حمایت از مصر با نقشه ای خائنانه و برای تضعیف نظام و برای خوشحالی امریکا و صهیونیست های شرمنده و فلک زده در مقابل انقلاب مصر؛ اعلان راهپیمایی کردند و این حرکت بگونه ای دشمنان را خوشحال نمود. که وزیر خارجه امریکا گفت از مردم شجاع که ۲۵ بهمن به خیابان آمدند حمایت می کنیم. و این خواست دشمن است. از این جهت طلاب و اساتید محترم به دنبال یک حرکت متقابل بودند و تحرکاتی در بعضی از مدارس انجام شد و نیز گاهی راهپیمایی و تحصن انجام گردید. برای هماهنگی با این خواست عمومی طلاب و اساتید از طرف شورای مدیریت نیز اعلام شد که تا ساعت ۱۰ درس برقرار باشد و از ساعت ۱۰ به بعد به عنوان محکوم کردن این حرکت و اقدام خائنانه که منجر به شهادت دو نفر از دانشجویان شد. و همراهی با دانشگاه و تسلی خاطر بازماندگان شهداء در فیضیه تجمع نمایند و همزمان در اصفهان و مشهد و دیگر شهرستان های بزرگ و کوچک این اجتماع برقرار است. در واقعه روز ۲۵ بهمن یک نفر روز اول شهید شد که دانشجویی از پایه است و سنی مذهب و جوانی متدین و نماز خوان و سالم بود و دیگری هم در بیمارستان شهید شد. و ما امروز از بحث اخلاقی چهارشنبه صرف نظر می کنیم درس را زودتر تمام می کنیم تا از سخنان جناب آقای خاتمی استفاده نماییم.



لو قتل واحد رجلین أو أكثر عمدا علی التعاقب أو معا قتل بهم، ولا سبیل لهم علی ماله، فلو عفا أولیاء بعض لا علی مال کان للباقیین القصاص من دون رد شیء، وإن تراضی الأولیاء مع الجانی بالدیة فلكل منهم دیة کامله، فهل لكل واحد منهم الاستبداد بقتله من غیر رضا الباقیین أو لا، أو یجوز مع كون قتل الجمیع معا وأما مع التعاقب فیقدم حق السابق فالسابق، فلو قتل عشره متعاقبا یقدم حق ولی الأول فجاز له الاستبداد بقتله بلا إذن منهم، فلو عفا فالحق للمتأخر منه وهکذا؟ وجوه، لعل أوجهها عدم جواز الاستبداد ولزوم الإذن من الجمیع، لکن لو قتلہ لیس علیه إلا- الإثم، وللحاکم تعزیره ولا شیء علیه ولا علی الجانی فی ماله، ولو اختلفوا فی الاستیفاء ولم یمكن الاجتماع فیہ فالمراجع القرعه فإن استوفی أحدهم بالقرعه أو بلا قرعه سقط حق الباقیین.

یک بحث قبلاً گذشت که اگر چند نفر مشترکاً یک نفر را بکشند اولیاء دم می توانند این چند نفر قاتل را هر چند نفر باشند قصاص کنند منتهی باید مازاد دیه را بدهند یا یک دیه از همه بگیرند یا بعضی راقصاص و از بعضی دیه بگیرند.

بحث امروز عکس آن است یعنی اگر یک نفر چند نفر را بکشد چه علی التعاقب یعنی طی چند مرحله و سال مثلاً ده نفر را بکشد و یا بطور دفعی مثلاً با انفجاری ده نفر را بکشد. پرسش این است که، اولیاء دم مقتولین، چه وظیفه ای دارند؟

مسأله چند صورت دارد:

صورت اول: اولیاء مقتولین همگی قصاص می خواهند؛

اگر همه اولیاء مقتولین طالب قصاص باشند در مسأله دو قول است؛

قول اول:

اگر یک نفر قصاص کند بقیه حقوق ساقط و استیفای قصاص برای همگان صادق است. یعنی وقتی قصاص کردند می توان تعبیر کرد که کل واحد از اولیاء دم تمام نفس قاتل را استیفاء کردند و نمی توان گفت اگر یکی استیفاء قصاص کرد دیگری می تواند دیه طلب کند زیرا روایت داریم «لایجنی الجانی اکثر من نفسه»<sup>(۱)</sup> جانی بیش از نفس خود تعهد ندارد زائد بر نفس چیزی ندارد لذا از نظر استیفاء نفس لایجنی اکثر من نفسه هر کدام استیفاء کردند نفس او استیفاء شد برای مثال اگر ۵ نفر کشته شدند و اولیاء دم همگی قصاص گرفتند بر هر کدام از اولیاء دم یصدق که استیفاء نفس قاتل کردند بنابراین لامجال که بگوییم یکی قصاص کند و بقیه دیه بگیرند.

در بین فقهای امامیه این مطلب روشن است. صاحب جواهر<sup>(۲)</sup> فرمود: «بلاخلاف ولا اشکال»

قول دوم:

جانی به مقدار یک قتل قصاص می شود و نسبت به بقیه دیه بدهکار است؛ کتب عامه این قول را دارند که اگر بیش از یک نفر را کشت یک قتل بعهده جانی است. یکی او را می کشد در مقابل مقتول اما بقیه، دیه می گیرند. بنابراین اگر یک نفر چند نفر را کشت بعهده او یک قتل است اگر از بین اولیاء دم مقتول؛ اولیاء یکی از مقتولین قصاص نمایند نه نفر دیگر مطالبه دیه می نمایند.

ص: ۷۹

---

۱- (۱) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۸۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۳۲، ح ۱۰، ط آل البیت.

۲- (۲) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۶، ط اسلامیة تهران.

ظاهر ادله ای که ما داریم خلاف این مطلب است آنچه از آیات و روایات در باب قصاص استفاده می شود این است که اگر کسی بیش از یک نفر را کشت اولیاء دم استحقاق بیش از نفس قاتل را ندارند از طرفی روایت هم داریم که «لایجنی الجانی علی اکثر من نفسه»<sup>(۱)</sup> بنابراین اگر همه اولیاء مقتولین قصاص خواستند یک قصاص انجام می شود و یصدق که هر کدام از اینها تمام نفس قاتل را مستقلاً استیفاء کرده اند.

صورت دوم:

اگر اولیاء دم چند مقتول، همگی دیه خواستند اینجا خلاف صورت قبل است یعنی به عدد هر مقتول یک دیه بعهدده قاتل است و اولیاء هر مقتولی هر کدام مستقلاً می توانند مطالبه دیه نمایند. اینجا ده نفر کشته شدند ده حق القصاص است و تبدیل به دیه می شود و ده دیه است.

ادامه بحث انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

## کتاب القصاص ۸۹/۱۱/۳۰

Your browser does not support the audio tag

دیروز در مورد مسأله ۲۱ گفتیم این پرسش مطرح بود که اگر یک نفر چند نفر را کشته است چه علی التعاقب و پشت سر هم باشد- مثلاً- در طول چند سال چند نفر را کشته است- و چه یک دفعه ای باشد- مثل اینکه انفجاری ایجاد کرد و در یک لحظه چند نفر را کشت- وظیفه اولیاء مقتولین چیست؟

گفتیم مسأله چند صورت دارد:

صورت اول: قصاص خواهی اولیاء دم همه مقتولین:

اگر اولیای دم همه مقتولین تقاضای قصاص کنند؛ در این صورت دو قول مطرح است که دیروز بحث کردیم.

ص: ۸۰

---

۱- (۳) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۸۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۳۲، ح ۱۰، ط آل البیت.

صورت دوم: دیه خواهی اولیاء دم همه مقتولین:

اینجا که همه اولیاء دم مقتولین طالب مصالحه به دیه هستند متعدد الدیه بتعدد الجنایه مثلاً اگر دو نفر یا ۵ نفر را کشت دو یا ۵

دیه باید بدهد زیرا در قتل عمد حق اولیه اولیاء هر یک از مقتولین قصاص است و می توانند از حق بگذرند و با تبدیل حق به مال به کمتر یا بیشتر یا اندازه دیه مصالحه کنند. و چون جنایت متعدد است جانی باید به عدد جنایت دیه بپردازد. و دلیلش هم این است که هر کدام از اولیاء مقتول یک دیه کامل را مستحق هستند و اگر تراضی به دیه شد یک دیه بین آنها تقسیم نمی شود بلکه هر کدام یک دیه کامل می گیرند.

صورت سوم: عفو اولیاء دم بعضی از مقتولین:

برای نمونه اگر دو نفر کشته شدند و اولیاء یکی از مقتولین قاتل را بخشیدند پرسش این است که آیا حق بقیه از قصاص ساقط می شود یا خیر؟

دلیل مسأله:

مقتضای قاعده: ظاهر این است که اینجا چند حق وجود دارد دو نفر مقتولند و اولیاء دم یکی از مقتولین از حق خود گذشتند اما حق اولیاء دم مقتولین دوم باقی است و حق استیفاء نفس قاتل را دارند. لذا می توانند یا قصاص اجرا کنند و یا با تبدیل به مال دیه دریافت نمایند پس عفو اولیاء دم یکی از مقتولین موجب نمی شود که حق اولیاء دم مقتول دومی و یا سومی و بیشتر ساقط شود.

تفاوت صورت یک قاتل و چند مقتول و اولیاء دم با صورت یک قاتل و یک مقتول و چند ولی دم:

ص: ۸۱

محل بحث با مورد یک مقتول و چند ولی دم تفاوت اساسی دارد آنجا که قاتل یک نفر را بکشد و اولیاء متعدد باشند، اگر یکی از اولیاء عفو کند دومی حقتش ساقط نیست و می تواند قصاص کند اما بجهت اینکه نصف جنایت- در فرض دو نفر بودن اولیاء دم- توسط ولی دم اول مقتول بخشیده شد و جانی مالک نصف نفس خود شد اکنون ولی دم دوم که می خواهد قصاص کند باید نصف دیه را به جانی بپردازد. اما در محل بحث چون مقتول متعدد است اگر ولی دم یکی از مقتولین عفو کرد از این جهت که ارتباطی بین اولیاء دم دو مقتول وجود ندارد و حق استیفاء مستقل است اولیاء دم مقتول دوم می توانند تمام نفس را استیفاء کنند و هیچ سهمی از دیه به مقتول بدهکار نمی شوند.

روایت: علاوه بر مقتضای قاعده که در مورد اولیاء دم مقتول اول عفو در حق خود است. و اولیاء دم مقتول دومی تمام حق خود را استیفاء کردند؛ روایت صحیحه داریم که بر مستقل بودن حق استیفاء اولیاء دم دو یا چند مقتول دارد.

عبدالرحمن (۱) عن ابی عبدالله قال «سألته عن رجل قتل رجلین عمدا و لهما اولیاء فعفا اولیاء احدهما و ابی الآخر» عبدالرحمن می گوید در مورد شخصی که دو نفر را کشت و اولیاء دم یکی از دو مقتول از قصاص گذشت کردند و اولیاء دم مقتول دیگر تقاضای قصاص دارند؛ از امام پرسید تکلیف اولیاء دم مقتول دیگر چیست؟ قال یقتل الذی لم یعف امام فرمود اولیاء آن مقتولی که عفو نکرده اند می توانند قصاص کنند وان احبوا ان يأخذ الدیه و اگر نخواستند قصاص کنند می توانند دیه بگیرند و عفو نمایند.

ص: ۸۲

---

۱- (۱) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۵۲، ح ۳، ط آل البیت.

ملاحظه می فرمایید که، امام نفرمود چیزی هم بدهکار است بلکه اجازه داد، ولی دم مقتول دوم تمام حقتش را استیفاء کند.

صورت چهارم:

جواز یا عدم جواز اجرای قصاص توسط اولیاء یک مقتول در صورت قصاص خواهی اولیاء دم همه مقتولین:

اگر اولیاء دم همه مقتولین قصاص بخواهند آیا اولیاء یکی از مقتولین می توانند در اجرای قصاص بدون اذن بقیه سبقت بگیرند و قاتل را مستقلاً و بدون استیذان از بقیه قصاص کند؟ در اینجا سه قول- یا همانگونه که در فرمایش امام در تحریر آمده است سه احتمال- مطرح است:

احتمال اول: جواز مطلقاً:

ممکن است گفته شود اگر یکی خواست سبقت بگیرد و بدون استیذان از بقیه از حقتش مستقلاً استفاده کند می تواند قصاص کند. چون حق القصاص برای او ثابت است و برای استیفاءی حق نیازی به اذن از دیگران نیست.

احتمال دوم: عدم جواز مطلقاً:

ممکن است گفته شود قبول داریم که حق القصاص دارد اما صاحبان متعلق حق متعددند؛ مثلاً- مقتولین ۵ نفرند و اولیاء هر کدام از مقتولین حق القصاص دارند اما متعلق این حق یک نفر است که جانی است و حق هر ۵ نفر به او تعلق گرفته است و هیچ شریکی حق ندارد بدون اذن بقیه در متعلق واحد تصرف کند. یعنی همانگونه که اولیاء مقتول «الف» مثلاً؛ بر تمام نفس قاتل مسلط است اما در برابرش اولیاء مقتول «ب» نیز بر تمام نفس قاتل مسلطند و اگر بناست قاتل قصاص شود اولیاء همه مقتولین باید توافق کنند تا قصاص اجراء شود.

ص: ۸۳

مرحوم امام(ع) در تحریر همین احتمال دوم را ترجیح داده و فرمود اوجه همین وجه است.

احتمال سوم: تفصیل؛

ممکن است گفته شود؛ اگر قاتل چند نفر را متعاقبا در چند مرحله کشته است در مرحله اول اجرای حق قصاص با اولیاء مقتول اول است و مقتول دوم در رتبه دوم و هکذا و اگر یکجا با هم کشته شدند همه اولیاء مقتولین در استیفای حق قصاص باهم مساوی هستند. این تفصیل انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

### کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۱

Your browser does not support the audio tag

گفتیم اگر کسی بیش از یک نفر را بکشد در مورد وظیفه اولیاء دم مقتولین صوری مطرح است و پس از بررسی صورتهای اول و دوم و سوم گفتیم در مورد صورت چهارم سه احتمال مطرح است احتمال اول و دوم از صورت چهارم مطرح شد و گفتیم مرحوم امام احتمال دوم را ترجیح داده اند. و اکنون احتمال سوم را بررسی می کنیم:

احتمال سوم: تفصیل:

ممکن است گفته شود اگر قاتل یکجا و در آن واحد همه را کشته باشد؛ اینجا اولیاء هر یک از مقتولین اگر بخواهند در اجرای قصاص بدون اذن بقیه سبقت بگیرند ترجیح بلامرجه است. زیرا متعلق حق مساوی است پس هر کدام از اولیاء دم مقتولین اگر بخواهد استیفاء قصاص کند، اذن اولیاء دم دیگر مقتولین لازم است. اما اگر یکجا نکشته است بلکه متعاقبا و در طی چند روز یا ماه یا سال چند نفر را کشته است؛ در آن صورت اولیاء دم مقتول اول حق تقدم دارند و می توانند بدون اذن اولیاء دم دیگر مقتولین حق قصاص را استیفاء نمایند و اگر اولیاء دم مقتول اول عفو کردند؛ اولیاء دم مقتول دوم حق تقدم دارند. یعنی تقدم زمانی قتل مقتول اول باعث می شود که اولیاء دم مقتول اول در اجرای قصاص اولویت یابند و در رتبه مقدم باشند. اما آنجا که با هم کشته شدند حق اولیاء دم مقتولین علی السوی است و نیاز به اذن دارد.

ص: ۸۴

۱- (۲) امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۳۸، ط اسماعیلیان.

مناقشه در احتمال سوم:

این تقدم زمانی مستلزم تقدم رتبی نیست زیرا بر فرض یکی از مقتولین زودتر کشته شود باعث نمی شود که حق تقدم بر دیگران پیدا کند بلکه جریان نظیر دین است مثلا فردی روز شنبه از زید یک میلیون قرض کند فردا از دیگری قرض کند روز

سوم هم از نفر سوم قرض کند و به همه می گوید سر یک ماه بر می گردانم در حال حاضر به سه نفر مدیون است و یک ماه هم فرصت دارد و در مقام ادا هیچ تقدم زمانی مطرح نیست و دین هر کدام در هر زمانی قابل پرداخت است. محل بحث نیز همینگونه است شخصی علی التعاقب سه نفر را کشته است و سه حق به عهده اوست و اولیاء دم مقتولین حق استیفاء دارند و هر کدام در هر آنی می توانند استیفاء حق کنند پس این قول و احتمال سوم وجهی ندارد.

صورت پنجم: حکم ولی مقتولی که بدون اذن اولیاء دم دیگر مقتولین قصاص کند:

در جایی که اولیاء همگی قصاص می خواهند باید از بقیه اذن بگیرد با این مبنا که لایجوز لاحد الاولیاء الاستبداد اگر یکی از اولیاء بدون اذن بقیه قاتل را قصاص کرد چیزی بر عهده او نیست بلکه فقط فعل حرام مرتکب شد و حاکم او را تعزیر می کند. حال اگر اولیاء دم بقیه مقتولین بعدا راضی شدند خللی به ارتکاب فعل حرام او نیست یعنی در آن مرحله نیز فقط تعزیر دارد.

صورت ششم: حکم قصاص توسط اولیاء یکی از مقتولین بدون اجازه بقیه:



خود جانی که ۵ نفر را کشته است و با قصاص شدن توسط اولیاء دم یکی از مقتولین حق یک مقتول را اداء کرده است؛ آیا نسبت به اولیاء دم دیگر مقتولین دینی دارد یا خیر؟ در مسأله چند قول است. بزرگان اختلاف دارند که جانی نسبت به بقیه مقتولین بدهی دارد یا خیر؟

قول اول: مدیون بودن قاتل به اولیاء بقیه مقتولین در صورت اجرای قصاص توسط یکی از اولیاء مقتولین:

قد یقال مشهور قائلند که قاتل پس از اجرای قصاص توسط اولیاء یکی از مقتولین؛ به اولیاء بقیه مقتولین چیزی بدهکار نیست. حتی صاحب جواهر<sup>(۱)</sup> می فرماید بعضی ادعای اجماع کرده اند و گفته اند هر کدام به تنهایی حق قصاص داشتند و آنکه طلب داشتند اکنون حاصل شد و متعلق حق از بین رفت و چیزی هم غیر از قصاص طلب نداشتند که استیفاء نمایند لذا جانی نسبت به بقیه بدهی ندارد.

قول دوم: باقی ماندن دین قاتل نسبت به اولیاء بقیه مقتولین در صورت اجرای قصاص توسط اولیاء یکی از مقتولین:

برخی گفته اند اگر اولیاء دم یکی از مقتولین قاتل را قصاص کنند ذمه قاتل نسبت به اولیاء دم بقیه مقتولین مشغول است و ورثه قاتل قصاص شده باید به اولیاء هر یک از مقتولین یکی یک دیه کامل بپردازند.

دلیل قول دوم:

گفته اند جانی ۵ قصاص بر عهده دارد و یک بدل بیشتر ندارد که آن هم استیفاء شد و چون بدون اذن بقیه استیفاء شد حق بقیه زمین مانده است و حقیقت آنست که نفس جانی بود فوت شد. پس باید جبران شود. وقتی جانی نتواند بدل نفس را بدهد باید خسارت بدهد و در مقابل هر کدام یک دیه بپردازد.

ص: ۸۶

---

۱- (۱) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۷، ط اسلامیه تهران.

قول سوم:

محقق در شرایع (۱) نتوانست تصمیم بگیرد و لذا با «فیه تردد» فرمود نمی داند قول اول صحیح است یا قول دوم صحیح است.

اقول:

به نظر می رسد تردید مرحوم محقق وجهی ندارد و ظاهر این است که قول دوم قابل مناقشه است زیرا طرفداران قول دوم به عنوان دلیل گفته بودند؛

اولاً:

قاتل مثلاً ۵ نفر را کشته و خود یک نفس دارد که بدل یکی می شود وقتی قصاص واقع شد بدل بقیه باقی مانده و باید جبران شود.

جواب:

می گویم روایت می گوید لایجینی الجانی اکثر من نفسه (۲) جانی وقتی جنایت عمدی مرتکب شد بیش از نفس خود بدهکار نیست بر فرض چند قتل کرده باشد همه اولیاء همه مقتولین فقط نفس او را طلبکارند و لذا اگر یک نفر پیش افتاد و نفس جانی را گرفت اگر با اجازه اولیاء بقیه مقتولین بود غائله تمام است و بر کسی چیزی نیست و اگر بدون اجازه اولیاء بقیه مقتولین بود اولیائی که بدون اجازه بقیه پیش افتادند معصیت کردند و کسی چیزی بدهکار نیست چون فرض این است همگی از ناحیه مقتولین قصاص می خواستند و اکنون قصاص حاصل شد.

ثانیاً:

عدم پرداخت به وارثان بقیه مقتولین با روایت لایبطل دم امرء مسلم (۳) مخالف است نفرات دیگری را هم کشته است اگر قائل به دیه نشویم خون مقتول دوم پایمال شد.

ص: ۸۷

۱- (۲) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۴، ط استقلال تهران.

۲- (۳) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۸۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۳۲، ح ۱۰، ط آل البیت.

۳- (۴) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۵۰، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ح ۱، ط آل البیت.

جواب:

روایت اقتضای اضافه بر غیر نفس ندارد. بلکه روایت می گوید اگر یک انسان کشته شد در مقابلش قاتل قصاص میشود و اگر قصاص نشود خون آن انسان باطل میشود همچنین اگر چند نفر را بکشد و اولیاء دم مقتولین قصاص بخواهند و قصاص نشود خون باطل میشود اما روایت لایبطل نمی گوید اضافه بر نفس باید دیه پردازد پس این استدلال نیز درست نیست.

ثالثاً: تشبیه:

روایت داریم (۱) که اگر انسانی فردی را بکشد و فرار کند و بعدها قاتل فراری بمیرد باید از مالش دیه مقتول را پردازند.

ملاحظه می فرمائید با اینکه هیچ تصالحی هم نشده نبود امام فرمود باید از مالش دیه پردازند در محل بحث که یک نفر دو نفر یا بیشتر را کشته و اولیاء یکی از مقتولین بدون اذن دومی و سومی قصاص را اجراء کرد حق بقیه باقی است و ورثه باید چند دیه از مالش بردارند.

جواب:

می گوئیم در جایی که قاتل فراری بمیرد دلیل خاص و روایت داریم که اگر کسی کشت و فرار کرد و بعد مرد باید دیه از مالش برداشته شود و روایت هم برخلاف قاعده است مقتضای قاعده این است که اول قصاص کنند اگر نخواستند قصاص کنند اولیاء دم تصالح به دیه کنند نه اینکه حقشان دیه است حقشان قصاص است در آنجا که فرار کرد برخلاف قاعده مصالحه نشده به حکم روایت دیه پرداخت میشود و در جایی که حکم خلاف قاعده باشد یقتصر فیه علی مورد یقین نمی توان حکم را سرایت به جای دیگر داد.

ص: ۸۸

---

۱- (۵) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۹۵، کتاب الدیات، ابواب العاقله، باب ۴، ح ۱، ط آل البیت.

قول مشهور صحیح است که دیگران حق دیه ندارند زیرا آنها می خواستند قصاص کنند و اکنون نیز مقصود حاصل است منتهی کسی که بی اجازه اقدام کرده است تعزیر میشود.

صورت هفتم: اختلاف اولیاء چند دم در تصدی اجرای قصاص:

اگر همه اولیاء دم چند مقتول قصاص بخواهند قاعده این است که یک نفر با دستور حاکم مأمور قصاص شود و اگر اختلاف کردند و بدون اذن هم استیفاء حق نمی کنند ولی طالب انتخاب شدن نیز می باشند وظیفه قرعه است. و قرعه بنام هر کدام از اولیاء در آمد قصاص را اجراء می کند و بقیه هم حقشان ساقط می شود و حق دیه ندارند. و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

### کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۴

Your browser does not support the audio tag

مسأله ۲۲:

يجوز التوكيل في استيفاء القصاص، فلو عزل قبل استيفائه فإن علم الوكيل بالعزل فعليه القصاص، وإن لم يعلم فلا قصاص ولا دية، ولو عفا الموكل عن القصاص قبل الاستيفاء فإن علم الوكيل واستوفاه فعليه القصاص، وإن لم يعلم فعليه الدية، ويرجع فيها بعد الأداء على الموكل.

شکی نیست که توکیل جایز است اما الان موردی ندارد چرا که دستگاه قضایی خودش اجرا می کند بخش اجرای احکام دارد. اما به هر حال آیا شخص ولی دم می تواند به کسی وکالت دهد که قصاص را اجرا کند؟ می گوییم در اجرای قصاص مباشرت شرط نیست بلکه قابل توکیل است مانند طلب که می تواند برای وصول آن وکیل بگیرد. منتهی بعد از جواز توکیل دو فرع پیش می آید:

ص: ۸۹

فرع اول:

جواز یا عدم جواز عزل وکیل در اجرای قصاص:

اگر ولی دم برای استیفاء قصاص وکیل گرفت می تواند او را عزل کند و این عقد از عقود لازمه نیست که فسخ آن نیاز به طرفین باشد بلکه از عقود جایزه است و یک طرفه قابل فسخ است.

فرع دوم:

اگر وکیل گرفت و قبل از استیفاء قصاص وکیل را عزل کرد. آیا این وکیل می تواند استیفای قصاص نماید؟

اگر اطلاع یابد که موکل او را عزل کرده است و در عین حال با علم و اطلاع از اینکه معزول شد استیفاء قصاص کند کار او قتل عمد است و قصاص دارد. و اگر پیش از علم به عزل خویش استیفای قصاص کرد اینجا دو صورت دارد:

-۱

عزل منوط به شرط است و به صرف انشاء فسخت وکیل منعزل نمی شود و مشروط به اطلاع رسانی است بنابراین اگر پیش از اطلاع از عزل استیفای قصاص کرد بلاشبهه قصاص ندارد. چون هنوز وکیل بود. و لذا دیه هم ندارد.

-۲

اگر گفتیم عزل تنها به فسخت محقق می شود و اطلاع رسانی شرط نیست در این صورت نیز قصاص ثابت نیست زیرا وکیل بحسب ظاهر خود را وکیل می دانست و فکر می کرد که عملش مشروع است در این صورت آیا دیه دارد یا خیر؟ فیه وجهان:

وجه اول:

دیه ثابت است زیرا در واقع حق کشتن نداشت و انسانی را بی جهت کشت و قصاص نداشتن منافاتی با ضامن بودن ندارد لذا باید دیه را بپردازد اما می تواند به موکل خود طرف رجوع کند و غرامت بگیرد. و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

ص: ۹۰

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

در مسأله ۲۲ بحث شد که جایز است ولی دم برای استیفای قصاص و کیل انتخاب کند و خودش مباشرت نکند. زیرا در استیفای حق قصاص مباشرت شرط نیست.

صاحب جواهر<sup>(۱)</sup> می فرماید: «بلاخلاف ولا اشکال بل الاجماع بقسمیه علیه»

متفرع بر این مسأله دو امر پیش می آید:

امر اول:

اگر شخص ولی دم، به کسی وکالت دهد که استیفای قصاص کند ولی قبل از استیفاء او را عزل کند اما وکیل به اعتبار همان وکالت قصاص را استیفاء نماید؛ مسأله دو صورت دارد:

صورت اول: وکیل با علم به اینکه موکل او را عزل کرده است استیفای قصاص می کند:

در این صورت بلاشبهه عمل وکیل قصاص دارد زیرا موجب قصاص فراهم است. هرچند جانی نسبت به ولی دم مهدورالدم است اما نسبت به غیر ولی دم محقون الدم است و کسی غیر از ولی دم حق ندارد او را بکشد و وکیل معزول که حق نداشت جانی را قصاص کند و با علم به اینکه عزل شده است استیفای قصاص نمود، صدق می کند که قتل عمد عدوانا و ظلما انجام داده است. پس باید قصاص شود. البته اگر وکیل بر این باور باشد که موکل نمی تواند یک طرفه فسخ کند و با اعتقاد بر بقاء وکالت استیفای قصاص نماید قتل عدوان و ظلم نیست و در صدق عمد شبهه پیش می آید و قصاص ندارد بلکه شبهه عمد است و دیده دارد.

ص: ۹۱

---

۱- (۱) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۱۹، ط اسلامیة تهران.

صورت دوم:

وکیل بدون اطلاع از عزل خود به اعتبار وکالت از طرف ولی دم استیفای قصاص کند:

در این صورت باید دید مراد از عزل و انعزال چیست؟ میگوئیم در این مورد دو احتمال مطرح است:

احتمال اول:

شرط انعزال این است که وکیل از عزل خویش مطلع شود بر این مبنا که اطلاع و ابلاغ عزل به وکیل شرط باشد، اگر استیفای قصاص نمود با توجه به عدم اطلاع از عزل خویش قصاص قبل از تحقق انعزال انجام شد و بلاشبهه قصاص و نیز دیه ندارد.

احتمال دوم:

اطلاع رسانی در انعزال شرط نیست همین که بگویید عزل کردم کافی است. بر این مبنا اگر وکیل با عدم اطلاع از عزل خویش استیفای قصاص کرد بلاشبهه قصاص ندارد چرا که به استناد وکالت استیفای قصاص نمود اما فی الواقع عزل شده بود. این قتل، قتل عدوان و ظلم و عمدی که موجب قصاص باشد نیست اما در عین حال خون انسانی ریخته شد و مباشر موجب قتلی شد که فی الواقع حق نداشت بلکه به اعتماد وکالت این کار را کرده است عدوان و ظلم نیست پس شبهه عمد است و باید دیه پردازد.

این مورد نظیر اطعام مال غیر به شخص ثالث است. برای مثال فردی غذایی را جلوی کسی بگذارد تا صرف نماید آکل پس از خوردن غذا مطلع می شود که غذا غصبی بوده است در اینجا آکل گرچه فعل محرم مرتکب نشده است اما به خاطر دیه ای که می پردازد می تواند بواسطه قاعده غرر از عرضه کنند طعام غرامت دیه را بگیرد.

ص: ۹۲

در محل بحث نیز همینگونه است. وکیل به اعتبار وکالت استیفای قصاص نمود و بعد معلوم شد که معزول بود و قتل نفس کرد و ضامن دیه است اما بواسطه قاعده غرر می تواند به موکل مراجعه نماید و غرامت دیه پرداخت کرده را دریافت کند.

امر دوم: عفو قاتل قبل از استیفای قصاص توسط وکیل:

اگر ولی دم برای استیفای قصاص به شخصی وکالت بدهد و بعد قبل از استیفای قصاص توسط وکیل قاتل را عفو نماید اما وکیل به اعتبار وکالت قصاص را استیفاء کند در مسأله دو احتمال مطرح است:

احتمال اول:

اجرای حکم قصاص توسط وکیل با علم به عفو قاتل توسط موکل:

اگر پس از آنکه اطلاع پیدا کرد که موکل جانی را عفو کرده است در عین حال قصاص کند در این صورت بلاشبه قصاص دارد (مثل مورد قبل که می دانست عزل شده ولی قصاص کرد) می داند که موکل که ولی دم است جانی را عفو کرد در عین حال با علم و اطلاع از عفو استیفای قصاص کرد و عدوانا ظلماً قتل عمد انجام داد بلاشبه باید قصاص شود.

احتمال دوم:

اجرای حکم قصاص توسط وکیل بدون اطلاع از عفو قاتل توسط موکل:

اگر وکیل بدون اطلاع از عفو موکل استیفای قصاص نمود در این صورت قتل عمد محسوب نمی گردد عدوانا و ظلماً نیست ولی قتل شبه عمد است در حقیقت نمی بایست کشته می شد قطعاً قصاص نیست ولی در مورد ثبوت دیه دو وجه است:

ص: ۹۳



وجه اول: دیه:

گفته اند وکیل به خیال اینکه جانی است و باید قصاص شود مباشرةً استیفای قصاص نمود در این صورت قتل عمد نیست ولی خون یک انسان ریخته شده است پس وکیل باید دیه پردازد منتهی چون موکل باعث این امر شد بواسطه قاعده غرر می تواند به موکل مراجعه نماید و غرامت دیه پرداخت شده را دریافت کند زیرا سبب یعنی موکل اقوی است.

وجه دوم:

عدم ضمان دیه:

قائلین به عدم ضمان دیه به دو جهت می گویند در احتمال دوم (صورت اجرای قصاص توسط وکیل بدون اطلاع از عفو قاتل توسط موکل) نه تنها که وکیل قصاص نمی شود بلکه دیه هم بدهکار نیست.

جهت اول:

کشتن جانی برای وکیل مباح بود زیرا فکر می کرد وکالت باقی است و ولی دم به او حق داده است که قاتل را، بکشد و از عفو خبر ندارد لذا فعل او مشروع و جایز است و اگر کسی فعل مباح و مشروعی را انجام داد معنا ندارد که بگوییم ضامن است. حق داشتن و ضامن بودن با هم جمع نمی شوند.

مناقشه در جهت اول:

می گوییم هیچ منافاتی ندارد که فعلی مباح باشد ولی فاعل ضامن باشد. برای نمونه اگر شخصی در بیابان مشرف به مرگ باشد و از آب غصبی برای رفع تشنگی استفاده کند در این صورت فعلش مباح است اما باید غرامت آبی را که مصرف کرده است پردازد به علاوه در محل بحث اتلاف صورت گرفته است و اتلاف حکم وضعی است چه مباح باشد یا نباشد ضمان دارد.

ص: ۹۴

جهت دوم:

می گوئیم عفوئی که نجات شخص بر آن مترتب نشود لغو است. اینجا نیز عفو لغو است و بر عفوئی نجات مترتب می شود که ابلاغ شده باشد و چون به وکیل ابلاغ نشده بود وکیل حق داشت جانی را بکشد زیرا اصلاً عفوئی محقق نشده بود. لذا وکیل ضامن دیه نیست.

مناقشه در جهت دوم:

اینکه گفتید عفو محقق نشده چون ترتیب اثر به آن داده نمی شود می گوئیم همین ضامن دیه بودن اثر عفو است اگر عفو نشده بود که دیه نداشت همین که موکل عفو کرده است پس اگر کشت باید دیه بپردازد ولو اینکه بعداً برای دریافت غرامت به موکل رجوع می کند اما همین که دیه دارد اثر عفو است.

بنابراین قول اقوی این است که دیه دارد منتهی می تواند خسارت را از ولی دم بگیرد. بحث بعدی انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

**کتاب القصاص ۸/۱۲/۸۹**

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

مسأله ۲۳:

لا یقتص من الحامل حتی تضع حملها ولو تجدد الحمل بعد الجنایه، بل ولو كان الحمل من زنا، ولو ادعت الحمل وشهدت لها أربع قوایل ثبت حملها، وإن تجردت دعواه فالأحوط التأخیر إلى اتضاح الحال، ولو وضعت حملها فلا یجوز قتلها إذا توقف حیاة الصبی علیها، بل لو خیف موت الولد لا یجوز ویجب التأخیر، ولو وجد ما یعیش به الولد فالظاهر أن له القصاص، ولو قتلت المرأة قصاصاً فبانت حاملاً فالديه علی الولی القاتل.

اگر زنی مرتکب قتل عمد شد و حامله است آیا میتوان زن حامله را قصاص نمود؟ در این مسأله چند فرع ذکر شده است.

ص: ۹۵

فرع اول: لا یقتص من الحامل حتی تضع حملها: عدم جواز قصاص زن حامله قبل از وضع حمل: در این فرع صوری مطرح است:

صورت اول:

حامله بودن زن در حال ارتکاب جنایت با حمل شرعی.

صورت دوم:

حامله بودن در حال جنایت با حمل به وسیله زنا.

صورت سوم:

حامله شدن بعد از جنایت با حمل شرعی.

صورت چهارم:

حامله شدن بعد از جنایت با حمل به وسیله زنا.

در تمام صور چهارگانه بطور کلی زن مادامی که حامله است قصاص جایز نیست.

دلیل مسأله

الف: اتفاق فقها:

مرحوم صاحب جواهر (۱) میگوید: «بلاخلاف اجده» مخالفی نیست.

و صاحب کشف اللثام (۲) فرمود: «الاتفاق علیه» همه فقهاء اتفاق نظر دارند که زن حامله تا وضع حمل نکند قصاص نفس ندارد.

ب: روایات:

در باب حدود (۳) روایاتی آمده است که اگر زنی حامله باشد حد بر او جاری نمی شود.

۱- لزوم تحفظ بر جنین:

عن أمير المؤمنين (ع) أنه قال لعمر، وقد اتى بحامل قد زنت فأمر برجمها، فقال له علي (ع): هب لك سبيل عليها، أي سبيل لك علي ما في بطنها، والله يقول: "ولا تزر وازره وزر أخرى" (۴) فقال عمر: لا عشت لمعضله لا يكون لها أبو الحسن، ثم قال: فما أصنع بها يا أبا الحسن؟ قال: احتط عليها حتى تلد، فإذا ولدت ووجدت لولدها من يكفله فأقم الحد عليها. (۵)

ص: ۹۶

٢- (٢) فاضل هندی، كشف اللثام، ج ١١، ص ١٦٩، ط جماعه المدرسين.

٣- (٣) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ٢٨، ص ١٠٣ تا ١٠٨، كتاب الحدود، ابواب حد زنا، باب ١٦، احاديث ١، ٤، ٥، ٦، ٧، ط آل البيت.

٤- (٤) فاطر (٣٥): ٨.

٥- (٥) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ٢٨، ص ١٠٨، كتاب الحدود، ابواب حد زنا، باب ١٦، ح ٧، ط آل البيت.

عمر در زمان خلافت خود زنی را محکوم به قصاص کرد که حامله بود حضرت علی (ع) به آیه شریفه «ولا تزر وازره وزر اخری» استشهاد کرده و فرمود تو بر این زن ولایت داری که حد بر او جاری کنی. چه ولایتی نسبت به بچه داری که می خواهی او را از بین ببری؟ و این مورد یکی از جاهایی است که عمر گفت اگر علی نبود عمر هلاک شده بود. و گفت نباید زمانی که عمر زنده باشد و علی نباشد.

## ۲- لزوم تحفظ بر جنین

طبق روایات باب حدود. جنین مقدمه تکون یک انسان است چه روح دمیده شده باشد یا خیر. ولذا اتلاف آن جایز نیست.

### عدم جواز اسراف در قتل قصاصی:

در آیه قرآن از اسراف در قتل نهی شده است و فرمود: «من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل» (۱) اگر کسی کشته شد ولی دم حق دارد قاتل را قصاص کند پس اختیار قصاص در دست ولی دم است در ادامه می فرماید «فلا یسرف فی القتل» نباید اسراف در قتل شود در روایات توضیح می دهند که اسراف در قتل یعنی در مقابل یک نفر چند نفر را بکشد این اسراف است در حالیکه قرآن در جای دیگر می فرماید: «النفس بالنفس» (۲) فقط یک نفر در مقابل یک نفر. و اگر کسی بگوید مقتول شخص با اهمیتی بود پس باید در مقابلش چند نفر را بکشیم؛ اسراف در قتل است ولی دم حق قصاص دارد اما حق اسراف ندارد در محل بحث نیز اگر زن حامله را که بچه در رحم دارد بکشیم بجای یک نفر دو نفر را کشتیم و این اسراف در قتل است. گرچه در جنین هنوز روح دمیده نشد اما در مسیر یک انسان است اگر جنین را تلف کنیم مثل این است که انسانی را کشتیم و هلاکت صدق می کند لذا میگوئیم اگر زنی حامله باشد به خاطر تحفظ بر جنین جایز نیست زن حامله به عنوان قصاص کشته شود و تعمیم هم دارد و حمل قبل و بعد از جنایت و نیز با حلال یا حرام را شامل میشود.

ص: ۹۷

---

۱- (۶) الاسراء (۱۷): ۳۳.

۲- (۷) المائده (۵): ۴۵.

ولو ادعت الحمل وشهدت لها اربع. اگر حامله بودن زنی که مرتکب قتل شده است معلوم نیست و ادعا می کند که حامله، است اینجا از جاهایی است که شهادت زنان کافی است ولذا میگوئیم اگر چهار زن از قابله ها یا غیر قابله ها که دارای شرایط باشند بررسی کردند و دیدند حامله است و در محکمه شهادت دادند ادعای زن ثابت می شود و جایز نیست قصاص شود و باید تا وضع حمل قصاص را تأخیر بیندازند.

و اگر شهود ندارد در اینکه آیا میتوان با اثبات از طریق قرائن ادعای زن را پذیرفت یا خیر اختلاف است.

مرحوم محقق (۱) فرمود: «فان ادعت الحمل» اگر زن ادعای حمل کند «وشهدت لها القوابل» چهار زن قابله شهادت دهند «ثبت» حمل ثابت است و حق ندارند قصاص کنند. «وان تجردت دعواها» اگر صرف ادعا است و مجرد از شهود است در اینجا دو قول است:

قول اول:

«قیل لایأخذ بقولها» قولش قبول نیست اخذ به قول او نمی کنند «لان فیه دفعا للولی عن السلطان» ولی دم مقتول تقاضای قصاص دارد و این ادعا می خواهد جلوی سلطان ولی دم را بگیرد تا قصاص اجرا نشود به صرف ادعای بدون شهود نمیتوان جلوی سلطان را گرفت. از این جهت لایأخذ بقولها منافات دارد با حق القصاص.

ص: ۹۸

---

۱- (۸) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۴، ط استقلال تهران: «الثامنه: لا- یقتص من الحامل حتی تضع. ولو تجدد حملها بعد الجنایه، فإن ادعت الحمل وشهدت لها القوابل، ثبت. وإن تجردت دعواها، قیل: یؤخذ بقولها، لأن فیه دفعا للولی عن السلطان. ولو قیل: یؤخذ، کان أحوط، وهل یجب علی الولی الصبر حتی یستقل الولد بالاغتذاء؟ قیل: نعم، دفعا لمشقه اختلاف اللبن، والوجه تسلیط الولی إن کان للولد ما یعیش به غیر لبن الأم، والتأخیر إن لم یکن. ولو قتلت المرأه قصاصا، فبانت حاملا، فالدیة علی القاتل. ولو کان المباشر جاهلا به، وعلم الحاکم، ضمن الحاکم.»

«ولو قيل يأخذ» اگر گفته شود که «يأخذ بقولها» قولش قبول است «كان احوط» بالاخره حفظ يك نفس است جان بچه است احتیاط اقتضا می کند که قولش پذیرفته شود.

صاحب جواهر(۱) در ادامه کلام محقق می فرماید: «احتیاطا يلزم مراعتها» احتیاط واجب است نه مستحب کما جزم به الفاضل فی الارشاد(۲) والتحریر(۳) خیلی ها بطور جزم این حرف را زده اند علامه در ارشاد صریحا فتوا داد که قولش مقبول است و باید صبر کنند فخر المحققین شهیدان(۴)

(۵)

(۶) محقق کرکی مقدس اردبیلی در مجمع الفائده صریحا به قبول ادعای زن فتوا داده اند. صاحب جواهر(۷) در ذیل ادعای شهرت می کند که مشهور فتوا به قبول قول زن داده اند و میگویند گرچه بعضی مثل محقق گفته اند اولی یا احتیاط این است که قول زن پذیرفته شود ولی از عباراتشان استفاده می شود که احتیاط واجب است نه اینکه استجابی باشد.

نتیجه:

مشهور قائل به قول دوم هستند یعنی ادعای زن پذیرفته می شود و قصاص تأخیر میشود.

دلیل قول مشهور:

-۱

در باب حیض و در باب طلاق روایاتی است که اگر زن ادعای حیض کرد یقبل قولها قولش پذیرفته است زیرا از مواردی است که لایقبل الا من قبلها اینکه بگوید در حال طهر است یا حیض کسی دیگر نمی تواند اطلاع یابد لذا از او پذیرفته است.

ص: ۹۹

- ۱- (۹) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.
- ۲- (۱۰) علامه حلی، ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۹۸، ط جماعه المدرسین.
- ۳- (۱۱) علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۵، ص ۵۰۰، ط مؤسسه امام صادق ع.
- ۴- (۱۲) شهید اول، اللمعه الدمشقیه، ص ۲۵۶، ط دارالفکر قم.
- ۵- (۱۳) شهید ثانی، شرح اللمعه، ج ۱۰، ص ۱۰۰، ط داوری قم.
- ۶- (۱۴) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۵۲، ط المعارف الاسلامیه.
- ۷- (۱۵) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

روایتی (۱) از زراره عن ابی جعفر قال «العدة والحیض للنساء» عدة و حیض از مختصات نساء است «اذا ادعت صدقت» وقتی ادعا کرد که در حال حیض یا عدة است از او قبول می شود.

-۲

روایت (۲) عن الصادق (ع) فی قوله تعالی «ولایحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن» (۳) نباید کتمان کند آنچه در رحم دارد امام صادق می فرماید «قدفوض الله الی النساء ثلاثة اشیاء الحیض والطهر والحمل» سه امر در اختیار زنان است حیض طهر و حمل و قولشان در این سه مورد پذیرفته است.

ملاحظه میفرمائید گرچه روایات مربوط به باب حیض است اما قبول قول زن را به صراحت پذیرفته است.

در محل بحث اگر زن گفت من حامله ام قولش قبول است به علاوه از همین آیه که فرمود «لایحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن» استفاده میشود وقتی الزام میکند که اگر حامله است باید بگوید در این صورت اگر قبول نکنیم لغو است پس قول زن حجت است.

مرحوم خوئی (۴) در مقابل مشهور می فرماید: «فیه منع» زیرا دلیلی نداریم آیه مذکور در باب طلاق را بر قتل و قصاص تعمیم دهیم و روایت هم ضعیف است.

اقول:

میتوان از آیه قرآن القاء خصوصیت کرد و روایت هم گرچه ضعیف است اما عمل مشهور ضعف روایت را جبران میکند.

ص: ۱۰۰

۱- (۱۶) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۲۲، کتاب الطلاق، ابواب العدد، باب ۲۴، ح ۱، ط آل البیت.

۲- (۱۷) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۲۲، کتاب الطلاق، ابواب العدد، باب ۲۴، ح ۲، ط آل البیت.

۳- (۱۸) بقره (۲): ۲۲۸.

۴- (۱۹) السید الخوئی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۴۲ موسوعه، ص ۱۶۸، ط مؤسسه احیاء آثار.



بنابراین قول اقوی این است که اگر ادعا کرد قولش قبول است باید تأخیر بیندازند تا معلوم شود حامله است یا خیر. امام هم همین مطلب را فرمودند.

و آزمایش هم قرینه است و حاکم میتواند به آن ارجاع دهد.

صاحب جواهر(۱) می فرماید حالاتی برای زن حامله پیش می آید که تنها خودش می فهمد و از آن قرائن خبردار است لذا قولش قبول است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

## کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۰۹

Your browser does not support the audio tag

گفتیم اگر خانمی که قتل نفسی انجام داده و محکوم به قصاص است؛ ادعا کند حامله است و بینه هم ندارد آیا در اجرای قصاص تأخیری ایجاد میشود یا خیر؟(۲)

مرحوم محقق(۳) در شرایع دو قول نقل کرده است.

ص: ۱۰۱

۱- (۲۰) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

۲- (۱) فرض طرح این بحث براساس علوم آن روز است و در شرائط امروزی کار آسان تر است هرچند که در شرائط فعلی نیز ممکن است در مواردی شرائط آزمایش نباشد و یا آزمایش ها جواب ندهد. به هر حال در صورت وجود بینه شرعی از هر نوعی که باشد اجرای قصاص به تأخیر می افتد و طرح بحث بر اساس عدم وجود بینه است زیرا اگر بینه بر حمل وجود داشته باشد قطعاً قصاص به تأخیر می افتد.

۳- (۲) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۴، ط استقلال تهران: «الثامنه: لا یقتص من الحامل حتی تضع. ولو تجدد حملها بعد الجنایه، فإن ادعت الحمل وشهدت لها القوابل، ثبت. وإن تجردت دعواها، قیل: یؤخذ بقولها، لأن فیه دفعا للولی عن السلطان. ولو قیل: یؤخذ، کان أحوط، وهل یجب علی الولی الصبر حتی یستقل الولد بالاغتذاء؟ قیل: نعم، دفعا لمشقه اختلاف اللبن، والوجه تسلیط الولی إن کان للولد ما یعیش به غیر لبن الأم، والتأخیر إن لم یکن. ولو قتلت المرأه قصاصا، فبانت حاملا، فالدیة علی القاتل. ولو کان المباشر جاهلا به، وعلم الحاکم، ضمن الحاکم.»

قول اول: پذیرش قول زن:

قیل لا یأخذ بقولها؛ مرحوم محقق قول اول را به صورت قول قیل مطرح کرده و فرمود اعتنا به قول او نمی شود زیرا بینه ندارد صرف ادعا است

دلیل قول اول:

مرحوم محقق در استدلال برای قول اول فرمود: لاین فیه دفعا للولی عن السلطان اگر بخواهیم قول زن را قبول کنیم و قصاص نکنیم معنایش این است که جلوی سلطنت ولی دم را بگیریم. قرآن می فرماید «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيِّهِ سُلْطَانًا»<sup>(۱)</sup> ولی دم سلطنت بر استیفاء قصاص دارد و با یک ادعا حقی را که شرع و قرآن حکم کرده اند بر طرف نمی شود

قول دوم:

مرحوم محقق بعد می فرماید ولو قیل یاخذ کان احوط اگر گفته شود قول زن را حتی بدون داشتن دلیل می پذیریم موافق احتیاط است زیرا شاید واقعا یک بچه ای وجود داشته باشد و با کشته شدن زن بچه اش تلف شود لذا برای حفظ جان یک انسان احتیاط اقتضا دارد که فعلا قصاص نکنیم.

صاحب جواهر<sup>(۲)</sup> بعد از فرمایش محقق می فرماید این احتیاط که یلزم مراعاته. احتیاط لازم و واجب است صاحب جواهر در ادامه می فرماید در حالت حمل آثاری در زن پدیدار میشود که امکان اقامه بینه نیست و مختص خود اوست خودش تشخیص می دهد و لذا وقتی ادعا کرد احتیاط این است که برای رعایت بچه جلوی قصاص گرفته شود سپس تنظیر می کند به باب حیض و می گوید اگر زن گفت من حائضم قولش پذیرفته است و نیازی به بینه نیست بین دو مورد فرقی نیست به ویژه در محل بحث محتمل قوی است لذا صرف ادعا می تواند جلوی سلطنت را بگیرد تا یک بچه تلف نشود.

ص: ۱۰۲

---

۱- (۳) الاسراء (۱۷): ۳۳.

۲- (۴) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

-۱

عن زراره (۱) عن ابی جعفر قال: « الْعِدَّةُ وَالْحَيْضُ لِلنِّسَاءِ إِذَا ادَّعَتْ صُدِّقَتْ » روایتی در مورد حیض از زراره نقل شده است که امام باقر (ع) فرمود اگر ادعای عده یا حیض نمود تصدیق میشود.

روایت مربوط به حیض است اما فرقی با حمل ندارد و از مواردی است که از زن پذیرفته است.

-۲

عن الصادق (ع) (۲) فی قوله تعالی وَ لَا یَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِی أَرْحَامِهِنَّ (۳) امام صادق (ع) در تفسیر آیه حلال نیست برای زنان که آنچه را که خدا در رحم آنها خلق کرده کتمان نمایند فرمود «قد فوض الله للنساء ثلاثة اشیاء الحيض والطهر والحمل» خداوند بر زنان کتمان سه چیز را منع کرده است ۱- اینکه اکنون حیض است. ۲- اینکه اکنون از حیض پاک شده است. ۳- اینکه اکنون حامله است.

کیفیت استدلال:

علاوه بر روایت از خود آیه نیز استفاده می شود قول زن پذیرفته است زیرا اگر کتمان حلال نیست و لازم است پس وقتی گفت باید پذیرفته شود معنای لایحل این است که قولش حجت است حتی اگر اظهار کرد و شبهه پیدا شد باز هم اقتضای تأخیر دارد. همین که ایجاد شبهه نمود تأخیر در قصاص راه دارد.

صاحب جواهر در تقویت این قول دوم می فرماید: ان الآیه ظاهره فی تصدیقها (۴) آیه ظهور در تصدیق قول زن دارد ..... بل لم نجد مخالفا صریحا بلکه در این مسأله کسی که صریحا مخالف باشد و نپذیرد نیافتم و کثیری مثل محقق احتیاط نمودند و علامه هم احتیاط کرده است و البته گفته است مراد احتیاط لازم است. امام هم می فرماید (۵): «وان تجردت دعواها» اگر تنها ادعا است و بینه ندارد «فلا حوط التأخیر الی اقتضاء الحال» احتیاط آن است که قصاص به تأخیر افتد تا جریان روشن شود.

ص: ۱۰۳

۱- (۵) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۲۲، کتاب الطلاق، ابواب العدد، باب ۲۴، ح ۱، ط آل البیت.

۲- (۶) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۲۲، کتاب الطلاق، ابواب العدد، باب ۲۴، ح ۲، ط آل البیت.

۳- (۷) البقره (۲): ۲۲۸.

۴- (۸) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

۵- (۹) امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۳۹، ط دارالعلم.

مرحوم خوئی (۱) فرمود: لو ادعت الحمل اگر زن ادعای حمل کند قبل قولها علی المشهور مشهور می گویند قول زن قبول است و فیه اشکال بل منع بر قول مشهور ایراد وارد است بلکه ممنوع است.

دلیل قول مرحوم خوئی:

-۱

ایشان در ادامه می فرماید اگر مسأله اجماعی بود قبول می کردیم اما اجماع نیست پس دلیل نداریم.

-۲

والروایه ضعیف گرچه خداوند بر اساس روایت سه چیز را تفویض به نساء کرده است. که یکی از آنها حمل است اما روایت از نظر سند ضعیف است.

-۳

هرچند با استظهار از آیه معنای آیه این است که باید بگویید و حجت است اما این آیه مربوط به طلاق است و ربطی به باب قصاص ندارد صدر آیه می گوید « وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمِينَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ » (۲) زنهای مطلقه باید سه طهر عده نگه دارند و باید آنچه در رحم دارد از حیض یا حمل بیان کنند و بگویند. و آیه اطلاق هم ندارد که بگوییم شامل قصاص می شود.

جواب از مرحوم خوئی:

-۱

شهرت ضعف سند روایت را جبران می کند و این اصرار بر ضعف سند با مبنای خود آقای خوئی است که شهرت را جابر نمی داند.

صاحب جواهر (۳) فرمود مخالف صریح نیافتم و مخالفین احوط گفته اند.

ص: ۱۰۴

۱- (۱۰) السید الخوئی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۴۲ موسوعه، ص ۱۶۸، ط مؤسسه احیاء آثار.

۲- (۱۱) البقره (۲): ۲۲۸.

۳- (۱۲) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۲۲، ط دار احیاء التراث العربی.

چه مانعی دارد به القاء خصوصیت یا به اولویت تمسک کنیم و بگوئیم در مورد طلاق واجب است اگر حامله است اظهار کند چون در عده تأثیر دارد پس ملاک اظهار، ذو اثر بودن است می گوئیم در قصاص هم اظهار و پذیرش تأثیر در جان بچه دارد اگر گفت من حامله ام قصاص تأخیر می افتد و بچه محفوظ می ماند پس ملاک یکی است یعنی ذو اثر بودن است پس شامل قصاص هم می شود به علاوه با توجه به اولویت می گوئیم اگر برای حفظ عده گفتیم واجب است بگوئید حامله ام و پذیرفته است پس برای حفظ جان بچه به طریق اولی واجب است بگوئید حامله ام و باید پذیرفته شود.

امر سوم: حکم قصاص زن قاتله پس از تولد فرزندش:

اگر قصاص را مؤخر کردیم تا بچه به دنیا آمد مثلاً امروز زن فارغ شد ولی دم می گوئید باید قصاص کنم آیا می تواند یا خیر؟ مشهور گفته اند شیر اول و دوم لبنی است که لایعیش الولد الا- به شیر اول و دومی که زن به بچه می دهد با غلظت خاصی است که بچه بدون آن نمی تواند زندگی کند. پس تا قبل از شیر اول و دوم نمیتوان قصاص کرد. صاحب جواهر(۱) مرحوم علامه(۲) شهید در لمعه(۳) مرحوم شیخ(۴) همین را پذیرفته اند.

ص: ۱۰۵

- ۱- (۱۳) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۲۳، ط دار احیاء التراث العربی.
- ۲- (۱۴) علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۵، ص ۵۰۱، ط مؤسسه الامام الصادق(ع).
- ۳- (۱۵) شهید ثانی، اللمعه دمشقیه، ص ۲۷۴، ط دار التراث: « وَ لَمَّا يُفْتَضُّ مِنَ الْحَامِلِ حَتَّى تَضَعَ وَ يُقْبَلُ قَوْلُهَا فِي الْحَمْلِ وَ إِنْ لَمْ يَشْهَدْ الْقَوَائِلُ »
- ۴- (۱۶) شیخ طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۵۹، ط مرتضویه.

شهید در مسالک (۱) گفت: گرچه وجدان خلاف این است یعنی مورد دارد زنی در حال تولد بچه اش فوت نمود در عین حال بچه با شیر غیر از مادر خود زنده مانده است اینکه لایعیش الولد الا به خلاف وجدان است اما میتوان گفت اغلب اوقات شیر اول و دوم حیات بخش است و لذا باید قصاص را به تأخیر انداخت تا این شیر به بچه داده شود حال بعد از آن قصاص شود یا خیر اگر بگونه ای است که یعیش الولد بغیر شیر مادر می توان اگر لباء یعنی شیر اول و دوم داده شد اما الان کسی که عهده دار شیردهی بچه نیست یا امکان استفاده از شیر دیگر نیست در این صورت نیز باز به همان دلیل حفظ جان بچه قصاص به تأخیر می افتد.

البته بعض از بزرگان می گویند مستحب است مادامی که مادر شیر می دهد قصاص را تأخیر بیندازند چرا که شیرهای مختلف تأثیر در اخلاق و روش بچه خواهد داشت. لذا بخاطر حفظ اخلاق و نشو و نما بچه مستحب است که صبر نمایند.

ص: ۱۰۶

---

۱- (۱۷) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۵۲، ط المعارف الاسلامیه: «وإذا وضعت فلا يستوفى العقوبه أيضا حتى ترضع اللبأ، لأن المولود لا- يعیش إلا به، علی ما أطلقه جماعه حکما وتوجیها. وردّ بالوجدان، بأنه قد تموت المرأه فی الطلق وיעیش الولد بلبن غیرها. ولعلّ الأغلب الأول، فیکفی فی اعتباره، خصوصا مع قصر مدّته. فیحتمل تأخیر الاستیفاء فیها، لیزول الخطر عن المولود ویکمل عیسه. ثمّ إذا أرضعته اللبأ، فإن لم یکن هناک من ترضع، ولا- ما یعیش المولود به من لبن بهیمه وغیره، ففی وجوب إمهالها إلى أن توجد مرضعه أو ما یعیش به وجهان، أصحّهما ذلك، لأنه إذا وجب تأخیر العقوبه احتیاطا بالحمل، فلأن یجب وقد تیقنا بالوضع وجوده وحياته أولى.»

مطلب دیگری است فردا انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۱۰

Your browser does not support the audio tag

اخلاقی: فرازی از زندگی احمد بن اسحاق قمی:

احمد بن اسحاق از اصحاب امام جواد(ع) بوده است و از حضرت هادی و حضرت عسگری نیز روایت نقل کرده است و در سه سالگی حضرت صاحب الامر ایشان را نیز زیارت کرده است. در شرح حال احمد بن اسحاق گفته اند وقتی حضرت صاحب الامر متولد شد احمد بن اسحاق در قم ساکن بود و حضرت امام حسن عسگری طی نامه ای از سامراء به احمد بن اسحاق نوشت «ولد لنا مولود فلیکن عندک مستورا و عن جمیع الناس مکتوما»<sup>(۱)</sup> خداوند فرزندی به ما داده است ولی حتما باید خبر این جریان نزد تو پنهان باشد و از همه مردم نیز پوشیده شود «فانا لم نظهر علیه» ما اظهار نکردیم این ولادت را «الا الاقرب لقرابته والولی لولایته» مگر به نزدیکترین افراد به ما از جهت نسب و یا به دوست بواسطه محبتی که به ما دارد «احینا اعلامک» دوست داشتیم که مطلب را به تو اعلام کنیم «لیسرک الله به مثل ما سرنا به» تا خداوند همانگونه که ما را به قدوم این مولود مسرور کرد تو را نیز مسرور کند.

این خیلی مهم است؛ از ولادتی که باید عند الناس و نزد تو مکتوم و مستور باشد به تو می گوئیم زیرا تو اقرب به ما هستی.

نکته مهمتر این است که خود ایشان درخواست نکرده بود بلکه امام مستقیما نامه ای به ایشان نوشتند و این خبر را رساندند تا ایشان خوشحال شوند.

ص: ۱۰۷

۱- (۱) شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۴، ط جماعه المدرسین.

احمد بن اسحاق بعدها به سامرا رفت و محضر امام عسگری(ع) شرفیاب شد و می گوید «فقلت له» خطاب به امام عسگری عرض کردم «یا بن رسول الله فمن الامام والخلیفه بعدک فنهض(ع) مسرعا فدخل البیت» تا این سؤال را مطرح کردم امام برخاست و به سرعت داخل خانه (اندرونی) شد «ثم خرج و علی عاتقه غلام کان وجهه القمر لیله البدر من أبناء الثلاث سنین» و برگشتند و آقا زاده ای سه ساله که صورتش مانند ماه شب چهارده بود در آغوش داشتند «فقال(ع) یا احمد بن اسحاق لولا کرامتک علی الله عزوجل» اگر نبود که پیش خدا احترام داری (این تعبیر امام است) «وعلی حججه» و احترامی که نزد امامان داری «ما عرضت علیک ابنی هذا» این بچه را به تو نشان نمیدادم. (ملاحظه می فرمایید هم نامه نوشتند و اطلاع دادند که خدا فرزند داده است و حالا هم بچه را به او نشان می دهند.) «انه سمی رسول الله(ص)» و فرزندم هم نام؛ پیامبر است و کنیه او هم کنیه پیامبر است «الذی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملأت ظلما و جورا».

احمد بن اسحاق در سفری که سامرا رفته بود در مراجعت از سامرا در سر پل ذهاب بیمار شد و فوت کرد. البته خبر داشت که در آنجا فوت می کند. قبر شریف ایشان در سر پل ذهاب است و نقل شد که هر وقت اسم احمد بن اسحاق قمی می آمد مرحوم شیخ عباس قمی بسیار تأسف می خورد که قبر شریف چنین شخصی در کنار جاده بدون مزار است. و ما نیز در سال ۶۵-۶۶ که در شورای عالی قضائی بودیم با هلیکوپتر از کرمانشاه سر مزار ایشان رفتیم و مخروبه و غریب بود. بحمدالله اخیراً مورد توجه قرار گرفت و بناهایی نیز ساخته اند و نسبتاً آباد شد. و قرار است برای تأسیس یک حوزه علمیه کلنگ زده شود و فردا در کرمانشاه کنگره عظیمی برپاست. از ما دعوت شد شرکت کنیم و پس فردا نیز در سر مزارش حاضر میشویم و با توجه به اینکه احمد بن اسحاق مورد توجه امام عسگری بود لازم است شرکت نماییم لذا فردا درس تعطیل است عذر می خواهم انشاءالله در کنار آن عالم بزرگ که منشأ خدمات بوده دعاگویتان خواهیم بود.

ص: ۱۰۸



گفتیم اگر زنی محکوم به قصاص شد ولی حامله بود در زمان حمل برای حفظ جان بچه قصاص نمیشود تا بچه بدنیا بیاید و در مرحله بعد از به دنیا آمدن بچه تا انجام «لباء» که «لایعیش الولد الا به» و برای استخوانبندی بچه با «لباء» قصاص تأخیر می شود.

و اگر غذای بچه منحصر به شیر این مادر بود در این صورت نیز برای حفظ جان بچه قصاص جایز نیست و باید صبر نمایند تا اسباب تغذیه فراهم شود.

بحث امروز این است که اگر ولی دم بدون توجه به نیازهای مطرح شده مثلاً با اینکه غذای بچه منحصراً شیر مادر بود، قصاص را اجراء کرد و بچه بدون شیر ماند و پس از چند روز تلف شد آیا حکم مرگ بچه چیست؟ آیا می توان گفت ولی دم که باعث مرگ بچه شد قصاص میشود یا خیر؟ در مسأله دو قول است:

قول اول:

مرحوم صاحب جواهر<sup>(۱)</sup> می فرماید «احتمل غیر واحد القصاص علیه» تعداد کثیری از علما احتمال قصاص داده اند زیرا ولی دم حق اجرای قصاص نداشت باید صبر می کرد و ما نیز در اول باب قصاص گفتیم قتل علی قسمین اما بالمباشره و اما بالتسیب گاهی فردی با چاقو فردی را می کشد یا با دست خفه می کند این قتلی است که بالمباشره واقع شده است و گاهی سبب قتل را فراهم می کند مثلاً سمی را در شربتی یا غذایی میریزد و فرد می خورد و موجب مرگ او می شود. خود شخص علم به مسموم بودن غذا نداشت لذا عندالعرف اسناد قتل به شخصی است که سم ریخته است و این قتل بالتسیب است. در محل بحث نیز این مادر وسیله غذای بچه بود و به او شیر می داد گرچه ولی دم حق قصاص داشت اما نه الآن. ولی دم با انجام قصاص با علم به اینکه غذای بچه منحصر به شیر مادر است سبب قتل بچه را فراهم کرد سبب منع غذا شد و فعل مما یقتل غالباً و قتل بالتسیب است و جریان مانند این است که شخصی را در اطاقی در بسته قرار دهند تا از گرسنگی بمیرد.

ص: ۱۰۹

---

۱- (۲) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۲۳، ط دار احیاء التراث العربی.

گفته شده است اینجا قتل بالتسبیب نیست و بین ما نحن فیه و مثال حبس یک انسان فرق است بلکه ما نحن فیه مثل آنجاست که شخصی غذایی تهیه کرده تا بخورد و غذا هم منحصر به خود اوست و غذا مما یتقوت علیه است و اگر این غذا نباشد آن شخص می میرد. حال اگر کسی این غذا را بدزدد و غذایی گیر فرد نیاید آیا اینجا می گوئیم سارق قاتل بالتسبیب است؟ گرچه غذا منحصر و برای حفظ جان تهیه شده بود اما می توانست تلاشی بکند و تلاش کرد یعنی قابلیت یافتن غذای دیگر وجود دارد اما اتفاقا یافت نشد. در ما نحن فیه نیز همین است اینکه مادر را کشت ولو منع غذا شد اما امکان تلاش بود می توانستند مرضعه ای بیابند یا شیر غیر مادر بیابند حال تصادفا نشد و بچه مرد. پس در محل بحث تسبیب صادق نیست.

مثال دیگر:

فردی در دریا در حال غرق شدن است و شخصی در کنار ایستاده و شنا نیز بلد است می تواند او را نجات دهد اما نرفت و غریق تلف شد آیا می توان گفت او قصاص میشود چون قدرت بر نجات شخص داشت پس مرگ او مسبب از ترک انقاذ این فرد است؟ هیچ کس قائل به این حرف نیست. بله معصیت کرده است عاصی و گنهکار است عقوبت می شود اما قصاص نمیشود. لذا اگر ولی دم سبقت گرفت و مادر را قصاص کرد معصیت کرده است اما قصاص ندارد.

تا اینجا در قصاص نفس بود که اگر زنی قاتل است و باید قصاص نفس شود؛ حکم چیست؟ اما اگر قصاص طرف مطرح باشد فرضاً زنی حامله دست انسانی را قطع کرده و میخواهند دستش را قطع کنند آیا می توان گفت قصاص نشود؟ اینجا خوف میزان است اگر خوف سرایت زخم و هلاکت مادر که موجب هلاکت بچه نیز می شود وجود دارد باید صبر نماییم تا بچه به دنیا بیاید یا اگر خوف خشک شدن شیر مادر وجود دارد باید صبر کنیم تا شیردهی تمام شود.

امر چهارم: ولو قتلت المرثه قصاصا فبانت حاملا:

زنی محکوم به قصاص است و کسی احتمال حمل نمی دهد یا حامله است اما ادعا نکرده و کسی نفهمید و قصاص شد و بعد فهمیدند که حامله بود (ظاهر فرع این است که کسی خبر ندارد) شکی نیست که اینجا برای خاطر کشته شدن بچه کسی قصاص نمی شود. نه قاضی عالم به حمل بود و نه ولی دم که قصاص را اجرا نمود لذا قصاص در کار نیست آیا دیه دارد یا خیر؟ و اگر دیه دارد دیه با ولی دم است یا با عاقله؟ بلاشبهه ادله دیه اینجا را نیز شامل می شود. منتهی اگر بگوییم قتل غیر عمد است دیه با ولی دم است و اگر بگوییم قتل خطای محض است دیه با عاقله است. امام می فرماید فالديه على الولي القاتل زنی را که حامله بود کشتند دیه بر عهده ولی قاتل است. یعنی قتل شبه عمد است.

برخی می گویند دیه با عاقله است چرا که قتل خطای محض است نظیر تیر زدن به قصد آهو و اصابت کردن به انسان است اینجا نیز مادر را می خواست بکشد اما بچه هم مرد.

اقول:

به نظر می رسد کلام امام صحیح است که فرمود دیه بر ولی قاتل است چون قصد قتل مادر را که داشت همان قصد موجب قتل بچه هم هست لذا قتل شبه عمد است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

**کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۱۴**

.Your browser does not support the audio tag

:

لو قطع ید رجل وقتل رجلا آخر تقطع یده أولا ثم یقتل، من غیر فرق بین کون القطع أولا أو القتل، ولو قتله ولی المقتول قبل القطع أثم، وللوالی تعزیره، ولا ضمان علیه، ولو سرى القطع فی المجنی علیه قبل القصاص یتحقق ولیه وولی المقتول القصاص، ولو سرى بعد القصاص فالظاهر عدم وجوب شیء فی ترکه الجانی، ولو قطع فاقص منه ثم سرت جراحه المجنی علیه فلولیه القصاص فی النفس.

ص: ۱۱۱

یکی از فروعی که ممکن است پیش آید و نوعاً فقهاء در باب قصاص مطرح کرده اند این است که اگر کسی دو قصاص - یکی طرف و یکی نفس - برعهده داشت مثلاً دست فردی را عمداً قطع کرد که باید دستش قطع شود و انسانی را هم کشت که باید قصاص شود با توجه به اینکه یکی از این قصاص ها موضوع دیگری را از بین میبرد یعنی اگر بجای قتلی که انجام داد کشته شود موضوع قطع دست منتفی میشود در این صورت حکم چیست؟ آیا لازم است بگونه ای قصاص انجام شود که هر

دو بتوانند حقشان را استیفا نمایند؟ مثلاً- اول دست را قطع کنیم بعد قصاص نفس انجام شود یا اگر ولی دم قصاص طرف، میخواهد عفو نماید ولی قصاص نفس باید قصاص را تأخیر بیندازد تا موضوع عفو منتفی نشود؟ البته تقدم زمانی تفاوتی ندارد صرف اینکه دو قصاص بر عهده کسی آمد در مقام اجرا بحث میشود که آیا لازم است طوری اجرا شود که هر دو قابل استیفاء باشد؟ یا هر کس میتواند نسبت به حق خود اقدام نماید گرچه منجر به منتفی شدن موضوع حق فرد دیگر شود؟ در مسأله دو قول است:

قول اول: ترتیب (تقدم قصاص طرف):

مشهور گفته اند ابتدا باید قصاص طرف انجام شود بعد قصاص نفس انجام شود تا استیفاء هر دو قصاص محقق گردد و برخی ادعای اجماع کرده اند.

مرحوم محقق (۱) فرمود: لو قطع ید رجل ثم قتل آخر قطعناه اولاً ثم قتلناه اگر ابتدا دست کسی را قطع کند و بعد یک نفر را بکشد ابتدا با قطع ید قصاص طرف میشود بعد او را میکشند و کذا لو بدأ بالقتل قطعناه اولاً ثم قتلناه. و نیز اگر ابتدا یک نفر را بکشد و بعد دست نفر دیگر را قطع کند ابتدا حکم قصاص ید اجرا می شود و بعد قصاص نفس اجراء میگردد.

ص: ۱۱۲

---

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۵، ط استقلال تهران.

صاحب جواهر<sup>(۱)</sup> نیز از محقق پیروی کرده و همین قول را تأیید کردند.

مرحوم امام هم همین فتوی را در مسأله ۲۴ بیان کرده و فرمود: «تقطع یده اولاً ثم یقتل» ابتدا قطع ید انجام و بعد قصاص نفس میشود.

و جمعی از اصحاب نیز قائل به این قول هستند.

استدلال قول اول:

مرحوم محقق<sup>(۲)</sup> می فرمایند: رعایت ترتیب و تقدیم قصاص طرف، جمع بین حقین است. یعنی اگر اول قطع ید کنیم و بعد قتل نفس؛ هر دو قصاص استیفاء شده است هم آنکه دستش قطع شده به حقتش رسید و هم ولی مقتول به حقتش رسید.

حکم کسی که خلاف تقدم قصاص طرف عمل کند:

اگر صاحب حق قصاص نفس بدون رعایت تقدم حق قصاص طرف ابتدا قصاص کرد و قاتل را کشت در نتیجه موضوع برای دومی باقی نماند و حقتش تضييع شد ضامن نیست که ديه ید را بدهد. چون حقتش بود که قصاص کند و استیفاء کرد اما یک تکلیف را زمین زد یعنی باید صبر می کرد تا قصاص طرف استیفاء شود؛ و بعد او قصاص نفس کند اما خلاف کرد و لذا «للحاکم تعزیره» باید تعزیر شود. و این فتوای مشهور و مرحوم محقق و امام و صاحب جواهر و بزرگان دیگر است.

قول دوم: عدم لزوم ترتیب:

برخی گفته اند وجهی ندارد برای اجرای قصاص ترتیب قائل شویم.

مرحوم خوئی<sup>(۳)</sup> فرمود: «لو قطع ید شخص ثم قتل شخصاً آخر فالمشهور بین الاصحاب تقطع یده اولاً ثم یقتل و فیه اشکال بل منع» ایشان ضمن اینکه پذیرفته اند قول به ترتیب و اجرای قصاص طرف قبل از قصاص نفس نظر مشهور فقهاء است؛ فرمود اگر ابتدا دست انسانی را قطع کند و سپس انسانی دیگر را بکشد نظر مشهور این است که ابتدا دستش قطع میشود و سپس قصاص نفس میشود. اما کلام مشهور مورد اشکال بلکه از اساس مردود است.

ص: ۱۱۳

۱- (۲) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۲۵، ط اسلامیة تهران.

۲- (۳) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۵، ط استقلال تهران.

۳- (۴) سید خویی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۲، ص ۱۳۹، ط العلمیه قم.

دلیل قول دوم:

مرحوم خوئی فرمود: «لا دلیل علی تقييد سلطنه اولياء المقتول بما بعد قطع یده» فرض کنید دو نفر طلبکار ایستاده اند یکی صاحب حق قصاص طرف است و دیگری ولی دم قصاص نفس است. چه دلیلی دارد به صاحب حق قصاص نفس بگوییم صبر کن تا صاحب حق قصاص طرف استیفای حق کند تا بعد از او نوبت شما برسد؟ این عمل تقييد آن سلطنتی است که خدا به او داده است.

مرحوم خوئی در ادامه با اشاره به دلیل قول اول در مورد جمع بین حقین میفرماید جمع بین حقین صحیح است منتهی چیزی که می فهماند جواز است که یجوز برای اینکه هر دو بتوانند استیفاء حق نمایند اما اینکه بگوییم یجب و یتعین که امروز قصاص نفس نکنند تا دیگری قصاص طرف نماید در این مورد دلیلی نداریم فقط مقتضای جمع بین حقین جواز است. لذا اگر ولی دم تقاضای قصاص نفس داشت به تقاضایش عمل می شود گرچه موضوع قصاص ید منتفی شود و فرصت مصالحه به دیه هم از دست برود.

رد دلیل قول دوم:

تضييع حق حرام است و لايجوز کسی کاری نماید که حق دیگری تضييع شود. در ما نحن فيه که دو ذیحق داریم اگر یکی مقدم شود و تقدم استیفای حق او موضوع حق دیگری را منتفی کند مستلزم یک عمل حرام است و این شرعاً جایز نیست. لذا برای اینکه تضييع حق نشود باید جمع بین حقین نمود. به همین دلیل اطلاق آیه شریفه فقد جعلنا لولیه سلطاناً (۱) را مقید می کنیم یعنی سلطنت مطلق مقید می شود به جایی اعمال ولایت و سلطنت موجب حرام نباشد.

ص: ۱۱۴

لذا اقوی و اولی قول مشهور است و مختار امام نیز می باشد.

تبصره:

برخی گفته اند اگر صاحب حق قصاص نفس تخلف کرده و قبل از اجرای قصاص طرف استیفای حق کرد و موضوع قصاص طرف منتفی شد، حق قصاص طرف، تبدیل به دیه طرف میشود.

اما به نظر میرسد این گفته وجهی ندارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

### کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۱۵

Your browser does not support the audio tag

در مسأله ۲۴ سه فرع متصور بود؛

فرع اول: ارتکاب یک قتل نفس و یک جنایت بر عضو:

اولین فرع بحث شد و اکنون خلاصه ای از آن تکرار میشود. گفتیم اگر شخصی دست یک انسان را قطع کرد و یک انسان دیگر را هم کشت (۱) لازم است - جمعاً بین الحقیقین - حتماً قصاص عضو را اول اتیان نماید و بعد قصاص نفس انجام شود.

فرع دوم: ارتکاب یک قتل نفس و یک جنایت بر عضو منتهی به قتل:

اگر دست کسی را قطع کرده و یک نفر را هم کشته است. اما دست قطع شده کم چرک کرد و سرایت به نفس کرد و مجروح کشته شد. در اینجا - که در حقیقت دو قتل نفس اتفاق افتاد - حکمش چیست؟ مسأله دو صورت دارد:

صورت اول: تحقق سرایت جنایت بر عضو قبل از قصاص:

گفتیم اگر شخص مقطوع الید قبل از استیفای قصاص جانی به واسطه سرایت زخم به نفس فوت شد در این صورت اگر کسی جنایت بر عضو انجام دهد و آن جنایت منتهی به مرگ شود ضامن نفس است. پس فی الحقیقه جانی دو شخص را کشته است و دو قصاص بر عهده دارد چنانچه قبلاً گفتیم اگر شخصی دو نفر یا بیشتر را کشته باشد اولیاء مقتولین مجتمعاً یک حق قصاص دارند «ولا یجنی الجانی اکثر من نفسه» (۲) البته اگر همه قصاص خواستند به یک نفر نمایندگی میدهند و آن فرد استیفاء حق میکند.

ص: ۱۱۵

۱- (۱) عنوان قطع دست جهت مثال است و گرنه بحث کلی است و شامل قطع هر عضوی که دیه داشته باشد میشود.

۲- (۲) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۸۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۳۲، ح ۱۰، ط آل البیت.

صورت دوم: تحقق سرایت جنایت بر عضو بعد از قصاص طرف:

اگر دست یک نفر را قطع کرد و یک نفر دیگر را نیز کشت ابتدا جانی را قصاص طرف کردند و بعد قصاص نفس. اما آن دست مجنی علیه- که قصاص دستش را نیز گرفته بود- بعد از قصاص چرک کرد و باعث مرگ شد. در این صورت در مسأله سه قول است:

قول اول: دیه کامل:

مرحوم علامه (۱) فرمود باید یک دیه کامل از مال جانی قصاص شده به شخصی که در اثر قطع ید مرده است پردازند.

دلیل قول اول:

جنایت منتهی به مرگ شد. و جانی ضامن نفس است و اگر امکان قصاص بود قصاص میشود حالا- که خودش نیست تا قصاص کنیم یعنی به خاطر قتلی دیگر قصاص نفس شد پس یک دیه کامل از مالش بر میداریم.

قول دوم: نصف دیه:

شیخ در مبسوط (۲) فرمود: باید از مال جانی نصف دیه پردازند.

دلیل قول دوم:

گرچه قطع ید منتهی به مرگ شد و جانی ضامن یک نفس است و یک دیه کامله بر عهده دارد؛ اما فرض این است که مجنی علیه دست جانی را به عنوان قصاص قطع کرد و در حقیقت قصاص دست مساوی با دریافت نصف دیه است حال که مجنی علیه بر اثر سرایت زخم مرد؛ جانی نصف دیگر دیه را بدهکار است.

قول سوم: عدم صدور حکم جدید:

ص: ۱۱۶

---

۱- (۳) علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۵، ص ۴۹۹، ط مؤسسه امام صادق (ع).

۲- (۴) شیخ طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۶۲، ط المرتضویه.



مرحوم امام(1) و شاید هم مشهور میگویند جانی بعد از قصاص چیزی بدهکار نیست.

دلیل اول قول سوم:

موضوع قصاص منتفی است و دیه در جایی است که در قتل عمد تصالح بشود و سلطنت ولی دم در قتل عمد فقط در قصاص است و دیه در جایی است که خود جانی قاتل با مجنی علیه (در قصاص طرف) یا با اولیاء دم (در قصاص نفس) تصالح کنند. اما اگر ولی دم دیه بخواهد و قاتل قبول نکند و قصاص بخواهد اولیاء دم نمی توانند مطالبه دیه نمایند و در محل بحث فرض این است که قاتل قصاص شده و موجود نیست و قصاص موضوع ندارد دیه هم نمی توانیم بگیریم چون تصالح نیست.

اقول:

به نظر ما نیز قول حق همین است.

دلیل دوم قول سوم:

دلیل ضمان در سرایت جنایت به نفس؛ اجماع فقها است که اگر جنایت به عضو سرایت به نفس کرد و منتهی به مرگ شد ضامن است و اجماع دلیل لبی است و اطلاق ندارد یعنی آنجا که خود جانی حیات دارد می گوئیم جنایتی کرده که منتهی به نفس شد و ضامن است و قصاص میشود اما اگر موردی باشد که سرایت جنایت به نفس بعد از مرگ خود جانی باشد دلیل لبی کارگر نیست.

فرع سوم: تعارض قصاص طرف با قصاص نفس نسبت به یک مجنی علیه:

اگر کسی دست کسی را قطع کرد و مجنی علیه شکایت کرد دادگاه حکم به قصاص داد و بعنوان قصاص دست جانی را قطع کردند سپس زخم دست مجنی علیه سرایت کرد و موجب مرگ مجنی علیه شد. اینجا- که جانی ضامن است- یک پرسش پیش می آید که تکلیف این قطع ید که به عنوان قصاص واقع شد؛ چیست؟

ص: ۱۱۷

مرحوم خوئی (۱) تفصیل می‌دهد که اگر سرایت مما یقتل غالباً باشد قصاص دارد و اگر سرایت مما یقتل غالباً نباشد تنها ضامن ید است.

مناقشه در کلام مرحوم آقای خوئی:

مما یقتل غالباً بودن سرایت، اجماعی است و همگان می‌گویند سرایت از مصادیق مما یقتل غالباً است. پس قصاص دارد.

حضرت امام نیز قائل به تداخل است و می‌فرماید: لو قطع فاقتص منه ثم سرت جراحه مجنی علیه فلولیه القصاص فی النفس آن دستی که قطع شده تداخل پیدا می‌کند و منتفی است و دیه ندارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

### کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۱۶

Your browser does not support the audio tag

محکوم به قصاصی که قبل از اجرای قصاص بمیرد:

مسأله ۲۵:

لو هلك قاتل العمد سقطت القصاص بل والديه، نعم لو هرب فلم يقدر عليه حتى مات ففي رواية معمول بها إن كان له مال أخذ منه، وإلا أخذ من الأقرب فالأقرب، ولا بأس به لكن يقتصر على موردها.

محکوم به قصاص در قتل عمد اگر - به هر دلیلی - قبل از استیفای قصاص بمیرد؛ شکی نیست که موضوع قصاص منتفی است و قصاص ساقط است. اما این پرسش مطرح است که آیا ولی دم می‌تواند بجای قصاص از مال جانی دیه بگیرد؟

در مسأله دو قول است:

قول اول: سقوط دیه.

همانطور که قصاص ساقط است دیه هم ساقط است.

شیخ (۲) در مبسوط با عبارتی که ظهور در اجماعی بودن مسأله دارد، فرمود: «انه الذی یقتضیه مذهبنا» مذهب ما اقتضا دارد که دیه هم ساقط باشد.

ص: ۱۱۸

۲- (۱) شیخ طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۶۵، ط المرتضویه

جمعی دیگر از بزرگان نیز فتوا به همین قول داده اند.

دلیل قول اول:

در قتل عمد آنچه ثابت است قصاص است؛ و مراد از سلطان در «جعلنا لولیه سلطاناً» یعنی - علی المشهور - اختیار حق قصاص به ولی دم داده شده است. و در قولی غیر مشهور برخی گفته اند که ولی دم مختار است دیه بگیرد یا قصاص کند و ما قول مشهور را اختیار کردیم که وظیفه ولی دم تنها قصاص است. و حال که جانی فوت شد اموال او مال ورثه است و دلیلی برای برداشتن دیه از اموال ورثه نداریم. لذا اولاً؛ قصاص ثابت نیست چون موضوع متفی است. و ثانیاً دیه ندارد چون تصالح نشده است.

قول دوم: ثبوت دیه:

مرحوم شیخ (۱) در نهاییه فرمود دیه ثابت است. شهید (۲) در مسالک فرمود «ذهب الاكثر» و ابن زهره (۳) ادعای اجماع کرده است.

دلایل قول دوم:

دلیل اول قول دوم: اطلاق سلطنت ولی دم:

گروهی با تمسک به آیه شریفه «فقد جعلنا لولیه سلطاناً» گفته اند سلطان اطلاق دارد و معنایش این است که جانی اگر حیات دارد قصاص میشود. و اگر مرد اما مال دارد؛ نمی توان سلطان را اختصاص به قصاص داد. بلکه اختیار او تام و مطلق است لذا سلطنت او اقتضا می کند حال که طرف مرد دیه بگیرد.

مناقشه در دلیل اول قول دوم:

ص: ۱۱۹

---

۱- (۲) شیخ طوسی، النهایه، ص ۷۳۶، ط قدس محمدی قم.

۲- (۳) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۶۱، ط المعارف الاسلامیه.

۳- (۴) ابن زهره، غنیه النزوع، ص ۴۰۵، ط مؤسسه امام صادق (ع).

گرچه بر سلطنت ولی دم قید نخورده است، اما ظهور در قصاص دارد. و قرینه ظهور هم موجود است زیرا در ادامه آیه شریفه فرمود «فلايسرف في القتل» نباید اسراف در قتل کند و بیش از یک نفر را بکشد. همین یک قرینه است که آن سلطان و اختیار در قتل است لذا از آیه، دیه فهمیده نمی شود. در نتیجه اگر موضوع قصاص از بین رفت و منتفی شد و قصاص نداشت؛ دیه هم ندارد.

دلیل دوم قول دوم: روایت مشهور:

لايبتل دم امرئ مسلم (۱) اگر بگوئیم قصاص منتفی و دیه هم ساقط است پس خون این مسلمان مقتول چه می شود؟ در حالیکه روایت میگوید نباید خون مسلمانی پایمال شود پس حال که جانی مرد باید دیه بگیرند تا خون مسلمان پایمال نشود.

مناقشه در دلیل دوم قول دوم:

روایت مقبوله است که خون مسلمان از بین نمی رود و باید دیه بدهد اما از کجا؟ روایت نمی رساند که از مال قاتل بردارند. بلکه باید از بیت المال بدهند تا خون مسلمان از بین نرود.

بیان یک مؤید بر صحت مناقشه:

در اغلب مواردی که تمسک به این روایت می شود، برای برداشتن دیه از بیت المال است.

دلیل سوم قول دوم:

فرعی داریم که در آن فقهاء بالاتفاق فتوا داده اند که اگر کسی فرضاً دست راست کسی را قطع کرد ولی خودش دست راست ندارد باید دیه بدهد. از این اتفاق فتوی نتیجه میگیریم که هر جا قصاص میسور نشد دیه دارد اینجا هم که قصاص میسور نیست و موضوع منتفی شد، باید دیه بدهد.

ص: ۱۲۰

---

۱- (۵) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۵۰، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ح ۱، ط آل البیت.

اینجا قیاس است و باطل است و در استدلال نمی توانیم به قیاس تمسک کنیم. به علاوه اساساً سقوط دیه و بدهکار نشدن جانی فوت شده مقتضای قاعده است. زیرا قاعده این است که برای دریافت دیه باید تصالح انجام شود.

بررسی دو روایت متعارض:

روایت اول:

مشایخ ثلاث نقل کرده اند (کلینی (۱) در کافی، شیخ (۲) در تهذیب، صدوق (۳) در فقیه): ابی بصیر (۴) قال سألت ابا عبد الله عن رجل قتل رجلاً متعمداً ثم هرب القاتل فلم يقدر عليه قال ان كان له مال اخذت الدية من ماله والا فمن الاقرب فالاقرب اگر مال ندارد عاقله یعنی نزدیکان و خویشان و اگر نداشتند خویشان دورتر. فان لم يكن له قرابه اگر خویشاوند ندارد اداه الامام فانه لا يبطل دم امرئ مسلم و اگر خویشان نزدیک یا دور نداشت دیه از بیت المال پرداخت میشود.

روایت دوم:

ابی نصر بن زنی (۵) عن ابی جعفر فی رجل قتل رجلاً عمداً ثم فرّ فلم يقدر عليه حتى مات. اگر کسی انسانی را عمداً کشت و فرار کرد بعد از فرار فوت شد قال ان كان له مال اخذ منه والا اخذ من الاقرب فالاقرب امام فرمود اگر مالی دارد از مالش دیه بر می دارند و گرنه از خویشان نزدیک و یا دور دیه دریافت میشود.

ص: ۱۲۱

---

۱- (۶) کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۶۵، کتاب الدیات، باب عاقله، ح ۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۷) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۷۰، کتاب الدیات، باب البینات علی القتل، ح ۱۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۸) شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۷، ط جماعه المدرسین.

۴- (۹) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۹۵، کتاب الدیات، ابواب العاقله، باب ۴، ح ۱، ط آل البیت.

۵- (۱۰) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۹۵، کتاب الدیات، ابواب العاقله، باب ۴، ح ۳، ط آل البیت.

هر دو روایت می گویند دیه باید بدهد اما مورد روایت اول در جایی است که فقط فرار کرد ولی روایت دوم در جایی که فرار کرد و مرد.

راه جمع بین دو روایت:

هر دو روایت معتبر است روایت اول موثقه است و در روایت دوم راوی بزنی است و از اصحاب امام رضا است لذا نمی تواند بلاواسطه از ابی جعفر امام باقر(ع) روایت نقل کند پس یا باید بگوییم مرسله و با واسطه است یا اینکه مراد ابی جعفر امام جواد باشد که در این صورت روایت صحیحه است در عین حال می گوییم لطمه به استدلال نمی خورد زیرا مشهور به آن عمل کردند و ضعف سند ینجبر بعمل الاصحاب به علاوه شیخ فرمود یقتضیه مذهبنا که کشف از اجماع می کند. اما در یکی از این دو روایت داشتیم «ثم هرب القاتل فلم یقدر علیه» و دومی می گوید «فر فلم یقدر علیه حتی مات» پس به قرینه قید اضافه در روایت دوم میگوییم فقط در صورتی که قاتل فراری بمیرد، میتوان دیه دریافت کرد و چون قاعده این است که دیه تصالح میخوهد و روایت برخلاف مقتضای قاعده است؛ می بایست بگوییم یقتصر علی موردی که در روایت آمده است عمل شود یعنی اگر فرار کند و بمیرد در اینصورت می توان از مال جانی برداشت.

امام(ره) نیز می فرماید: «نعم لو هرب فلم یقدر علیه حتی مات ففی روایه محمول بها ان کان له مال اخذ منه والا اخذ من الاقرب فالاقرب لکن یقتصر علی مورد» روایت خلاف قاعده و برخلاف موازین قصاص است. لذا یقتصر علی مورد. همین عبارت را محقق(۱) در شرایع دارد. بقیه علماء نیز همین تعبیر را دارند. پس اگر قاتل عمد در وطن و یا در مسافرت مرد، اما فرار نکرد دیه ساقط است اما اگر قتل انجام داد و فرار کرد و مرد یاخذ من ماله از مالش برداشته میشود و اگر ندارد از خویشان او دیه دریافت میشود.

ص: ۱۲۲

Your browser does not support the audio tag.

مسأله ۲۶:

لو ضرب الولی القاتل و ترکه ظنا منه انه مات فبراً فالأشبهه أن يعتبر الضرب، فإن كان ضربه مما يسوغ له القتل والقصاص به لم يقتص من الولی، بل جاز له قتله قصاصاً، وإن كان ضربه مما لا يسوغ القصاص به كأن ضربه بالحجر ونحوه كان للجانی الاقتصاص، ثم للولی أن يقتله قصاصاً أو يتتارکان.

اگر ولی دم پس از استیفای حق قصاص و اطمینان از مردن قاتل و گذشت زمان متوجه شد نیمه جانی در قاتل مانده بود و خود قاتل یا دیگران به معالجه پرداخته و قاتل بهبود یافت اکنون تکلیف چیست؟ آیا ولی دم میتواند مجدداً حکم قصاص را اجراء کند؟

مرحوم محقق (۱) ابتدائاً میگوید قصاص حق ولی دم بود و قصاص محقق نشد الآن حق دارد مجدداً قصاص نماید.

و در ادامه میفرماید قصاص بجای قتل عمد است و چون قاتل در مرحله اول ضرباتی را دریافت کرد اما نمرد لذا ابتدا ضربات وارده بر خود را بر ولی دم قصاص جرح می کند و پس از آن خودش قصاص قتل میشود. مرحوم محقق فرمود: «لو ضرب ولی الدم الجانی قصاصاً و ترکه ظنا انه قتل و كان به رمق فعالج نفسه وبرئ لم یکن للولی القصاص فی النفس حتی یقتص منه الجراحه أو لا و هذه روایه ابان بن عثمان»

اگر ولی دم جانی را قصاص کرد و به خیال اینکه جانی مرده است او را رها کرد اما چون رمقی داشت یا خود معالجه کرد و یا دیگران او را معالجه کردند و زنده ماند در این صورت ولی دم نمیتواند قصاص مجدد کند مگر اینکه ابتدا خود به خاطر ضرباتی که بر قاتل زده بود و او زنده ماند قصاص جرح شود و بعد قاتل را قصاص نفس نماید.

ص: ۱۲۳

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۶، ط استقلال تهران.

دلیل مسأله:

روایت ابان (۱): مشایخ ثلاث نقل کرده اند (وسائل از کلینی (۲) نقل می کند و شیخ در تهذیب (۳) و صدوق در فقیه (۴):  
عن بعض اصحابه عن ابان بن عثمان عن اخبره عن احدهما علیهما السلام قال اتی عمر بن الخطاب برجل قد قتل اخا رجل فدفعه الیه و امره بقتله فضربه الرجل حتی رأى انه قد قتل فحمل الی منزله فوجدوا به رمقا فعالجوه فبرء فلما خرج اخذه اخ

المقتول الاول فقال: انت قاتل اخي ولي ان اقتلك فقال قدقتلتنى مره تنطلق به الى عمر فأمر بقتله فخرج فهو يقول والله قتلتنى مره فمروا على اميرالمؤمنين(ع) فساخبره خبره فقال لاتعجل حتى اخرج اليك فدخل على عمر فقال ليس الحكم فيه هكذا حكم اين ليست كه تو گفتى پس اين ضربات كه به او وارد شده چه مى شود فقال ما هو يا ابا الحسن فقال يقتص هذا من اخي المقتول الاول ما صنع به ثم يقتله بأخيه اين شخص قاتل كه قرار است دوباره قصاص شود اول از برادر مقتول اين ضرباتى را كه به او زده شده قصاص كند بعد برادر مقتول او را بكشد. فنظر الرجل أنه إن اقتص منه أتى على نفسه برادر مقتول كه مى خواست دوباره قصاص نمايد فكر كرد كه اگر به مقدار ضربه اى كه در مرحله اول جهت قصاص بر قاتل زده بود به او بزنند معلوم نيست جان به در برد و اگر اجازه قصاص بدهد خودكشى است فعفا عنه وتاركا لذا قاتل برادرش را عفو كرد و دعوا تمام شد.

ص: ۱۲۴

- 
- ۱- (۲) حر عاملی، وسائل الشيعه، ج ۲۹، ص ۱۲۵، باب ۶۱، ابواب قصاص نفس، ح ۱، ط آل البيت.
  - ۲- (۳) شيخ كلينى، الكافى، ج ۷، ص ۳۶۰، ط اسلاميه تهران.
  - ۳- (۴) شيخ طوسى، تهذيب الاحكام، ج ۱۰، ص ۲۷۸، ح ۱۰۸۷، دارالكتب الاسلاميه تهران.
  - ۴- (۵) شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۷۴، ح ۵۴۰۱، جماعه المدرسين.



ضمن اینکه نمیتوانیم بگوییم کسانی که قاتل را معالجه کردند ضامن هستند و کسی هم چنین چیزی نگفته است.

مناقشه در روایت ابان:

مرحوم محقق در ذیل روایت (۱) می فرماید روایت دو اشکال دارد:

اول: ضعف سند:

ابان بن عثمان است که کشی (۲) می فرماید او از فرقه ناووسیه است که انحراف اعتقادی دارند.

دوم: ارسال روایت:

یعنی روایت ابان از دو جهت مرسله است هم قبل از ابان و هم بعد از آن. پس روایت قابل اعتماد نیست.

رد مناقشه در روایت ابان:

بررسی ضعف سند:

اولاً:

معلوم نیست ابان از ناووسیه باشد بلکه مرحوم محقق اردبیلی (۳) در مجمع الفائده میفرماید «هو من القادسیه» ابان از اهالی قادسیه است که محلی در عراق است و به اشتباه ناووسیه خوانده شد.

ثانیاً:

سلمنا که از ناووسیه باشد گرچه از نظر اعتقادی فاسد است اما ثقه است لذا از چنین روایتی تعبیر به موثقه میشود یعنی راوی دروغگو نیست و امانتدار است.

ثالثاً:

خود کشی در جای دیگر از رجال خود ابان را از اصحاب اجماع قلمداد می کند. لذا ضعف سند مورد پذیرش نیست.

بررسی ارسال سند:

میگوییم مرسله بودن را نمی پذیریم زیرا در نقل کلینی تا ابان ارسال وجود ندارد و در نقل مرحوم شیخ طوسی سند متصل به ابان است و مرحوم صدوق نیز بصورت متصل تا ابان نقل می کنند. پس سند روایت هرچند تا ابان متصل است اما چون بعد از آن مرسله است ارسال روایت مسلم تلقی میشود. لذا چنین حکم مهمی را (که قاتل را تا سرحد مرگ بردند ولی نجات یافت) اگر بخواهند دوباره قصاص کنند با این روایت نمیتوان ثابت کرد. و درست است که مرسله صدوق معتبر است اما در جایی

مرسله صدوق معتبر است که بگوید قال رسول الله يا قال المعصوم و اينجا «عمن أخيره» آمده است یعنی معلوم نیست که چه کسی خیر داده است لذا اعتمادی به آن نیست. در نتیجه از روایت چشم پوشی میکنیم و به مقتضای قاعده عمل می کنیم. و میگوییم حق قصاص دوباره ندارد.

ص: ۱۲۵

---

۱- (۶) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۶، ط استقلال تهران.

۲- (۷) رجال الکشی، ج ۱، ص ۳۵۲، ش ۶۶۰.

۳- (۸) محقق اردبیلی، مجمع الفائده، ج ۹، ص ۳۲۳، جماعه المدرسين.

اقول:

باید تفصیل داد اگر ولی دم با وسیله قصاص نظیر شمشیر و با اجازه شرع اجرای قصاص کرد و به خیال اینکه قاتل مرده است رهایش کرد ولی منتهی به مرگ نشد میتواند مجدد بزند و ضربات قبلی هیچ قصاصی ندارد.

اما اگر ضربه ای که زده برای قصاص نبوده است مثلاً تا او را دید آن قدر کتک زد که گمان برد قاتل مرده است در این صورت اگر منتهی به مرگ شده بود هرچند معصیت کرده که با زجر کشته است اما قصاص محقق بود. اما اگر منتهی به مرگ نشد با توجه به عمل مجرمانه ای که انجام داده است اگر بخواهد مجدداً مستقلاً قصاص کند اول باید به خاطر ضرباتی که بر قاتل وارد کرد قصاص جرح شود؛ و پس از آن اگر خواست قاتل را قصاص نفس کند.

محقق(۱) و نیز صاحب جواهر(۲) و حضرت امام در تحریر نیز همین تفصیل را قائلند.

فردا انشاءالله

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

## کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

حکم اجرای مجدد قصاص در مورد قاتلی که پس از اجرای قصاص زنده بماند.

محل بحث این بود که اگر ولی دم قاتل را تحویل گرفت و قصاص کرد و با گمان به مردن قاتل او را رها کرد، اما چون رمقی در قاتل باقی مانده بود؛ خود قاتل یا دیگران معالجه کردند و قاتل بنده ماند بهبود یافت آیا ولی دم میتواند دو باره قصاص نماید یا خیر؟

ص: ۱۲۶

---

۱- (۹) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۶، ط استقلال تهران.

۲- (۱۰) شیخ جوهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۰، دارالکتب الاسلامیه تهران.

گفتیم محقق(۱) در شرایع ابتدائاً طی فتوایی فرمودند قصاص مجدد جایز نیست مگر اینکه ضرباتی که ولی دم به عنوان قصاص زده بود؛ اگر قابلیت قصاص شدن داشته باشد توسط قاتل قصاص شود. و اگر دیه دارد باید دیه بدهد. و مستند فتوای محقق روایتی از ابان بن عثمان بود که دیروز خواندیم.

و گفتیم روایت دو اشکال دارد:

۱- ضعف سند: که گفتند ابان بن عثمان ناووسیه است. و جواب دادیم اولاً؛ معلوم نیست از ناووسیه باشد بلکه از اهالی قادسیه است و اشتباه در ثبت پیش آمد. ثانیاً؛ بر فرض از فرقه ضاله ناووسیه باشد، فردی موثق است و دروغگو نیست و فساد عقیده موجب ثقه نبودن نیست. از این جهت اشکالی به روایت نیست.

۲- ارسال: روایت مرسله است و بر اساس نقل کلینی (۲) دو ارسال در روایت وجود دارد یکی قبل از ابان و یکی بعد از ابان. اما شیخ در تهذیب (۳) و صدوق در فقیه (۴) این روایت را تا ابان بدون ارسال نقل کرده اند و قبل از ابان مرسل نیست اما بعد از ابان در هر سه کتاب و هر سه نقل ارسال موجود است. و لذا گفتیم چنین حکمی که قصاص دوباره قاتل مشروط به قصاص جرح ولی دم توسط قاتل باشد، با یک روایت مرسله ثابت نمیشود. به همین خاطر محقق در نهایه میفرماید (۵) فالاقرب زیرا نمیتواند به روایت تمسک کند پس باید به مقتضای قاعده باید عمل کرد.

ص: ۱۲۷

---

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۶، ط استقلال تهران.

۲- (۲) شیخ کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۶۰، ط اسلامیة تهران.

۳- (۳) شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۷۸، ح ۱۰۸۷، دارالکتب الاسلامیه تهران.

۴- (۴) شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۴، ح ۵۴۰۱، جماعه المدرسین.

۵- (۵) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۶، ط استقلال تهران.

امام(ره) همان مطلب محقق را قبول کرده است و میفرماید: «فالشبه ان يعتبر الضرب» و صاحب جواهر(۱) بعد از نقل کلام محقق میفرماید: «عند المصنف و عند جمیع من تأخر عنه»

نظر مختار: تفصیل: و ما گفتیم باید تفصیل داد که اگر ضربات وارده از ناحیه ولی دم برای قصاص؛ مما يجوز به القصاص بود؛ یعنی با آلت کند و کارد نبود بلکه با آلتی است که با آن قصاص میشود اما قاتل نمرد. اینجا بدون اینکه قاتل مستحق قصاص ضربات وارده بر خود باشد ولی دم میتواند مجدداً قاتل را قصاص کند. و اگر ضربات وارده بر قاتل از ناحیه ولی دم برای قصاص ممالایجوز باشد مثلاً با شیشه یا شیئی کند و با زجر قاتل را قصاص کرد در این صورت اگر قاتل بمیرد ولی دم گرچه معصیت کرده است اما بابت ضربات وارده بر قاتل مجازات نمیشود و اگر اتفاقاً قاتل زنده ماند در این صورت برای اجرای مجدد قصاص ولی دم باید ابتدا قصاص جرح شود و بعد اگر خواست قاتل را که زنده مانده است دوباره قصاص کند.

امکان استفاده قول به تفصیل از روایت ابان: من المحتمل که این تفصیل از همان روایت ابان استفاده شود زیرا در روایت آمده است اتی عمر بن خطاب برجل قد قتل اخا رجل فدفعه الیه و امره بقتله فضربه الرجل.

قاتلی را به حضور عمر آوردند که شخصی را کشته بود و عمر قاتل را برای قصاص به برادر مقتول تحویل داد و ولی دم ضربه ای به قاتل زد و به گمان اینکه قاتل مرده است او را رها کرد.

ص: ۱۲۸

---

۱- (۶) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۰، دارالکتب الاسلامیه تهران.

ظاهر عبارت «فضربه الرجل» نشان می‌دهد که ولی دم قاتل را آن قدر کتک زد که گمان برد مرده است. و ما در قول تفصیل گفتیم که اگر اجراء قصاص به کیفیتی باشد که لایسوغ به القصاص باید ضربات وارده قصاص شود. اینجا نیز مثل همان تفصیل است «ضربه حتی رأی انه قتل» طبیعی است با کتک قصاص نمی‌گیرند و این فعل نیز لایجوز به الاقتصاص بود پس مورد روایت با یک فرد تفصیل تطبیق دارد لذا روایت مطلق نیست بلکه در مورد ضربه به عنوان قصاص حکم می‌دهد و گرچه نمیتوان هر دو مورد را از اطلاق روایت فهمید. اما روایت حداقل مؤید برای تفصیل است.

مسأله ۲۷: لو قطع یده عفا المقطوع ثم قتله القاطع فللولی القصاص فی النفس، وهل هو بعد رد دیه الید أم یقتص بلا رد؟ الأشبه الثانی، وكذا لو قتل رجل صحیح رجلاً مقطوع الید قتل به، وفي رواية إن قطعت فی جنایه جناها أو قطع یده وأخذت دیتها یرد علیها دیه یده، ویقتلوه، ولو قطعت من غیر جنايته ولا أخذ لها دیه قتلوه بلا غرم، والمسأله مورد إشکال وتردد، والأحوط العمل بها، وكذا الحال فی مسأله أخرى بها روايه، وهي لو قطع كفا بغير أصابع قطعت كفه بعد رد دیه الأصابع، فإنها مشكله أيضاً.

سه فرع در این مسأله ذکر میشود:

فرع اول: کسی دست فردی را قطع کرد آن مقطوع الید هم قصاص نخواست و عفو کرد اما این قاطع که عفو شد بجای اینکه از آن کسی که عفو شد تشکر کند او را کشت. در این صورت اگر ولی مقتول قصاص بخواهد بلاشبهه قصاص جایز است منتهی بحث این است که قاتل دو دست دارد و سالم است و مقتول در موقع کشته شدن فقط یک دست داشت حال که می‌خواهیم قصاص کنیم آیا یک فرد کامل را در مقابل کسی که یک دست نداشته است میتوان بلارد قصاص کرد یا باید دیه یک دست به او بدهیم و بعد قصاص کنیم؟ محقق (۱) فرمود: لو قطع ید انسان فعفا المقطوع عن یده ثم قتله القاطع فللولی القصاص فی النفس لعموم الأدله لکن بعد رد دیه القطع.

ص: ۱۲۹

ملاحظه میفرمایید که انجام قصاص را مشروط به پرداخت دیه یک دست کرد.

صاحب جواهر(۱) می فرماید لانه لا یقتل الکامل کمثل هذا بالناس دلیل کلام محقق این است که مقتول کامل نبوده است.

شهید در مسالک میگوید محل بحث مثل آنجایی است که مردی زن را بکشد قصاص جایز است ولی دم زن قاتل را قصاص می کند اما دیه یک زن نصف دیه مرد است و لذا بعد رد نصف الدیه می تواند مرد قاتل را قصاص کند در اینجا نیز باید دیه دست قطع شده داده شود.

مرحوم شهید به روایت سوره بن کلب(۲) نیز تمسک کرده است که فردا انشاءالله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

### کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۲۳

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

گفتیم در مسأله ۲۷ سه فرع متصور است.

فرع اول:

در فرع اول اشاره کردیم که اگر کسی دست کسی را قطع کند و بعد مقطوع الید قاطع را عفو نماید و از قصاص بگذرد سپس همان قاطع عفو شده بجای تشکر و قدردانی مقطوع الید را بکشد، و ولی دم مقتول بخواهد قاتل را قصاص نماید؛ آیا میتواند قاتل صحیح و کامل دارای دو دست را بجای کسی که فقط یک دست داشت و کشته شد؛ قصاص کند یا باید ابتدا دیه یک دست را به قاتل بدهد و بعد او را قصاص کند؟

و گفتیم اصل قصاص لا شبهه فیه است و اطلاعات ادله قصاص را جایز می دانند اما پرداخت دیه یک دست به قاتل مورد بحث است و در مسأله دو قول است:

ص: ۱۳۰

۱- (۸) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۳۵، دارالکتب الاسلامیه تهران.

۲- (۹) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱، باب ۵۰، ابواب قصاص فی النفس، ح ۱، آل البیت.

قول اول: قصاص بعد از پرداخت دیه یک دست قاتل:

محقق(۱) در شرایع می فرماید «لا یقتص منه الا- بعد رد دیه الید الیه» قصاص جایز است اما باید دیه یک دست را به قاتل

بپردازیم و سپس قصاص کنیم.

دلیل قول اول:

۱- عمل به مقتضای قاعده:

صاحب جواهر (۲) فرمود: «لا یقتص العضو الكامل للنقص - الی أن قال - والاولی الحکومه فی ذلک و ترک القصاص واخذ الارش» کامل در مقابل ناقص قصاص نمی شود مگر بعد از جبران و در اینجا دیه بد باعث جبران است.

شهید در مسالک (۳) با تشبیه محل بحث به قتل مرأه میگوید اگر مردی زنی را بکشد و اولیاء دم مرد بخواهند مرد را در مقابل زن قصاص کنند باید نصف دیه را بپردازند زیرا دیه زن نصف دیه مرد است. در ما نحن فیه نیز اگر بخواهند کامل را در برابر ناقص قصاص کنند باید، با پرداخت دیه به عنوان تفاوت ناقص و کامل نقص موجود جبران شود.

۲- تمسک به روایت:

ص: ۱۳۱

---

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۶، استقلال تهران: «لو قطع ید إنسان فعفا المقطوع، ثم قتله القاطع فللولی القصاص فی النفس بعد رد دیه الید. وكذا لو قتل مقطوع الید، قتل بعد أن یرد علیه دیه یده، إن كان المجنی علیه أخذ دیتها أو قطعت فی قصاص. ولو كانت قطعت من غیر جنایه ولا أخذ لها دیه، قتل القاتل من غیر رد، وهی روایه سوره بن کلب عن أبی عبدالله (ع)»

۲- (۲) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۳۸، دارالکتب الاسلامیه تهران.

۳- (۳) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۴۶، معارف اسلامی قم.



محقق برای اثبات قول اول به یک روایت استدلال کرده است که در ذیل می آید. (۱) «عن سوره بن کلیب، عن ابي عبدالله (ع) قال: سئل عن رجل قتل رجلا عمدا وكان المقتول أقطع اليد اليمنى؟ فقال: إن كانت قطعت يده في جنايه جناها على نفسه أو كان قطع فأخذ يده من الذي قطعها، فإن أراد أولياؤه أن يقتلوا قاتله أدوا إلى أولياء قاتله يده الذي قيد منها إن كان أخذ يده ويقتلوه، وإن شاؤوا طرحوا عنه يده وأخذوا الباقي، قال: وإن كانت يده قطعت في غير جنايه جناها على نفسه ولا أخذ لها يده قتلوا قاتله ولا يغرم شيئا، وإن شاؤوا أخذوا يده كامله، قال: وهكذا وجدناه في كتاب علي (ع)»

سوره بن کلیب عن ابي عبدالله ع قال سئل عن رجل قتل رجلا عمدا و كان المقتول اقطع اليد اليمنى از امام در مورد قصاص مردی که انسان مقطوع الیدی را کشته است پرسیدند. امام (ع) در جواب صوری را برای مسأله طرح کرده و جواب هر یکرا بیان فرمودند.

صورت اول و دوم:

فقال ان كانت قطعت يده في جنايه جناها على نفسه. او كان قطع فأخذ اليه يده من الذي قطعه. ان اراد اوليائه ان يقتل قاتله ادوا الى اولياء قاتله يده الذي قيد منها.

الف:

دست مقتول در مجازات جنایتی که انجام داده بود به عنوان قصاص قطع گردید.

ب:

دست مقتول در زمان حیات قطع گردیده بود و او ديه دست را دریافت کرد.

ص: ۱۳۲

---

۱- (۴) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۱، کتاب القصاص، ابواب قصاص فی النفس، باب ۵۰، ح ۱، ط آل البیت.

در این دو صورت اگر اولیاء دم مقتول مقطوع ید بخواهند قاتل را قصاص کنند باید دیه یک دست قاتل را بپردازند و اگر خواستند قصاص را به دیه مصالحه کنند باید دیه یک دست را کسر کنند و باقی را از قاتل بگیرند.

صورت سوم و چهارم:

و ان کانت یده قطعت فی غیر جنایه جناها علی نفسه ولا اخذ لها دیه؛ قتلوا قاتله ولا یغرم شیئاً و ان شاؤوا اخذوا دیه کامله.

الف:

قطع یدش به خاطر جنایت بر نفس خود نبود.

ب:

در برابر دستی که از او قطع شد دیه دریافت نکرد.

در این دو صورت اولیاء دم مقتول مقطوع ید اگر خواستند قصاص کنند هیچ غرامتی نمیپردازند. و اگر خواستند به دیه مصالحه کنند دیه کامل دریافت میکنند.

قال وهکذا وجدناه فی کتاب علی(ع) امام(ع) در آخر فرمودند حکم همین است که در کتاب حضرت علی(ع) یافتیم.

مناقشه در استدلال به روایت:

ظاهر امر این است که فرضی که فتوای محقق بود خارج از این روایت است. روایت میگوید برای قصاص باید دیه ید بدهیم و بعد قصاص کنیم و در ما نحن فیه در فرض مسأله عفو جانی توسط مجنی علیه مطرح بود. در حالیکه در روایت دو فرض مطرح شد:

۱- با جنایتی که بر نفس خود کرده بود دستش قطع شد.

۲- دیگری دستش را قطع کرد.

فرض ما هیچ یک از این دو مورد نیست و جریان اینکه مقطوع الید با عفوای که انجام داد به ثواب رسید پس نوعی دریافت شیئی است قابل رد است زیرا مربوط قیامت میشود و در دنیا منفعتی به دست نیاورده است. لذا میگوییم فرض ما از مصادیق این روایت نیست. و فرض اول این تفصیل محقق؛ دلیل ندارد.

ص: ۱۳۳

قول دوم: قصاص قاتل بدون رد ديه:

حضرت امام فرمود: وهل هو بعد رد الديه اليد ام يقتل بلا رد؟ الاشبه الثاني.

اشبه دومی است یعنی قاتل بدون دریافت ديه يد قصاص می شود.

دلیل قول دوم: مؤثر نبودن کیفیت در اجرای قصاص: اطلاق آیه:

النفس بالنفس (۱) میگوید؛ اگر یک انسان کشته شد در مقابلش یک انسان کشته میشود و بدیهی است اجزاء و اعضاء مدخلیت ندارد یک نفس در برابر یک نفس است گرچه یکی دو دست و دیگری یک دست داشته باشد یعنی کیفیت نفس دخیل نیست.

بیان یک شاهد:

برای نمونه در قصاص طرف؛ اگر شخصی که دارای دست هنرمند است دست غیر ماهر را قطع کرد قصاص می شود و هیچ کسی بین دست هنرمند و عادی قائل به تفاوت نشد و نگفت و در مورد زن هم که تفاوت دریافت میشود دلیل خاص داریم.

نتیجه:

پس با توجه به اینکه آیه قرآن می گوید الحر بالحر (۲) والنفس بالنفس (۳) این استدلال که لایقتص الکامل للناقص عبارت غلطی است. و به نظر ما نیز قول حق قول حضرت امام است.

دو فرض دیگر انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

**کتاب القصاص ۸۹/۱۲/۲۴**

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

گفتیم در مسأله ۲۷ سه فرع مطرح است.

فرع اول:

مورد بررسی قرار گرفت و بحث آن به تفصیل گذشت.

فرع دوم:

اگر کسی دست یک انسانی را قطع کند بعد فرد دیگری که کامل و دارای دو دست است این شخص مقطوع الید ناقص العضو را بکشد. حال ولی دم بخواهد این انسان صحیح و کامل دارای دو دست را قصاص کند؛ آیا باید دیه یک دست جانی را بدهد؟

ص: ۱۳۴

۱- (۵) مائده (۵): ۴۵.

۲- (۶) بقره (۲): ۱۷۸.

۳- (۷) مائده (۵): ۴۵.

امام (ره) - مثل همان فرع اول - می فرماید «قتل به» شخص قاتل را ولو صحیح و کامل است در مقابل آن شخصی که مقطوع الید بود و کشته شد قصاص می کنیم.

دلیل مسأله:

۱- اطلاق آیات:

«النفس بالنفس» (۱) و «الحر بالحر» (۲) کاری به نقص و کمال ندارد. انسان در مقابل انسان است و فاقد عضو بودن مثل فاقد صفات بودن است. کسی واجد صفات با ارزشی است مثلاً متخصص است طیب، مهندس، مرجع تقلید یا استاد است و کشته شد و قاتل انسان بی سواد است برای قصاص شدن چیزی اضافه نمیدهد بلکه فقط قصاص میشود در اعضاء نیز همین است مقتضای قاعده قصاص این است که یک نفس بدل یک نفس استیفاء می شود.

۲- روایت سوره بن کلیب

(۳) : محقق (۴) در شرایع با استدلال به این روایت - همانند فرع اول - تفصیل میدهند و میگویند اگر دست شخص مقطوع الید در مقابل جنایتی که انجام داده بود قطع شد و قصاص یا دیه گرفت. حال که توسط قاتل کشته شد اگر ولی دم بخواهد قصاص کند باید دیه یک دست را به قاتل بدهد. و اگر یک دست بطور خلقتی مقطوع بود و یا با امر طبیعی یا تصادف قطع شد و یا در برابرش قصاص یا دیه نگرفت قاتل را بلارد قصاص میکنند.

بررسی استدلال:

استدلال محقق به روایت سوره بن کلیب برای اثبات فرع اول از این جهت رد شد که با فرع اول تطبیق نداشت زیرا فرع اول این بود که مقتول قبل از کشته شدن توسط همان قاتل مقطوع ید شده بود، و مجنی علیه مقطوع ید جانی را بخشید اما جانی مجدداً مجنی علیه مقطوع ید را کشت. لذا گفتیم موارد دو گانه روایت شامل فرع اول نیست.

ص: ۱۳۵

١- (١) مائده (٥): ٤٥.

٢- (٢) بقره (٢): ١٧٨.

٣- (٣) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ٢٩، ص ١١١، کتاب القصاص، ابواب قصاص فی النفس، باب ٥٠، ح ١، ط آل البیت.

٤- (٤) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ٤، ص ١٠٠٦، استقلال تهران.

اما فرع دوم با روایت تطبیق دارد پس محقق میتواند به روایت سوره بن کلیب برای اثبات فرع دوم استدلال کند.

مناقشه در استدلال محقق به روایت سوره بن کلیب و رد مناقشه

گفته اند روایت از نظر سند مورد اختلاف است. زیرا بعضی از بزرگان می گویند سوره بن کلیب لم یذکر بمدح ولا ذم و در رجال توثیق نشده است پس اعتمادی به او نیست.

مثلا مرحوم خوئی در شرح عبارت عروه (۱)

(۲) که فرمود: «الظاهر عدم الرد مطلقاً» می فرماید قاتل شخص مقطوع الید را بلارد قصاص می کنیم مطلقاً یعنی چه دیه گرفته باشد یا خیر. در مقابل جنایت باشد یا خیر. و رد معنا ندارد. لان مستند التفصیل روایه سوره زیرا مدرک این تفصیل روایت سوره بن کلیب است و هی ضعیفه سندا لا اعتماد علیها از نظر سند به واسطه سوره ضعیف است و اعتمادی به آن نیست.

ص: ۱۳۶

۱- (۵) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۱۴۳، ط العلمیه: «وذلك لأن مقتضى إطلاق الآية الكریمه والروایات جواز قتله من دون لزوم رد شئ علیه أصلاً وما دل علی التفصیل هو روایه سوره بن کلیب المتقدمه فی المسأله (۲۵) وهی ضعیفه سندا، فلا یمکن الاعتماد علیها.»

۲- (۶) مسأله ۲۵: «وذلك لعدم الدلیل إلا روایه سوره به کلیب عن أبی عبدالله(ع) قال: (سئل عن رجل قتل رجلاً عمداً وكان المقتول أقطع الید الیمنی، فقال: إن كانت قطعت یده فی جنایه جناها علی نفسه أو كان قطع فأخذ یده من الذی قطعها، فإن أراد أولیاءه أن یقتلوه قاتله أدوا إلى أولیاء قاتله یده الی قید منها إن كان أخذ یده ویقتلوه. وإن شاءوا طرحوا عنه یده ید وأخذوا الباقی، قال: وإن كانت یده قطعت فی غیر جنایه جناها علی نفسه ولا أخذ لها یده قتلوا قاتله ولا یغرم شیئاً، وإن شاءوا أخذوا (دیه کامله) ولكنها ضعیفه بسوره بن کلیب، فإنه لم یثبت توثیقه ولا مدحه، فلا یمکن الاعتماد علیها.»

صاحب جواهر<sup>(۱)</sup> میگوید گرچه سوره در رجال توثیق نشده است اما قرائن نشان میدهد که سوره مورد وثوق است؛

نمونه هایی از قرائن:

۱-

سوره بن کلیب، در جای دیگر روایتی دارد که به آن روایت عمل شده است و همین قرینه وثاقت است.

۲-

ابن ادريس که به روایات خبر واحد عمل نمی کند و تنها به قطعیات عمل می کند به این روایت عمل کرده است و همین قرینه است که ابن ادريس سوره بن کلیب را موثق دانسته است.

۳-

شهید در مسالک<sup>(۲)</sup> روایت را به «حسن» تعبیر کرده و پذیرفته است.

با وجود این قرائن روایت مورد وثوق است.

لذا امام(ره) در ابتدای بیان فرع دوم می فرماید «قتل به» قاتل به خاطر کشتن آن مقطوع الید به مقتضای قاعده کشته میشود پس با توجه به روایت می فرماید:<sup>(۳)</sup> «والمساله مورد اشکال و تردد والاحوط العمل بها» احتیاط این است که به روایت عمل شود زیرا اگر این روایت مورد وثوق باشد و امام(ع) این روایت را فرموده باشد به آن عمل میکنیم اما شک داریم که امام فرمود یا نه. لذا اینجا مورد احتیاط است. یعنی باید دیه را به قاتل بدهند و قصاص کنند و این احتیاط مستحبی است زیرا امام ابتدا فتوا دادند و بعد احتیاط کردند.

فرع سوم:

ص: ۱۳۷

۱- (۷) شیخ جواهری، جواهرالکلام، ج ۴۲، ص ۳۳۸، دارالکتب الاسلامیه تهران.

۲- (۸) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۶۵، ط معارف اسلامی قم.

۳- (۹) السید الخمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۴۰، مسأله ۲۷، ط اسماعیلیان.

«لو قطع كفاً بغير اصابع» اگر فردی چهار انگشت دست کسی را عمداً قطع کرد و نفر دوم کف دستی را که انگشت ندارد از میچ قطع کند حال که نفر دوم را می خواهند به عنوان قصاص کف دست جانی را که چهار انگشت دارد قصاص کنند؛ آیا باید دیه اصابع بدهند؟ یا اینکه از باب الکف بالکف بلارد قصاص میشود؟

محقق (۱) در شرایع همان تفصیل مربوط به فرع اول و دوم را مطرح میکند و میگوید اگر برای این چهار انگشت مقطوع قصاص یا دیه گرفته باشد یا در مقابل جنایتی که کرده بود چهار انگشت را به عنوان قصاص داد؛ باید دیه چهار انگشت را به جانی بدهند و دستش را قطع کنند و الا بدون پرداخت دیه انگشتان به جانی دست جانی را از میچ قطع می کنند.

دلیل مسأله:

۱- روایت سوره بن کلیب:

مرحوم محقق همان گونه در فرع اول و دوم عمل کرد. به استناد این روایت قائل به تفصیل شده و فتوا میدهد امام (ره) (۲) نیز همانند نظرش در فرع اول و دوم قائل به احتیاط است و با توجه به روایت سوره بن کلیب، بر اساس فتوای قبلی میفرمایند: کذا الحال فی مسأله اخرى و بها روايه و هي «لو قطع كفاً بغير اصابع قطعت كفه بعد رد ديه الاصابع» فانها مشكله ايضا اینجا هم اشکال دارد. وجه اشکال این است که روایت ضعیف است و نمیتوان به روایت تمسک کرد از این جهت مقتضای قاعده قطع بلارد است. اما به اعتبار روایت می توانیم احتیاط کنیم و بگوییم بعد از رد دیه اصابع؛ جانی را قصاص کنند.

ص: ۱۳۸

۱- (۱۰) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۶، استقلال تهران.

۲- (۱۱) السید الخمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۴۰، مسأله ۲۷، ط اسماعیلیان.



(۱):

«عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن العباس بن الحریش عن أبي جعفر الثاني (ع) قال: قال أبو جعفر الأول (ع) لعبدالله بن عباس (۲): يا ابن عباس أنشدك الله هل في حكم الله تعالى اختلاف؟ قال: فقال: لا، قال: فما ترى في رجل ضرب رجلا أصابعه بالسيف حتى سقطت فذهبت واتي رجل آخر فاطار كف يده فاتي به إليك وأنت قاض كيف أنت صانع؟ قال: أقول لهذا القاطع: أعطه ديه كف وأقول لهذا المقطوع صالحه على ما شئت أو ابعت إليهما ذوى عدل فقال له: جاء الاختلاف في حكم الله ونقضت القول الأول أبي الله أن يحدث في خلقه شئ من الحدود وليس تفسيره في الأرض، اقطع يد قاطع الكف أصلا ثم أعطه ديه الأصابع هذا حكم الله تعالى.»

عن عده من اصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن العباس (يا حسين العباس) بن حریش عن ابى جعفر الثانى ع قال قال ابو جعفر الاول (ع) به عبدالله بن عباس فرمود: يا بن عباس تورا به خدا قسم (۳)؛ بگو آیا حکم الله اختلافی است؟ ابن عباس گفت حکم الله یکی است و اختلافی نیست. امام پرسید؛ اگر کسی چهار انگشت دست کسی را قطع کرد و فرد دومی کف دست همان مقطوع الاصابع را قطع کرد حال که میخواهند شخص دوم که قاطع کف است را قصاص کنند چه فتوا میدهی؟ ابن عباس گفت به شخص جانی که کف دست را قطع کرده است میگوییم ديه کف بده و به کسی که دستش قطع شد میگوییم به هر مقدار که خواستی مصالحه کن.

ص: ۱۳۹

۱- (۱۲) الشيخ الكليني، الكافي، ج ۷، ص ۳۱۷، باب نادر، ح ۱، ط اسلاميه تهران.

۲- (۱۳) ابن عباس عمر طولانی داشت و ده سالگی امام باقر (ع) را دید.

۳- (۱۴) عنوان انشدك الله كناية است که خداوند در رسیدن به حکم الله راهنمایت باشد. ولی این جمله اصطلاح است یعنی تورا به خدا قسم.

ملاحظه می فرمایید با اینکه جرح عمد است اینجا بحث قصاص نکرده است بلکه بحث دیه کرده است با اینکه مقتضای قاعده این است که در جرح عمد حکم به قصاص شود اما حکم به دیه نموده و فتوی به پرداخت تمام دیه دست راست داد و همین خود یک اشکال است. امام باقر(ع) فرمودند جوری قضاوت کردی که اختلاف شد. زیرا گفتی اول دیه بدهد بعد مصالحه کند بعد گفتی ذوی عدل می فرستم اینها همه اختلاف است. و حرف اولت را که گفتی (حکم الله اختلافی نیست) نقض کردی. بعد خود امام باقر(ع) خطاب به عبدالله بن عباس فرمودند حکم الله این است که می گوئیم: اول دست شخص جانی دوم که قاطع کف است را به عنوان قصاص قطع کن و بعد دیه چهار انگشت را بپرداز.

ملاحظه می فرمایید بر اساس روایت حکم به قصاص بعد رد دیه اصابع است. ولی مقتضای قاعده این است که کف بلارد قطع شود.

اکنون ما هستیم و این روایت اگر بخواهیم به روایت عمل کنیم باید بگوییم بعد الرد قصاص شود و اگر به روایت عمل نکنیم مقتضای قاعده الکف بالكف است.

بررسی سندی روایت:

روایت مورد اختلاف است بعضی گفتند به دو جهت ضعیف است؛

جهت اول:

سهل بن زیاد مورد اشکال است.

جهت دوم:

حسین بن عباس بن حریش مورد اشکال است.

اولاً؛

اختلاف است که ابن حریش حسن بن عباس است یا حسین بن عباس.

پس مجهول است.

ص: ۱۴۰

؛ معلوم نیست مشهور به آن عمل کرده باشد تا جابر ضعف سند شود.

زیرا مسالك (۱) می فرماید «عمل بموجبها اكثر الاصحاب كالشيخ (۲) و اتباعه» اما در ادامه میگوید «وردّه ابن ادریس» (۳) در نهایت علامه در مختلف (۴) فرمود: «لابأس بالعمل به.»

به هر حال اختلاف است یکی رد می کند یکی قبول می کند پس معلوم نیست که مشهور به آن عمل کرده باشند تا ضعف سند منجر به عمل اصحاب شود.

امام (ره) در اینجا نیز همان احتیاط را دارد و میفرماید احتیاط اقتضای رد دیه دارد.

بحث در قصاص نفس تمام است و به قصاص طرف می رسیم. تا فرصت بعدی انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

## کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۰۸

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

الباب الثانی فی قصاص الطرف

در کتاب قصاص در دو بخش بحث می شود.

بخش اول: قصاص فی النفس:

اگر انسانی انسان دیگری را کشت و از بین برد ولی دم می تواند جانی را به عنوان قصاص بکشد. در این مورد به طور مفصل بحث شد و دلیل بر اصل قصاص و شرایط قصاص و فروع مترتب مورد بررسی قرار گرفت.

ص: ۱۴۱

۱- (۱۵) شهید ثانی، مسالك الافهام، ج ۱۵، ص ۲۶۶، ط معارف اسلامی قم.

۲- (۱۶) شیخ طوسی، النهایه، ص ۷۷۴، ط قدس محمدی قم.

۳- (۱۷) ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۳، ص ۴۰۴، ط جماعه المدرسین.

۴- (۱۸) علامه حلی، مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۳۹۹، ط جماعه المدرسین: «وفی طریق هذه الروایه سهل بن زیاد. وقول ابن ادریس لا بأس به. وبالجملة فنحن فی هذه المسأله من المتوقفین.»

بخش دوم: قصاص الطرف:

اکنون بحث این است که اگر یک انسان عضوی از اعضاء انسان دیگری را از کار انداخت مثلاً دست یا پای کسی را قطع کرد یا چشم را کور کرد یا گوش را کر کرد یا جرحی بر یکی از اعضاء یک انسان وارد کرد این قصاص طرف (عضو) است. و در مقابل قصاص نفس قرار دارد.

محقق (۱) میفرماید: القسم الثانی القصاص فی الطرف.

علامه (۲) میفرماید: قصاص فی الطرف

بررسی عنوان بحث:

بسیاری از فقهاء عنوان بحث را قصاص «طرف» یا «اطراف» یعنی اعضاء می دانند اما باید گفت این عنوان جامع جمیع مصادیق نیست. زیرا در اینجا بحثهایی داریم که بر آنها عضو بدن صدق نمیکند زیرا مشهور این است که دست و پا و چشم و گوش و بینی و انگشت را عضو می گویند اما بر گرده انسان، پشت انسان، شکم انسان، اطلاق عضو نمی شود اما در بحث قصاص و در صورت ورود جرح بر این قسمتها از بدن قابل قصاص است.

مرحوم صاحب جواهر (۳) برای رفع اشکال بعد از نقل عبارت محقق که فرمود «القصاص فی الطرف» طی توضیحی میفرماید مراد از «طرف» اعضاء مشهوره نیست بلکه معنای عام یعنی ما دون النفس مراد است. قصاصی که کمتر از کشتن است هم اطراف مشهوره را شامل است و هم غیر آن را. وهو مادون النفس جنایتی است که به حد کشتن انسان نمیرسد خواه روی اطراف مشهوره باشد یا روی اطراف غیر مشهوره باشد. امام (ره) برای دوری از اشکال با تعویض عنوان میفرماید: «القسم الثانی فی قصاص ما دون النفس».

ص: ۱۴۲

- 
- ۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۶، ط استقلال تهران.
  - ۲- (۲) علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۶۳۱، ط جماعه المدرسین.
  - ۳- (۳) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

صاحب وسائل در یک بخش روایات را با عنوان قصاص فی النفس (۱) آورده و در بخش دیگر با عنوان قصاص فی الطرف (۲) آورده است اما اشکال وارده بر علامه و محقق بر صاحب وسائل نیز وارد است. و به نظر ما کار امام اولی است که عنوان را عوض کردند و فرمودند قصاص فی ما دون النفس زیرا نیازی نیست عنوانی مطرح کنیم که نیاز به توجیه داشته باشد بلکه عنوانی میگوییم که به تصرف در معنا و بیان مراد نیازی نداشته باشد.

دلیل قصاص در مادون النفس

قرآن:

الف: بالعموم:

آیاتی از قرآن بالعموم بر قصاص طرف دلالت دارد: فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم (۳) کسی که جنایتی وارد کرد شما هم با او مقابله به مثل کنید اگر کسی دست کسی را قطع کرده تجاوز به یک عضو از بدن انسان شد شما هم دستش را قطع کنید و هكذا در دیگر اعضاء. به هر حال آیه به نحو عموم جواز قصاص در همه اعضاء را شامل میشود.

ب: بالخصوص:

آیاتی که بالخصوص بر جواز قصاص بما دون نفس دلالت دارد: وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین والانیف بالانیف والاذن بالاذن السنّ بالسنّ والجروح قصاص (۴) پس اینها اطراف مشهوره هستند اما میتوان برداشت کرد که در هر جرحی قصاص ثابت است.

۲- روایات: در حد تواتر دلالت بر ثبوت قصاص در طرف دارند.

ص: ۱۴۳

---

۱- (۴) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۹، ابواب القصاص فی النفس، آل البیت.

۲- (۵) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۶۳، ابواب قصاص الطرف، آل البیت.

۳- (۶) بقره (۲): ۱۹۴.

۴- (۷) مائده (۵): ۴۵.

الف:

عن اسحاق بن عمار قال سمعت ابا عبدالله ع يقول تقطع يد رجل و رجلاه في القصاص (۱) جایز است دست انسان و دو پای انسان به عنوان قصاص قطع شود.

ب:

عن هشام بن سالم عن زیاد بن سوقه، عن الحكم بن عتيبه، عن أبي جعفر (ع) قال: قلت: ما تقول في العمد والخطأ في القتل والجراحات؟ قال: فقال: ليس الخطأ مثل العمد، العمد فيه القتل، والجراحات فيها القصاص. (۲)

در قطع دست و پا و شکستن دندان و در هر یک اعضاء روایات مفصلی دارد که بعد میخوانیم. و به خوبی ثابت میکند که در اطراف هم قصاص ثابت است یعنی همانگونه که قصاص فی النفس دلیل شرعی دارد در طرف هم دلیل شرعی از قرآن و روایات داریم.

۳- اتفاق و اجماع علماء:

صاحب جواهر (۳) می فرماید و لاخلاف کما لا اشکال فی اصل القصاص فیہ بل الاجماع بقسمیه علیہ هم اجماع محصل و هم منقول در مورد جواز قصاص طرف ثابت است.

در موجب قصاص بحث بعدی انشاء الله. و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

**کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۰۹**

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

موجبات قصاص طرف.

۱- عمدی بودن جنایت:

در بحث قصاص نفس گفتیم شرط اجرای قصاص نفس این است که قتل عمد باشد و اگر غیر عمد باشد قصاص ندارد بلکه دیده دارد.

ص: ۱۴۴

- ۱- (۸) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۷۴، ابواب قصاص الطرف، باب ۱۲، ح ۱، آل البیت.  
۲- (۹) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۷۵، ابواب قصاص الطرف، باب ۱۳، ح ۱، آل البیت.  
۳- (۱۰) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

همین بحث در قصاص طرف نیز مطرح است. لذا میگوییم یکی از موجبات قصاص طرف این است که جنایت عمدی واقع شود و عضوی از بدن کسی را عمداً قطع کنند یا عمداً جرحی وارد کنند در اینجا قصاص مطرح است مثلاً اگر جانی عمداً دست کسی را قطع کند مجنی علیه حق قصاص دارد. یا اگر چاقویی زده و عمداً جرحی وارد کند مجنی علیه حق قصاص دارد. اما اگر جنایت غیر عمدی شد مثلاً میخواست تأدیب کند یا مزاح کند یا نزاعی داشتند میخواست اذیتی وارد کند و در حد ضرب و جرح کتک زد. اما باعث قطع عضو شد. اینجا شبه عمد است و دیه دارد. پس جنایت بر عضو نیز باید عمدی واقع شود تا موجب قصاص شود و اگر غیر عمد شد قصاص ندارد و دیه دارد.

معیار عمدی بودن جنایت:

میزان در عمد بودن جنایت بر مادون نفس همان است که در جنایت بر نفس گفته شد. آنجا گفتیم عمد به این است که یا با آلت قتاله که مما یتلف غالباً باشد بکشد مثلاً اگر با شمشیر به گردن کسی بزند؛ یا با گلوله به مغز کسی بزند معمولاً کشنده و با آلت قتاله است خواه قصد قتل داشته باشد یا نداشته باشد و گرچه فریاد بزند قصد قتل نداشته چون آلت قتاله و مما یقتل غالباً است موجب قصاص است و عمد حساب میشود. و اگر آلت قتاله نباشد مثلاً با چوب یا مشت یا لگد و یا با عصا زد تصادفاً منجر به قتل شد در این صورت اگر قصد قتل داشت و موجب مرگ شد عمد است. اما اگر قصد قتل نداشت و تصادفاً موجب مرگ شد؛ غیر عمد است.

ص: ۱۴۵

عین همین میزان در قصاص ما دون نفس نیز وجود دارد. یعنی یا باید آلت یا فعل انجام شده مما یتلف غالباً باشد گرچه قصد قطع عضو هم نداشته باشد یا اینکه قصد قطع عضو و تلف کردن داشته باشد گرچه آلت مما یتلف غالباً نیست.

۲- عدم تفاوت بین تسبیب و مباشرت:

دومین موجب از موجبات قصاص طرف این است که همانگونه که در قصاص نفس گفتیم وقتی عمد حساب شد تفاوتی نیست که عمل بالمباشره باشد یا بالتسبیب باشد برای مثال اگر با شمشیر یا چاقو یا اسلحه بزند، پا یا دست را قطع کند جنایت عمدی بالمباشره است و قصاص دارد، و اگر ماری را طرف کسی بیندازد و گزیدگی مار موجب قطع پای فرد شود چون سبب قطع را فراهم آورده است جنایت عمدی به عضو است و چون سبب اقوی است موجب قصاص است. وقتی عمدی است و قصد قطع دارد در هر دو صورت- مباشرت و تسبیب- قصاص میشود.

مسأله دوم:

شرایط اجرای قصاص طرف

«یشترط فی جواز الاقتصاص فیه ما یشترط فی الاقتصاص فی النفس من التساوی فی الاسلام والحریه وانتفاء الأبوه وکون الجانی عاقلاً بالغاً، فلا یقتص فی الطرف لمن لا یقتص له فی النفس.»

در قصاص نفس شرایطی گفتیم که در قصاص ما دون نفس (طرف) نیز شرط است؛

شرط اول- تساوی در دین:

در شرط دین ادون نمیتواند از اکمل قصاص بگیرد هرچند که اکمل اگر خواست میتواند از ادون قصاص بگیرد.

برای توضیح بیشتر؛ اگر یک مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد قصاص میشود. و اگر ذمی ذمی دیگر را بکشد قصاص میشود اما اگر یک مسلمان ذمی را بکشد بعلت کشته شدن- مثلاً- یک یهودی مسلمان قصاص نمیشود. در اینجا نیز اگر مسلمانی دست مسلمان دیگری را قطع کند قصاص میشود اما اگر مسلمان دست یک یهودی را قطع کند قصاص نمیشود و باید دیه پردازد. در صورت عکس اگر یک یهودی دست مسلمانی را قطع کند اگر خود مسلمان خواست و اراده کرد میتواند قصاص کند چون مجنی علیه اکمل از جانی است. و میتواند تصمیم به دیه یا قصاص بگیرد.

ص: ۱۴۶



شرط تساوی در دین در قصاص طرف نیز ثابت است.

شرط دوم- تساوی در حریت و عبدیت:

اگر یک حر یک حر دیگر را بکشد قصاص دارد و اگر یک عبد عبدی را بکشد قصاص دارد اما اگر یک حر عبدی را بکشد قصاص ندارد و در صورت عکس اگر عبدی یک حر را بکشد حر چون اکمل است ولی دم حرّ میتواند قصاص کند یا دیه بگیرد عکس آن جایز نیست یعنی اگر یک انسان حر عبدی را کشته است ولی دم عبد گرچه خود حرّ است حق ندارد در مقابل عبد مقتول قاتل حرّ را قصاص کند. زیرا حرّ یا عبد بودن فقط در قاتل و مقتول شرط است.

ان قلت:

چگونه است که اکنون حتی در جمهوری اسلامی شرط عدم جواز قصاص قاتل حرّ در برابر ذمی رعایت نمیشود؟

قلت:

بحث حر و عبد در حال حاضر در جامعه فعلی ما مورد ندارد. اما در بحث مسلمان و ذمی اشکال وارد است امید آنکه روزی رعایت شود. البته تمهیداتی اندیشه شد.

یعنی اگر در تصادفی مسلمان یک ذمی را کشته است اولیاء دم یهودی قصاص میخواهند در حالتی که قصاص جایز نیست. مسلمان برای یهودی قصاص نمیشود. این اشکال وارد است اما تمهیداتی اندیشیدند مثلاً با اینکه دیه یک عبد ۸۰۰ درهم است قصاص را تبدیل به دیه می کنند و از مسلمان دیه کامل - به اندازه دیه یک حرّ - دریافت میشود.

بیان یک نمونه اجرایی از شرط دوم:

آن وقت که ما در دستگاه قضایی بودیم این قضیه پیش آمد و مسلمانی یک یهودی را کشته بود اولیاء دم خیلی سر و صدا کردند و نامه به مجامع بین المللی نوشتند و به بهانه عدم رعایت حقوق انسان با ربط دادن به مسائل حقوق بشر خیلی تبلیغات شد. یادم هست شبی منزل آیت الله گلپایگانی بودیم گفتیم در مورد چنین مسأله ای دارند سم پاشی میکنند گفتم تعبیر کردند که مگر حیوان کشته شده که دیه تعیین می کنید مرحوم آقای گلپایگانی فرمودند حیوان بر او شرافت دارد اگر حیوان بود دیه داشت قیمت حیوان را باید بدهند اما اینجا ارزشی ندارد. لذا در قانون تصریح نشده است. بلکه متن قانون اساسی با ظرافتی از آن گذشته است ولی از نظر شرعی روشن است. که مسلمانی که یهودی را کشته عمد باشد قصاص ثابت نیست البته اگر بخواهند از نظر شرع برای مقتول ذمی دیه بپردازند دیه ذمی ۸۰۰ درهم است. اما اکنون بر اساس حکم ولایی مبلغی به اندازه دیه کامل میپردازند.

پس از بیان شرط تساوی در قصاص نفس اکنون میگوییم در قصاص عضو هم تساوی در حریت و عبدیت شرط است اگر عبد دست یک حر را قطع کند حر میتواند قصاص کند ولی در صورت عکس اگر حرّ حتی عمداً دست عبدی را قطع کند عبد نمیتواند قصاص کند.

شرط سوم- قاتل، پدر مقتول نباشد:

اگر جانی پدر مجنی علیه باشد یعنی پدر فرزند را بکشد پدر قصاص نمیشود. در قصاص طرف نیز اگر پدر دست فرزند را قطع کند فرزند حق قصاص ندارد.

شرط چهارم و پنجم- جانی باید عاقل و بالغ باشد:

اگر بچه ای فردی را بکشد قصاص نمیشود و در قصاص طرف نیز اگر بچه ای چشم کسی را کور کند یا عضوی را قطع کند قصاص ندارد بلکه مجنی علیه باید دیه بگیرد چرا که عمد الصبی خطأ است. در مورد دیوانه هم همینگونه است.

نتیجه:

تمام شرایطی که برای قصاص نفس نقل شد برای قصاص عضو نیز رعایت میشود. چرا؟

دلایل سرایت تمام شرایط قصاص نفس به قصاص طرف:

اطلاق ادله:

الف:

«عن محمد بن قیس، عن أبي جعفر (ع) قال: لا يقاد مسلم بدمي في القتل ولا في الجراحات، ولكن يؤخذ من المسلم جنايته للذمي على قدر ديه الذمي ثمانمائة درهم» (۱) روایتی که میگوید مسلم در مقابل ذمی قصاص نمیشود؛ اطلاق دارد هم قصاص نفس و هم عضو را شامل است.

ص: ۱۴۸

---

۱- (۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۰۸، کتاب القصاص، ابواب قصاص النفس، باب ۴۷، ح ۵ و ص ۱۷۰، ابواب قصاص الطرف، باب ۸، ح ۱، ط آل البیت.

ب:

«عن حمران، عن أحدهما(ع) قال: لا يقاد والد بولده، ويقتل الولد إذا قتل والده عمدا»(۱)

در روایتی که میگوید والد در مقابل ولد قصاص نمیشود، عنوان در مورد قصاص نفس بود ولی اطلاق «لا يقاد» میگوید بین قصاص نفس یا عضو فرقی نیست.

نتیجه:

اطلاقات ادله مطروحه در باب قصاص نفس شامل موارد باب قصاص عضو نیز میشود.

۲- دلیل خاص:

محمد بن قیس(۲) عن ابی جعفر قال لا يقاد مسلم بدمی فی القتل ولا فی الجراحات. در مورد ذمی روایت صحیحی ای داریم که میفرماید قاتل مسلمان برای کشتن یا قطع عضو یک ذمی قصاص نمیشود.

اتفاق اصحاب:

صاحب جواهر(۳) میفرماید: «بلاخلاف بین الاصحاب بل الاجماع بقسمیه علیه» اجماع منقول و محصل داریم که شرایط معتبر در قصاص نفس در قصاص عضو هم ثابت است.

شرط ششم - ذکوریت و انوئیت:

در قصاص نفس گفتیم اگر مردی زنی را کشت ولی دم زن، میتواند مرد را قصاص کند منتهی باید ما به التفاوت بدهد. اکنون در قصاص طرف نیز میگوییم اگر مردی دست زنی را قطع کرد زن میتواند قصاص کند منتهی باید ما به التفاوت بدهد دیه یک دست نصف دیه انسان است. و اگر ولی دم زن بخواهد قصاص کند چون دیه زن نصف دیه مرد است باید نصف دیه یک دست مرد یعنی ربع یک دیه کامل یک مرد بدهد و قصاص کند.

ص: ۱۴۹

۱- (۲) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۷۷، کتاب القصاص، ابواب قصاص النفس، باب ۳۲، ح ۱، ط آل البیت.

۲- (۳) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۰۸، کتاب القصاص، ابواب قصاص النفس، باب ۴۷، ح ۵، آل البیت.

۳- (۴) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۳، ط دارالکتب الاسلامیه: «وهو ما دون النفس وإن لم يتعلق بالأطراف المشهوره من اليد والرجل والأنف وغيرها، كالجرح على البطن والظهر ونحوهما، ولا خلاف كما لا إشكال في أصل القصاص فيه، بل الاجماع بقسمیه علیه، مضافا إلى الكتاب عموما وخصوصا والسنة المتواتره»

ادامه این بحث انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

## کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۱۰

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

بحث اخلاقی:

به مناسبت بحث اخلاقی چهارشنبه ها راجع به آفات لسان و گناهیانی که از زبان صادر میشود صحبت میکردیم و تاکنون تعدادی از آفات بیان شد؛

کذب: گفتیم یکی از گناهان زبان دروغ است و مفصل بحث شد. غیبت. بهتان. تهمت؛ همه اینها بطور مفصل بیان شد. اذاعه سرّ مؤمن: گفتیم افشای سرّ برادر دینی یعنی چیزی از کسی می بیند یا میشنود با این که او در پنهان انجام داده بود؛ در بین جمعیت مطرح میکند و سرّ او را فاش میکنند. این افشای سرّ از گناهان بزرگ است. ایذاء مؤمن: گفتیم رنجاندن مؤمن حتی اگر به نصف کلمه و یک کلمه مطلبی بگوید که باعث آزار برادر دینی و اذیت او بشود حرام است و بحث آن مطرح شد. شتمات: یکی دیگر از آفات زبان و گناهان صادرة از زبان شتمات است.

با عنوان شتمات در اصول کافی بابی دارد به نام «باب الشماتة» (۱).

شمات و سرزنش کردن از گناهیانی است که هم عقوبت دنیوی دارد و هم عقوبت اخروی دارد.

مصادق شتمات:

مصیبت و بلایی به یک انسانی میرسد مثلاً- تصادف میکند و در اثر تصادف مجروح میشود پایش میشکند یا خانواده اش مجروح میشوند یا ماشینش از بین می رود یا فرزندش در حادثه ای تلف میشود داغ بزرگی به او میرسد آفت بزرگی به مالش میرسد دزد میبرد مصیبتی وارد میشود در این شرایط اگر کسی که میشنود بگوید این نتیجه عمل خود اوست چون انسان بد اخلاق و بد رفتاری است افعالش خوب نیست حشش است که خدا اینگونه با او معامله کند. این عمل شتمات و سرزنش کردن است. اینکه دیگران منشأ حوادث مربوط به یک شخص را سوء افعال و اعمال خود آن شخص بدانند، مثلاً بگوید به او گفتم به عقوبت می رسی گوش نکرد حال خدا بر سرش آورد، این شتمات است. و معمولاً شتمات همراه با یک خوشحالی است که شخص با خرسندی اذعان می کند.

۱- (۱) شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

دلیل مبتلا شدن انسان به صفت بد شماتت گری:

دلیل این خرسندی، عداوت یا حسادت است. با او دشمنی دارد و لذا وقتی مصیبت وارد میشود شماتت می کند یا حسود است انسانی است که از نعمتی که خدا به طرف داده است ناراحت میشود و بر اثر حسادت شماتت میکند.

مرحوم محدث نراقی در جامع السعادات (۱) اینگونه تعبیر میکنند «والتجربه والاخبار شاهدان علی أن کل من شمت بمسلم فی مصیبه لم یخرج من الدنيا حتی یتلی بمثلها و شمت به غیره فیها» خیلی عقوبت سختی است مرحوم نراقی میگوید تجربه شده و دیدیم و روایت هم داریم اگر کسی به خاطر بلایی که بر دیگران نازل شد آنان را شماتت کند همان بلا بر سر خودش می آید و دیگری او را شماتت میکند. مرحوم نراقی سپس دو روایت نقل می کند؛

-۱

قال الصادق (ع) لا تبدی الشماتة لأخیک فیرحمه الله ویحلها بک (۲)

(۳) هیچ وقت شماتت را اظهار نکن و برادر مؤمن را سرزنش نکن زیرا اگر چنین کنی خداوند رحمتش را بر او نازل میکند و همان مصیبت را به تو وارد می نماید.

-۲

قال الصادق (ع) من شمت بمصیبه نزلت بأخیه لم یخرج من الدنيا حتی یفتن (۴)

(۵) کسی که در مورد مصیبت وارده بر برادر دینی او را شماتت کند از دنیا خارج نمیشود مگر اینکه خودش به آن مصیبت گرفتار شود.

ص: ۱۵۱

---

۱- (۲) محمد مهدی النراقی، جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۱۷، ط دارالنعمان.

۲- (۳) محمد مهدی النراقی، جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۱۷، ط دارالنعمان.

۳- (۴) شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۵) محمد مهدی النراقی، جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۱۷، ط دارالنعمان.

۵- (۶) شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

در توضیح بیشتر می‌گوییم وقتی مصیبتی به انسان وارد می‌شود از دو حال خارج نیست:

-۱

کفاره گناهان اوست کسی گناهانی مرتکب شده خداوند او را به مصیبت مبتلی می‌کند که کفاره گناهان شود و این لطف الهی است زیرا اگر به این مصیبت مبتلا نشود عقوبت این مصیبت به قیامت می‌افتد. یعنی سختی‌های سكرات مرگ و یا عالم برزخ و آتش برزخ و عذاب آن عالم و بعد جهنم نتیجه گناه است. اگر کسی به مصیبتی گرفتار شود و در همین دنیا قدری سختی بکشد بهتر است تا اینکه دچار آتش جهنم شود مثلاً اگر دچار بیماری طولانی می‌شود و گناهان او پاک می‌شود و پاک از دنیا می‌رود. اتفاقاً خیلی‌ها خوشحال هستند که در این دنیا مریض شوند تا گناهان آنها پاک شود و آن طرف با مشکل مواجه نشوند.

-۲

باعث ترفیع مقام می‌شود درجه اش بالا می‌رود صبر در مصیبت اجر او را در قیامت در نزد خدا زیاد می‌کند «انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب»<sup>(۱)</sup> پاداش بی حساب به آنها می‌دهند. پس بلای این دنیا معلوم نیست در اثر بدی اعمال باشد بلکه چون انسان خوبی است خدا دوستش دارد می‌خواهد کفاره گناهان باشد یا مقامش بالا رود شاهد آن این است که البلاء للولاء بلاء برای دوستان خدا است. حضرت ابراهیم(ع) اینگونه بود که اگر روزی برایش مشکلی پیش نمی‌آمد میگفت خدایا من چه کردم که بلایی برام پیش نیامد دنیا دار بلاء و گرفتاری برای مؤمن است و موجب بالا رفتن درجه اش می‌شود.

ص: ۱۵۲

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می‌دهند

البلاء للأنبياء ثم الأولياء ثم الأمثل فالأمثل (۱) اعظم بلاءها برای انبياء الهی است که مقامی بالا نزد خدا دارند و بعد برای اولیاء و بعد برای هر که مقرب تر است بلا بیشتر می‌دهند.

بحث فقهی:

در بحث قصاص اطراف پس از بیان دلیل قصاص طرف، و نیز بیان موجبات قصاص طرف به بیان شرائط قصاص طرف پرداختیم و در بیان شرط ششم گفتیم ذکوریت و انوئیت شرط نیست اکنون ادامه همان شرط ششم مورد بحث است.

مسأله ۳:

لايشترط التساوى فى الذكوره والانوثة فيقتص فيه للرجل من الرجل ومن المرأة من غير أخذ الفضل، ويقتص للمرأة من المرأة ومن الرجل لكن بعد رد التفاوت فيما بلغ الثلث كما مر.

در اجرای قصاص طرف تساوی در مذکر یا مؤنث بودن شرط نیست یعنی مرد اگر زن را کشت قصاص میشود و بالعکس فرقی ندارد که زن باشد یا مرد قرآن می فرماید النفس بالنفس (۲) خواه مرد باشد و خواه زن.

ص: ۱۵۳

۱- (۸) شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ۲۲۵۲، ح ۴، دارالکتب الاسلامیه: «عن فضیل بن یسار، عن أبی جعفر (ع) قال: أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الأوصياء ثم الأمثل فالأمثل.» و ص ۲۵۹، ح ۲۹، ط دارالکتب الاسلامیه: «عن سماعه، عن أبی عبد الله (ع) قال: إن فى كتاب على (ع) أن أشد الناس بلاء النبيون، ثم الوصيون، ثم الأمثل فالأمثل، وإنما يبتلى المؤمن على قدر أعماله الحسنه، فمن صح دينه وحسن عمله اشتد بلاؤه، وذلك أن الله عز وجل لم يجعل الدنيا ثواباً لمؤمن ولا عقوبه لكافر، ومن سخف دينه وضعف عمله قل بلاؤه، وإن البلاء أسرع إلى المؤمن التقى من المطر إلى قرار الأرض»

۲- (۹) مائده (۵): ۴۵.

در قصاص نفس گفتیم شرط نیست بلکه مرد در مقابل زن و بالعکس قصاص میشود.

در اعضاء هم میگوییم اگر مردی دست مردی را قطع کرد قصاص میشود یا مردی دست زنی را قطع کرد قصاص میشود و زن میتواند به عنوان قصاص دست مرد جانی را قطع کند منتهی تفاضل قیمت باید بدهد.

در قصاص نفس اگر مردی زنی را کشت اولیاء مرأه میتوانند قصاص کنند اما در مقابل یک زن که دیه او نصف دیه مرد است میخواهند یک نفس که دیه کامل دارد را استیفاء کنند و چون دو برابر حق آنهاست باید نصف دیه مرد را پردازند و قصاص کنند. در قصاص طرف نیز زن می تواند تقاضای قصاص کند و دست مرد را قطع کند اما دیه یک دست مرد به اندازه نصف دیه کامل یعنی ۵۰۰ مثقال طلا است و دیه دست زن ۲۵۰ مثقال است در مقابل یک دست ۲۵۰ دیناری میخواهد دست ۵۰۰ دیناری را قصاص کند پس باید ۲۵۰ دینار بدهد. البته در صورت عکس اگر زنی دست مردی را قطع کرد این مرد میتواند دست زن را قطع کند اما حق ندارد تفاضل بگیرد یعنی نمیتواند بگوید یک دست ۵۰۰ دیناری قطع شده است در مقابل میخواهد دستی را قصاص کند که ۲۵۰ مثقال طلا ارزش دارد پس تفاضل میگیرم. در قصاص نفس هم گفتیم زن در مقابل مرد قصاص میشود اما به دلیل اینکه روایت فرمود لایجنی الجانی اکثر من نفسه (۱) بیش از نفس خودش جنایت نکرده که بگوییم هم قصاص می کنیم و هم نصف دیه از زن میگیریم. اگر بخواهد دیه بگیرد دیه یک دست کامل مرد میگیرد اما اگر بخواهد قصاص کند همان دست زن را قصاص می کند و چیزی نمیگیرد.

ص: ۱۵۴

---

۱- (۱۰) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۸۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۳۳، ح ۱۰، ط آل البیت.



تبصره: تساوی دیه زن و مرد تا ثلث:

قبلاً گذشت که زن و مرد در دیه تا ثلث دیه مرد، مساوی هستند و مرد دو برابر زن نیست مثلاً در قصاص طرف اگر مرد یک انگشت زن را قطع کند ۱۰ شتر دیه دارد و اگر دو انگشت قطع شد ۲۰ شتر و اگر سه انگشت قطع شد ۳۰ شتر و اگر چهار انگشت قطع شد طبق معمول باید ۴۰ شتر شود اما چون ۴۰ شتر بیشتر از یک ثلث ۱۰۰ شتر است تبدیل به نصف میشود یعنی اگر چهار انگشت قطع شد ۲۰ شتر دیه دارد.

دلیل مسأله: روایت:

ابان بن تغلب (۱) از امام صادق پرسید اگر سه انگشت زن را قطع کرد چقدر دیه دارد فرمود سی شتر پرسید اگر چهار انگشت قطع شود چندتا فرمود بیست تا ابان گفت سبحان الله ما در کوفه بودیم این قضیه به ما رسید ما گفتیم هذا حکم الشیطان این حکم الهی نیست اگر سه انگشت را قطع کرده است سی تا ولی چهارتا انگشت بیست تا؟ حضرت فرمود «وه یا ابان اسکت هذا حکم الله» حکم خدا و رسول خدا این است و جهت آن این است که دیه زن و مرد تا ثلث مساوی است و اگر مازاد بر آن شود زن نصف مرد میشود. بنابراین در مورد دیه، زن و مرد تا ثلث مساوی هستند زن اگر انگشت مرد را قطع کند مثل مردی است که انگشت او را قطع کند مساوی است به ثلث که رسید نصف دیه مرد میشود در قصاص هم تا ثلث مساوی هستند اگر مرد جنایتی بر زن وارد کند که دیه به حد ثلث دیه کامل نمیرسد مساوی با مرد باید دیه بدهد ولو زن است مساوی است به ثلث که رسید و تجاوز کرد زن نصف میشود.

ص: ۱۵۵

---

۱- (۱۱) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۵۲، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب ۴۴، ح ۱، آل البیت: «عن أبان بن تغلب قال: قلت لأبي عبد الله (ع): ما تقول في رجل قطع إصبعاً من أصابع المرأة، كم فيها؟ قال: عشرة من الإبل، قلت: قطع اثنتين؟ قال: عشرون، قلت: قطع ثلاثاً؟ قال: ثلاثون، قلت: قطع أربعاً؟ قال: عشرون قلت: سبحان الله يقطع ثلاثاً فيكون عليه ثلاثون، ويقطع أربعاً فيكون عليه عشرون؟! إن هذا كان يبلغنا ونحن بالعراق فنبأ ممن قاله ونقول: الذي جاء به شیطان، فقال: مهلا يا أبان هذا حکم رسول الله (ص)، إن المرأة تعاقل الرجل إلى ثلث الديه، فإذا بلغت الثلث رجعت إلى النصف، يا أبان انك أخذتني بالقياس، والسنة إذا قيست محق الدين.»

حکم دیه در جنایت به اندازه ثلث:

مادون ثلث مساوی است از ثلث که تجاوز کند نصف است اکنون پرسش این است که خود ثلث چگونه است؟ اگر جنایتی است که دیه آن ثلث دیه است نه کمتر نه بیشتر تکلیف چیست؟ مسأله اختلافی است. مرحوم امام فرمودند در رأس ثلث هم دیه نصف میشود.

پس زن و مرد در دیه اعضاء تا ثلث مساوی هستند از ثلث به بالا زن نصف میشود. اگر مردی جنایتی عمدی نسبت به زن وارد کرد و باید دیه بدهد دیه او تا ثلث نرسیده و نیز خود ثلث مساوی است و ثلث به بالا نصف است. ذکورت و انوئت شرط نیست منتهی در برخی موارد تفاضل دیه مطرح است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

### کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۱۴

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

قصاص ما دون نفس

قسم اول- قصاص نفس- مفصل گذشت. در قسم دوم که قصاص عضو یا قصاص طرف یا قصاص مادون نفس نام داشت (۱) بحث می‌کردیم. بحث از ادله و موجبات گذشت و در مورد شرایط قصاص طرف نیز همه شرایط مشترک با قصاص نفس را بیان کردیم و اکنون؛ در

ص: ۱۵۶

۱- (۱) معمولاً علماء «قصاص طرف» می‌گویند مرحوم امام می‌فرماید «قصاص ما دون نفس» که گفتیم به نظر ما نیز اولی همین تعبیر است زیرا ما برخی از موارد قصاص را مطرح می‌کنیم که صدق قصاص طرف بر آن نمیشود مثلاً جنایت بر شکم یا گرده انسان که صدق عضو نمیکند و قصاص آن هم قصاص عضو نیست اما قصاص مادون نفس صادق است. از کشتن پایین تر است.

بحث امروز:

شرایط اختصاصی قصاص مادون نفس:

علاوه بر شرایطی که از قبل گفتیم در قصاص نفس معتبر است و در اینجا نیز معتبر است؛ (۱) شرایط خاصه قصاص طرف، مورد بحث قرار می‌گیرد.

تساوی در سلامت عضو از شلل در قصاص طرف سه شرط اختصاصی وجود دارد که یکی هم اکنون مورد بحث است و به موقع دو شرط بعدی در ادامه مورد بحث قرار میگیرد و خلاصه آن دو شرط به صورت ذیل است:

(۲)

(۳):

در قصاص نفس تساوی در سلامت مطرح نبود بلکه اگر انسان سالم یک بیمار در حال مرگ را بکشد به مصداق النفس بالنفس قصاص میشود اما در قصاص طرف اگر انسانی دست از کار افتاده کسی را که مشلول یا شلاء یا اشل نام دارد یا پای اعرج یا عرجاء کسی را قطع کرد. چون تساوی در سلامت شرط است دست صحیح جانی در مقابل دست شل مجنی علیه قطع نمیشود.

ص: ۱۵۷

- 
- ۱- (۲) شش مورد ذیل به عنوان شرائط اجرای قصاص مادون نفس مطرح است که با شرائط قصاص نفس نیز مشترک است:
    - ۱- تساوی در دین. ۲- تساوی در حرّیت و عبدیت. ۳- عدم ابوت قاتل. ۴ و ۵- بلوغ و عقل جانی. ۶- ذکوریت و انوئیت.
  - ۲- (۳) تساوی در محل: اگر دست راست کسی را قطع کرد دست راست او قصاص میشود و در همان محل ارتکاب جنایت قصاص اجراء میشود. راست و چپ بودن انگشت وسط، کوچک یا بزرگ بودن گوش یا چشم چپ و راست بودن معتبر است در حالیکه در قصاص نفس این جهت نبود.
  - ۳- (۴) تساوی در اصالت و زیادت: این عضو گاهی اصلی است گاهی زائد است دستی زائد دارد که اگر قطع شود در مقابل دست اصلی قطع نمیشود. گاهی یک انگشت اضافه دارد که اگر قطع کرد در مقابلش انگشت صحیح قطع نمیشود.

اما عکس آن صادق است مثل اینکه یک انسان دارای دست شل دست صحیح انسانی را قطع کند در این صورت دست شل در مقابل صحیح ارزش کمتری دارد اما صاحب دست صحیح قطع شده، اگر خواست میتواند از حق خود تنزل کند و به اخفض راضی و دست شل را که دیه اش نصف دیه دست سالم است قصاص کند.

معیار در صدق سلامت عضو: برای احراز شرط سلامت در قصاص طرف معیار سلامت یک عضو؛ عدم از کار افتادگی است یعنی دست یا پا شل نباشد یا چشم کور نباشد و گرنه بیماری هایی نظیر برص و غیره مصداق عدم سلامت نیست.

دلیل:

۱- اجماع

(۱):

صاحب جواهر (۲) میفرماید: «بلاخلاف اجده فیه» این مسأله مشهور بین علماء است بلکه در بعض کتب مثل مبسوط (۳) و خلاف (۴) ادعای اجماع شده است که دست صحیح را در مقابل ید شلاء قطع نمیکنند. و از نظر فتاوا شهرت قطعی است.

ص: ۱۵۸

۱- (۵) گفتنی است همواره مورد اشاره قرار گرفت که در استدلالها «اجماع» دلیل قطعی نیست.

۲- (۶) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۷) شیخ طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۸۴، المكتبه المرتضویه: «إذا قطع ید رجل فیها ثلاث أصابع سلیمه وإصبعان شلاوان، وید القاطع لا شلل بها، فلا قود علی القاطع، لأننا نعتبر التكافؤ فی الأطراف، والشلاء لا تكافی الصحیحه، فإذا ثبت أنه لا قود علیه، فإن رضی الجانی أن یقطع یده بتلك الید لم یجز قطعها بها، لأن القود إذا لم یجب فی الأصل لم یجز استیفاءه بالبدل، كالحر إذا قتل عبدا ثم قال القاتل قد رضیت أن یقتلنی السید به لم یجز قتله، وللمجنی علیه القصاص فی الأصابع الثلاث السلیمه، وهو بالخیار بین العفو والاستیفاء.»

۴- (۸) شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۲۰۱، جماعه المدرسین: «مسأله ۷۱: الید الشلاء والإصبع الشلاء فیها ثلث دیه الید الصحیحه، وثلث الإصبع الصحیحه.»

## ۲- آیات قرآن:

الف: اعتبار مثلث:

فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم (۱) اگر کسی نسبت به شما جنایتی انجام داد شما هم مانند همان جنایت را انجام بدهید یعنی مثلث معتبر است. البته کلمه «فاعتدوا» و «اعتدی» در جمله فاعتدوا بمثل ما اعتدى عليكم به معنای تجاوز و جنایت نیست بلکه عملی مشروع است اما به قرینه کلمه اولی که اعتدی و تجاوز بود برای مقابله با تجاوز هم از همان ماده استعمال کرده است. آیه می فرماید در ید مثلث شرط است. اما اگر دست شل کسی را قطع کرد در مقابلش بخواهند دست صحیح را قصاص کنند اعتداء به مثل نیست.

ب:

وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم (۲) اگر خواستید مجازات کنید به مانند همان جنایت انجام شده مجازات و مقابله به مثل کنید.

و بین ید شلاء و ید صحیحه مثلث نیست در مقابل ید شلاء که از کار افتاده است ید صحیحه که کار میکند قصاص نمی شود. پس باید برگردیم به دیه.

۳- روایات:

الف:

سلیمان بن خالد (۳) عن ابی عبدالله (ع) فی رجل قطع ید رجل شلاء (۴) قال: علیه ثلث الدیه. سؤال اطلاق دارد مییرسد مردی دست شل انسانی را قطع کرد خواه عمداً باشد یا خطائی. و امام هم تفصیل نداد. پس روایت دلیل است اگر انسان دارای دست صحیح، عمداً یا خطاً دست شل انسان دیگر را قطع کند قصاص ندارد و باید دیه پردازد.

ص: ۱۵۹

۱- (۹) بقره (۲): ۱۹۴.

۲- (۱۰) نحل (۱۶): ۱۲۶.

۳- (۱۱) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۳۲، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب ۲۸، ح ۱، آل البیت.

۴- (۱۲) صفت ید است.

ب:

عن الحسن بن صالح (۱) قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن عبد قطع يد رجل حر وله ثلاث أصابع من يده شلل، فقال: وما قيمة العبد؟ قلت: اجعلها ما شئت، قال: إن كانت قيمة العبد أكثر من ديه الإصبعين الصحيحتين والثلاث الأصابع الشلل الذي قطعت يده على مولى العبد ما فضل من القيمة وأخذ العبد، وإن شاء أخذ قيمة الإصبعين الصحيحتين والثلاث أصابع الشلل، قلت، وكم قيمة الإصبعين الصحيحتين مع الكف والثلاث الأصابع الشلل؟ قال: قيمة الإصبعين الصحيحتين مع الكف ألفا درهم، وقيمة الثلاث أصابع الشلل مع الكف ألف درهم لأنها على الثلث من ديه الصحاح، قال: وإن كانت قيمة العبد أقل من ديه الإصبعين الصحيحتين والثلاث الأصابع الشلل دفع العبد إلى الذي قطعت يده أو يفتديه مولاه ويأخذ العبد.

حسن بن صالح میگوید از امام صادق پرسیدم اگر عبدی یک دست حزی را که سه انگشت آن حر شل بود و حرکت نمی کرد و دو انگشت سالم داشت قطع کرد؛ حکم چیست؟

امام پرسید قیمت عبد چقدر است؟ راوی گویا نمیدانست و لذا گفت هر چه خواستی قیمت بگذارد امام حکم را دو قسمت کرد:

قسم اول:

اگر قیمت عبد بیش از ديه دست صحيح است که دو انگشت سالم و سه انگشت شل دارد انسانی که دستش قطع شد باید مازاد قیمت عبد را به مولی عبد بدهد و عبد را مالک شود و یا میتواند ديه دست بگیرد. راوی میگوید پرسیدم قیمت دو انگشت سالم با کف و نیز قیمت سه انگشت شل چقدر است؟ امام فرمود هر انگشتی عشر ديه دارد ديه انسان ده هزار درهم است و یک انگشت هزار درهم است (کل ديه صد شتر و عشر ديه ده شتر) دو انگشت صحيح داشت پس دو هزار درهم است. و قيمه الثلاث اصابع الشلل مع الكف الف درهم هر انگشت صحيح هزار درهم ديه داشت و هر انگشت شل ثلث ديه انگشت صحيح دارد سه انگشت صحيح سه هزار درهم پس سه انگشت شل هزار درهم است مجموع دو انگشت صحيح و سه انگشت شل و کف سه هزار درهم است. اگر قیمت عبد بیش از این بود مجنی علیه باید مازاد را بدهد و عبد را مالک شود یا اینکه سه هزار درهم را به عنوان ديه بگیرد.

ص: ۱۶۰

قسم دوم:

قیمت عبد کمتر از دیه انگشتان است کمتر از سه هزار درهم است اینجا چیزی نمی دهد اگر بخواهد دیه میگرد یا اینکه عبد را تصرف میکند یا مولی عبد دیه را بدهد و عبد را خودش بگیرد.

کیفیت استدلال به روایت:

در هر دو فرض که قیمت بیشتر یا کمتر از جنایت باشد امام حکم به قصاص نکرده و نفرموده است کسی که دستش قطع شد میتواند قصاص کند با اینکه حر می تواند عبد را قصاص کند- گرچه بالعکس آن ممنوع است- پس معلوم میشود بین انگشت شل و انگشت صحیح قصاص نیست لذا امام نفرمود که حر میتواند انگشت عبد را قطع کند.

نتیجه:

علاوه بر اینکه روایت؛ تساوی در سلامت را شرط دانسته است امام(ع) کیفیت اجراء را مطرح کردند که قیمت عبد اگر بیشتر است تفاضل بدهد و عبد را تصرف کند و اگر کمتر است دیه دست را بگیرد. این روایت دلیل است که در صورت عدم تساوی اینجا ثابت نیست.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

**کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۱۵**

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

شرطیت تساوی

در بحث دیروز صورت مسأله این بود که اگر انسان دارای دست سالم، دست شل یک انسان را قطع کند، آیا میتوان در برابر دست شل مجنی علیه؛ دست سالم جانی را قطع کرد؟ گفتیم مسأله اختلافی است و دو قول وجود دارد.

دیروز قول اول را مورد بررسی قرار دادیم. قائلین به قول اول گفته اند در قصاص طرف تساوی در سلامت عضو شرط است و لذا اگر صاحب دست سالم دست شل یک انسان را قطع کند قصاص نمیشود. قول اول دلائلی داشت که مفصل مورد بررسی قرار گرفت.

ص: ۱۶۱

قول دوم: عدم شرطیت تساوی دو عضو در قصاص طرف:

طرفداران قول دوم به جای ارائه ادله برای اثبات ادعای خود، به مناقشه در ادله قول اول پرداختند.

۱- آیه اعتداء

(۱) و آیه عقوبت

(۲):

قائلین به شرطیت تساوی گفته اند آیه میگوید در قصاص مثلث معتبر است و ید شلاء مثل ید صحیح نیست پس ید صحیح را نمیتوان در برابر ید شلاء به عنوان قصاص، قطع کرد.

مناقشه در استدلال به آیه اعتداء و عقوبت:

طرفداران قول دوم گفته اند آیه اعتداء و عقوبت، مخصص آیه «والجروح قصاص» (۳) نیست. زیرا آیه در مقام بیان مثلث در کیفیت نیست بلکه مثلث در اصل اعتداء مورد توجه است. «من اعتدی علیکم» میگوید؛ اگر کسی تجاوزی انجام داد شما هم مقابله به مثل کنید یعنی به او اعتداء کنید و نیز «إن عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم» میگوید همانگونه که او شما را عقاب کرد شما نیز میتوانید او را عقاب کنید. اما نمیگوید اگر به شما فحاشی کرد مجازید به او فحاشی کنید یا اگر مالت را دزدید حق داری مالش را بدزدی. بلکه اصل تجاوز او را میتوانی پاسخ دهی و پاسخ به تناسب است گاهی قصاص است و گاهی تعزیر است و گاهی حد و دیگر اقدامات است. و اگر آیه دلالتی بر کیفیت داشته باشد باید دائم استثناء بزنیم و تخصیص اکثر لازم می آید. زیرا مواردی که مثلث در کیفیت معتبر نباشد فراوان است. لذا طبق اطلاق والجروح قصاص که مخصص نداشت دست صحیح در مقابل دست شل قصاص میشود.

۲- روایات:

الف: روایت سلیمان بن خالد

(۴):

« سلیمان بن خالد عن ابی عبدالله (ع) فی رجل قطع ید رجل شلاء قال: علیه ثلث الدیه.»

قائلین به شرطیت تساوی در سلامت عضو در قصاص طرف با استدلال به روایت سلیمان بن خالد که از امام پرسید حکم کسی که دست شلاء یک انسان را قطع کند چیست؟ و امام فرمود علیه ثلث الدیه؛ گفته اند: با اینکه سؤال اطلاق داشت و عمد و غیر عمد را شامل میشد؛ امام استفسال نکرد و خود نیز تفصیل نداد بلکه فرمود دیه پردازید پس قصاص نیست چون شرط سلامت را ندارد و نمیتوان دست صحیح را در مقابل دست شل قطع کرد.

مناقشه در استدلال به روایت سلیمان بن خالد:



گفته اند از کجا میگویند روایت اطلاق دارد؟ بلکه روایت از ابتدا در مقام بیان دیه دست شلاء است و فرمود دیه يد شلاء ثلث دیه است. روایت نفيًا و اثباتًا متعرض قصاص نیست بلکه در مقام بیان دیه يد شلاء است.

نظایر این موارد بسیار است که امام حکم مقدار دیه را بیان کرده اند در حالیکه بالاتفاق اگر بنا بر دیه نباشد قصاص دارد که دو نمونه از آن در ذیل می آید.

الف:

عن محمد بن عبد الرحمن العزمي (٥)، عن أبيه عبد الرحمن، عن جعفر (ع)، عن أبيه (ع) أنه جعل في السن السوداء ثلث ديتها، وفي اليد الشلاء ثلث ديتها، وفي العين القائمة إذا طمست ثلث ديتها، وفي شحمه الأذن ثلث ديتها، وفي الرجل العرجاء ثلث ديتها، وفي خشاش الانف في كل واحد ثلث الدية.

عرزمی از حضرت امام صادق (ع) نقل کرد که فرمود پدرم امام باقر (ع) فرمود دیه دندانی که سیاه و فاسد شده است و دست شل و نیز چشمی که نورش از بین رفته باشد و نیز پای لنگ و نیز هر پره بینی، به اندازه یک سوم دیه عضو سالم است. اگر کسی دندان سیاه انسانی را بشکند نمیتوان دندان صحیح او را شکست یعنی قصاص ندارد و باید دیه بدیم در حالی که در موارد دیگر روایت دارد اگر کسی نور چشم کسی را از بین برد قصاص دارد حتی در روایت داریم امیرالمؤمنین کیفیت قصاص نور چشم را نیز بیان کرده اند که چگونه نور چشم را از بین ببریم بدون اینکه اصل چشم آسیب ببیند یعنی چشم جانی را مقابل خورشید قرار دادند تا کور شد. مشروح روایت در ذیل می آید.

«عن رفاعه، عن أبي عبد الله (ع) قال: إن عثمان أتاه رجل من قيس بمولى له قد لطم عينه فأنزل الماء فيها وهي قائمه ليس يبصر بها شيئاً فقال له: أعطيك الدية فأبى قال: فأرسل بهما إلى علي (ع) وقال: احكم بين هذين، فأعطاه الدية فأبى، قال: فلم يزالوا يعطونه حتى أعطوه ديتين قال: فقال: ليس أريد إلا القصاص، قال: فدعا علي (ع) بمرآه فحماها ثم دعا بكرسف فبله، ثم جعله على أشفار عينيه وعلى حواليتها ثم استقبل بعينه عين الشمس، قال: وجاء بالمرآه فقال: انظر، فنظر فذاب الشحم وبقيت عينه قائمه وذهب البصر» (٦)

اینگونه روایت فراوان داریم که متعرض دیه شدند و دیه عضوی را بیان کردند در حالیکه به طور مسلم در از بین بردن آن عضو قصاص ثابت است. لذا میگوییم با قرینه این روایات در آنجا نیز نظر سائل این بوده است که از حکم دیه پیرسد. پس روایت در مقام بیان دیه است.

ب: صحیحہ حلبی

(٧):

عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله (ع) في الرجل يكسر ظهره قال: فيه الدية كاملة، وفي العينين الدية وفي إحداهما نصف الدية، وفي الأذنين الدية، وفي إحداهما نصف الدية، وفي الذكر إذا قطعت الحشفه وما فوق؛ الدية، وفي الانف إذا قطع المارن

الديه وفي الشفتين الديه.

حلبی از امام صادق (ع) نقل کرد، در مورد مردی که پشتش شکست؛ فرمود جانی باید یک ديه کامله پردازد و از بین بردن دو چشم ديه کامله دارد و از بین بردن دو گوش ديه کامله دارد و یک گوش نصف ديه دارد.

به هر حال روایت ادامه دارد و نشان میدهد که؛

اولاً:

روایت در مقام بیان مقدار ديه است.

ثانياً:

با وجود چنین روایاتی حداقل شك داریم که اطلاق دارد یا در مقام بیان ديه است و لذا نمیتوان آیه قرآن را تخصیص زد.

ثالثاً:

روایت سلیمان بن خالد ضعف سند دارد زیرا حماد بن زیاد در سلسله روایت است «وهو مجهول» در رجال مدحی در مورد او نیست. و روایت حسن بن صالح (۸) نیز ضعف دارد.

مرحوم آقای خوئی (۹) نیز همین اشکالات را به این سه دلیل - آیه و دو روایت - وارد میکنند و میفرمایند: «فالتیجه أنه لا دلیل علی اعتبار التساوی فی السلامه ما عدا دعوی الاجماع، فإن تم فهو، وإلا فلا یبعد عدم اعتباره لاطلاق الآیه الکریمه (والجروح قصاص) ودعوی انصرافه عن مثل المقام لا أساس لها أصلاً وسیأتی أن العضو الصحیح یقطع بالمجذوم.»

دلیلی بر این اشتراط نداریم ولی اگر اجماع باشد حرفی نیست و گرنه بعید نیست بگوئیم تساوی در سلامت عضو برای قصاص شرط نیست و دست صحیح در مقابل دست شلاء قصاص میشود.

در مقابل امام (ره) (۱۰) طبق فتوای مشهور همانند - صاحب جواهر (۱۱) - میفرماید یشرط فی المقام زائدا علی ما تقدم التساوی فی السلامه من الشلل ونحوه و نتیجه میگیرند که «وتقطع الشلاء بالصحیح نعم لو حکم اهل الخبره بالسرایه بل خیف منها یعدل الدیه» و به اعتبار این اشتراط، فتوی میدهند و میفرمایند: «لا یقطع ید الصحیحه مثلاً بالشلاء ولو بذلها»

صاحب جواهر (۱۲) میفرماید این مسأله اجماعی است «بلاخلاف اجده» و بالاتر از اجماع میفرماید «والحکم مفروغ عنه عنده» اعتبار این شرط مفروغ عنه است عند الاصحاب وقد حکى الاجماع صریحاً و ظاهراً علیه پس اگر اجماع باشد معلوم میشود که قرینه ای داشتند و مفروغ عنه است که ید صحیح در مقابل شلاء قصاص نمیشود.

مرحوم شیخ در خلاف (۱۳) و مبسوط (۱۴) ادعای اجماع کرده است. و مرحوم خوئی نیز در فحوای کلام میفرماید اگر اجماع باشد اشتراط را می پذیریم.

اجماع داریم که به عنوان اتفاق کل مفروغ عنه عند الاصحاب است لذا همانطور که امام فتوا دادند سلامت از شلل معتبر است و ید صحیح در مقابل شلاء قطع نمیشود و این حرف به نظر ما نیز پذیرفته است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

## کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۱۶

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

گفتیم اگر ید شلاء توسط فرد صحیح الید قطع شود در مسأله دو قول است. قول اول مشهور میگویند لا تقطع ید صحیحه در مقابل ید شلاء و قول دوم با استفاده از اطلاق بعض ادله (آیه اعتداء(۱۵) و دو روایت(۱۶) گفتند ید صحیحه در مقابل ید شلاء قصاص میشود. منتهی در جواب گفتیم- این سه دلیل همانطور که مرحوم خوئی(۱۷) هم اعتراض کردند- نسبت به آیه والجروح قصاص مخصص نیستند. این سه روایت هم که اگر تام بود تخصیص میزد اما هر سه ایراد داشت بر همین مبنا مرحوم خوئی فتوا دادند که در مقابل ید شلاء ید صحیحه را قصاص میکنیم. لکن دیروز عرض کردیم بالاخره اجماع وجود دارد و صاحب جواهر(۱۸) بعد از نقل کلام مرحوم محقق «لا تقطع ید الصحیحه بالشلاء» فرمود: «بلاخلاف اجده فیه کما اعترف به بعضهم بل عن ظاهر المبسوط(۱۹) او صریح الخلاف(۲۰) الاجماع علیه» و بعد در ذیل کلام از همین آیه اعتداء و روایت سلیمان بن خالد(۲۱) جواب میدهد و میفرماید: «الآن الامر سهل بعد عدم انحصار دلیل فیه» دلیل ما که میگوییم لایجوز تنها این روایات «إذا الحکم مفروغ عنه عندهم» بلکه نزد همه فقهاء مفروغ عنه است که دست صحیح در مقابل ید شلاء قصاص نمیشود گرچه آیه قرآن داریم که والجروح قصاص اما اتفاق کل این است که قصاص نمیشود آیا می توان از این اجماع اغماض کرد؟ لذا امام(ره)(۲۲) که در همین مسأله میفرمایند فلا تقطع الید الصحیحه مثلاً بالشلاء و مستند ایشان همین اجماع است البته کم داریم در فقه چنین مسأله ای که صریح قرآن به طور مطلق قصاص را ثابت بداند و مورد استثناء در ظاهر دلیل قاطعی جز اجماع نداشته باشد به همین خاطر از اینکه صاحب جواهر(۲۳) که میفرماید مسأله کان مفروغ عنه بوده است می یابیم مسلم است این بزرگان که اینقدر دقیق و تابع نظر امام معصوم هستند و یک سر سوزن تخطی از نظر امام را جایز نمیدانند در عین حال بطور متفق فتوا میدهند که لایجوز قطع ید الصحیحه در مقابل شلاء. بطور قطع با اینکه آیه و روایات را دیدند و فتوا بر خلاف دادند معلوم میشود حتماً یک دلیلی بوده است ولی به دست ما نرسیده است. در فتوای مثل کلینی، صدوق و مفید و شیخ و امثال اینها شکی نیست و اجماع اینجا مخصص است. هر چند بگویند اجماع دلیل لبی است و در مورد آن به قدر متیقن اکتفاء میشود میگوییم بالاخره فتوا داده اند. لذا آقای خوئی(۲۴) هم فرمود اگر اجماع باشد قبول است منتهی میگوید اجماع نیست ما به آقای خوئی میگوییم شما که میگویید اجماع نیست پس یک مخالف از سلف پیدا کنید در حالیکه صاحب جواهر(۲۵) میفرماید بلاخلاف اجده و مفروغ عنه عند الكل است پس ما میگوییم یقیناً بزرگان دلیلی داشته اند که بالاتفاق فتوا داده اند. حتی در متأخرین هم مخالفت مرحوم خوئی اثر ندارد زیرا مرحوم خوئی مبنایی اصولی دارند که برای خودشان

حجت است و خیلی ها این حرف را قبول ندارند ایشان میگویند راوی اگر ثقه باشد میپذیریم اما اگر راوی ثقه نباشد بر فرض مشهور طبق آن فتوا دهند و روایت موثق الصدور شود قابل پذیرش نیست لذا طبق روایت موثق الصدور فتوا نمیدهد و شهرت را جابر ضعف سند نمیداند. اینجا نیز مشهور فتوا داده اند و ایشان اعتنا نکرد این کار بر مبنای ایشان صحیح است اما دیگران که این مبنا را قبول ندارند. لذا اینجا فتوای مشهور و بالاتر از آن فتوای کل داریم آیه که در مورد قصاص اطلاق دارد علی الرأس و العین قبول است اما میگوییم اجماع می گویند قصاص ثابت نیست و بدیهی است که فقهاء قطعاً مخصص داشته اند. لذا همانطور که امام فتوا میدهد مرحوم محقق (۲۶) در شرایع و صاحب جواهر (۲۷) و نیز شهید (۲۸) در مسالك فتوا میدهند.

ص: ۱۶۲

- ۱- [۱] بقره (۲): ۱۹۴.
- ۲- [۲] نحل (۱۶): ۱۲۶.
- ۳- [۳] مائده (۵): ۴۵.
- ۴- [۴] حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۳۲، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب ۲۸، ح ۱، آل البيت.
- ۵- [۵] حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۸۸، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب ۱، ح ۱۳، آل البيت.
- ۶- [۶] حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۷۳، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب ۱۱، ح ۱، آل البيت.
- ۷- [۷] حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۸۵، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب ۱، ح ۴، آل البيت.
- ۸- [۸] حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۳۲، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب ۲۸، ح ۲، آل البيت.
- ۹- [۹] السيد الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۱۵۴، ط العلمیه.
- ۱۰- [۱۰] السيد الخمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۴۰، قصاص ما دون النفس، مسأله ۴، ط اسماعیلیان.
- ۱۱- [۱۱] شیخ جوهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۲- [۱۲] شیخ جوهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۳- [۱۳] شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۲۰۱، جماعه المدرسین: «مسأله ۷۱: اليد الشلاء والإصبع الشلاء فيها ثلث ديه اليد الصحيحه، وثلث الإصبع الصحيحه.»
- ۱۴- [۱۴] شیخ طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۸۴، المكتبه المرتضویه: «إذا قطع يد رجل فيها ثلاث أصابع سليمه وإصبعان شلاوان، ويد القاطع لا شلل بها، فلا قود على القاطع، لأننا نعتبر التكافؤ في الأطراف، والشلاء لا تكافي الصحيحه، فإذا ثبت أنه لا قود عليه، فإن رضی الجانی أن یقطع یده بتلك اليد لم یجز قطعها بها، لأن القود إذا لم یجب فی الأصل لم یجز استیفاؤه بالبدل، كالحر إذا قتل عبدا ثم قال القاتل قد رضیت أن یقتلنی السید به لم یجز قتله، وللمجنی علیه القصاص فی الأصابع الثلاث السليمه، وهو بالخيار بین العفو والاستیفاء.»
- ۱۵- (۱) بقره (۲): ۱۹۴.
- ۱۶- (۲) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۳۲، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب ۲۸، ح ۲، آل البيت.
- ۱۷- (۳) السيد الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۱۵۴، ط العلمیه: «فالنتیجه أنه لا دلیل علی اعتبار التساوی فی السلامه ما

عدا دعوی الاجماع، فإن تم فهو، وإلا فلا یبعد عدم اعتباره لاطلاق الآیه الکریمه (والجروح قصاص) ودعوی انصرافه عن مثل المقام لا أساس لها أصلاً وسیأتی أن العضو الصحیح یقطع بالمجدوم.»

۱۸- (۴) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.

۱۹- (۵) شیخ طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۸۴، المکتبه المرتضویه: «إذا قطع ید رجل فیها ثلاث أصابع سلیمه وإصبعان شلاوان، وید القاطع لا شلل بها، فلا قود علی القاطع، لأننا نعتبر التكافؤ فی الأطراف، والشلاء لا تکافی الصحیحه، فإذا ثبت أنه لا قود علیه، فإن رضی الجانی أن یقطع یده بتلك الید لم یجز قطعها بها، لأن القود إذا لم یجب فی الأصل لم یجز استیفاؤه بالبدل، كالحر إذا قتل عبدا ثم قال القاتل قد رضیت أن یقتلنی السید به لم یجز قتله، وللمجنی علیه القصاص فی الأصابع الثلاث السلیمه، وهو بالخیار بین العفو والاستیفاء.»

۲۰- (۶) شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۲۰۱، جماعه المدرسین: «مسأله ۷۱: الید الشلاء والإصبع الشلاء فیها ثلث دیه الید الصحیحه، وثلث الإصبع الصحیحه.»

۲۱- (۷) حر عاملی، وسائل الشیعہ، ج ۲۹، ص ۳۳۲، کتاب القصاص، ابواب دیات الاعضاء، باب ۲۸، ح ۱، آل البیت.

۲۲- (۸) السید الخمینى، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۴۰، قصاص ما دون النفس، مسأله ۴، ط اسماعیلیان.

۲۳- (۹) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.

۲۴- (۱۰) السید الخویبى، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۱۵۴، ط العلمیه: «فالتیجه أنه لا دلیل علی اعتبار التساوی فی السلامه ما

عدا دعوی الاجماع، فإن تم فهو، وإلا فلا یبعد عدم اعتباره لاطلاق الآیه الکریمه (والجروح قصاص) ودعوی انصرافه عن مثل المقام لا أساس لها أصلاً وسیأتی أن العضو الصحیح یقطع بالمجدوم.»

۲۵- (۱۱) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.

۲۶- (۱۲) محقق حلّی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۷، استقلال تهران.

۲۷- (۱۳) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۸، دارالکتب الاسلامیه.

۲۸- (۱۴) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۶۹، معارف اسلامی قم.

اقول:

به نظر ما هم لایجوز قطع ید صحیحه در مقابل ید شلاء.

بحث دیگرى مطرح است که آیا عدم جواز قصاص ید صحیحه در مقابل ید شلاء اختصاص به ید دارد یا این حکم، در دیگر اعضا قابل اجراء است؟ فتوای مشهور این است که لایجوز قطع ید صحیحه در مقابل شلاء. اگر یک انسان دارای پای سالم پای لنگ کسی را قطع کرد آیا مجنی علیه میتواند پای صحیحه جانی را قصاص کند؟ اگر آن فتوا که گفتیم لایجوز قطع ید صحیح در مقابل شلاء قاعده کلی باشد میگوییم چه فرقی دارد اگر پای اعرج را هم قطع کرده صحیح در مقابل آن قطع نمیشود و هکذا در دیگر اعضا اما میگوییم دلیل ما اجماع بود یعنی قاعده قصاص فرمود والجروح قصاص در مورد عدم قصاص در ید مخصص ما اجماع است که دلیل لیبی است و چون بر خلاف قاعده است اکتفاء به قدر متیقن میکنیم و تنها در ید می گوییم که ید صحیح در مقابل شلاء قصاص نمیشود و در غیر ید تمسک به عام می کنیم و میگوییم در تمام اعضا قصاص ثابت است چه صحیح باشد چه شلاء. حتی اگر روایت را تام بدانیم روایت در مورد ید وارد شده است مخصص آیه

تنها در ید است در غیر ید دلیل عامی نداریم.

بحث دیگر این است که اگر خود جانی قبول کند که دست صحیح او در مقابل ید شلاء مجنی علیه قصاص شود جایز است یا خیر؟ امام (۱) میفرماید جایز نیست لاتقطع ید الصحیحه بالشلاء ولو بذلها الجانی گرچه جانی اجازه دهد قابل اجراء نیست. همین تعبیر را محقق (۲) در شرایع دارد و میفرماید ولاتقطع ید الصحیحه بالشلاء ولو بذلها الجانی.

ص: ۱۶۳

---

۱- (۱۵) السيد الخميني، تحرير الوسيله، ج ۲، ص ۵۴۰، قصاص ما دون النفس، مسأله ۴، ط اسماعیلیان.

۲- (۱۶) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۷، استقلال تهران.

دلیل:

در قصاص ما دلیل می خواهیم دلیل داشتیم که بریدن دست صحیح در مقابل شل مشروع نیست زیرا با توجه به شرط سلامت میگوییم اذا انتفی الشرط انتفی المشروط پس قصاص مشروع نیست و اگر جانی اجازه دهد مثل این است که اجازه بدهد دستش قطع شود. مثلاً- اگر یک مسلمان یک مسیحی را بکشد چون مسلمان در مقابل غیرمسلمان قصاص نمیشود رضایت جانی مسلمان یا ولی او کافی نیست یا اگر یک حر عبدی را کشته است چون حر در برابر عبد قصاص ندارد شارع مقدس اجازه نمیدهد حر بگوید مرا قصاص کنید.

بحث دیگر اگر انسان دارای ید شلاء ید صحیحه ای را قطع کرد آیا میتوان در مقابل قطع ید صحیحه ید شلاء را قصاص کرد یا خیر؟ میگوییم اینجا اشتراط محقق و ثابت نیست و لذا قصاص ید شلاء در برابر صحیحه اشکالی ندارد زیرا اخفض به خاطر افضل قصاص میشود. و نظیر آن در جریان حر و عبد وجود دارد که حر در برابر عبد قصاص نمیشود اما اگر یک عبد حر را کشته است ولی دم حر میتواند بجای دیه گرفتن عبد جانی را قصاص کند و یا اگر زنی مردی را کشت ولی دم مرد میتواند زن را قصاص کند و نیازی به پرداخت چیزی نیست. اینجا نیز ید شلاء در مقابل صحیحه قصاص میشود بدون اینکه چیزی پردازند.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

## کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۲۰

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

بررسی مفهوم شلاء در ید:

الف: معیار صدق شلاء از جهت کیفیت

ص: ۱۶۴

مسأله ۵:

المراد بالشلل هو بیس الید بحيث تخرج عن الطاعة ولم تعمل عملها ولو بقی فیها حس و حرمة غیر اختیاریه، والتشخیص موكول إلى العرف کسائر الموضوعات، ولو قطع یداً بعض أصابعها شلاء ففی قصاص الید الصحیحه تردد، ولا أثر للفتاوت بالبطش ونحوه، فيقطع الید القویه بالضعیفه، والید السالمه بالید البرصاء والمجروحه.

گفتیم اتفاق کل قائم است و همه علماء فتوی داده اند که اگر انسان دارای دست سالم، دست شلاء کسی را قطع کند ید صحیحه جانی را قصاص نمی کنیم. اکنون بحث این است مراد از شلاء چیست و چه یدی شلاء است؟

در بیان معنای ید شلاء دو قول متصور است که قول دوم مورد ایراد است و قول اول پذیرفته است.

قول اول: عرف:

معمولا عرف یدی را شلاء می داند که از حرکت اختیاری خارج است و انسان نمیتواند به اراده خود این دست را حرکت دهد گرچه حس داشته باشد. مثلا اگر سوزنی در دست فرو کنند احساس می کند و دردش می آید و اینگونه نیست که هیچ حسی نباشد و حرکات غیر اختیاری و غیر ارادی نیز دارد اما حرکت با اختیار و اراده ندارد بی حس است. همین که خارج از اراده انسان باشد و نتواند کاری انجام دهد شلاء است.

قول دوم: میته بودن:

صاحب جواهر(۱) میفرماید: عن بعضهم اعتبار بطلانها از برخی نقل شده است که گفتند ید شلاء یعنی دستی که به کلی بی کار و باطل است لذا تسمی الید الشلاء میه به همین خاطر ید شلاء را مرده میگویند. پس باید روح و حس نداشته نباشد و باطل مطلق باشد. ید شلاء یعنی آن دستی که باطل شده و مرده است.

ص: ۱۶۵

---

۱- (۱) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۵۰، دارالکتب الاسلامیه تهران.



صاحب جواهر ضمن رد این قول میفرماید ضروره آنها لو کانت كذلك لأنتت؛ گرچه میگویند ید میه ولی اطلاق میته مجازی است. و چون از کار افتاده مرده می گویند نه اینکه واقعا میته باشد و دارای روح نباشد زیرا اگر دارای روح نباشد بعد از مدتی فاسد و متعفن میشود. پس ید شلاء یعنی دستی که گرچه روح و حس و حرکت غیر اختیاری دارد اما همین که در اختیار انسان نیست و انسان نمیتواند به آن فرمان دهد شلاء است.

ب: معیار صدق ید شلاء از نظر کمیت:

اگر انسان دارای دست سالم، دست انسانی را قطع کند که دو یا سه انگشت آن از کار افتاده و شلاء باشد آیا چنین دستی هم مصداق ید شلاء و ملحق به ید شلاء است که ید صحیحه را در مقابل آن قصاص نکنیم و یا جزء مصادیق ید شلاء نیست و ید صحیح در برابر آن قصاص میشود؟

در مسأله دو قول است:

قول اول: الحاق به شلاء و عدم ثبوت قصاص:

علامه (۱) در قواعد به تبع کشف اللثام (۲) میگوید دستی که دو یا سه انگشت آن شلاء باشد مثل ید شلاء است و در مقابل آن صحیحه قطع نمیشود یعنی اگر انسان دارای دست صحیح کفی را قطع کرده است که سه انگشت آن شلاء بود دست صحیح جانی در مقابل آن قصاص نمیشود.

صاحب جواهر (۳) بعد از نقل کلام علامه و کشف اللثام می فرماید وهو كذلك بناءً علی الحاق کل ما فیه شلل بالید با این برنامه که هر چیزی که بخشی از آن شلل باشد ملحق به ید شلاء است این کلام علامه صحیح است.

ص: ۱۶۶

۱- (۲) علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۶۳۵، جماعه المدرسین.

۲- (۳) فاضل هندی، کشف اللثام، ج ۱۱، ص ۱۸۰، جماعه المدرسین.

۳- (۴) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۵۱، دارالکتب الاسلامیه تهران.

عنوان «يد شلاء» عنوان بحث فقهاء است که در روايت آمده است يعني يد صحيح در مقابل يد شلاء قصاص نميشود. در سابق گفتيم اطلاق يد شلاء اختصاص به يد دارد و نميتوانيم تعدی کنیم به هر چه که شلل است و با سرايت دادن حکم به همه اعضا به عنوان قاعده بگوئيم صحيح در مقابل هيچ چيز شلاء قصاص نميشود. حرف علامه بر اين مبنا درست است که قاعده کلی درست کنیم و تعميم دهيم و بگوئيم يد خصوصيتی ندارد بلکه دليل عدم قصاص يد صحيح در مقابل شلاء اين است که صحيح قابل استفاده است اما شلاء اينگونه نيست اين رجل يا اذن و انف و ديگر اعضا نيز همين است. با اين مبنا حرف علامه صحيح است.

مستند کلام علامه:

من المحتمل مرحوم علامه به روايت حسن بن صالح (۱) تمسک کرده باشند.

عن الحسن بن صالح قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن عبد قطع يد رجل حر وله ثلاث أصابع من يده شلل، فقال: وما قيمة العبد؟ قلت: اجعلها ما شئت، قال: إن كانت قيمة العبد أكثر من ديه الإصبعين الصحيحتين والثلاث الأصابع الشلل رد الذي قطعت يده على مولى العبد ما فضل من قيمه وأخذ العبد، وإن شاء أخذ قيمه الإصبعين الصحيحتين والثلاث أصابع الشلل، قلت، وكم قيمة الإصبعين الصحيحتين مع الكف والثلاث الأصابع الشلل؟ قال: قيمة الإصبعين الصحيحتين مع الكف ألفا درهم، وقيمة الثلاث أصابع الشلل مع الكف ألف درهم لأنها على الثلث من ديه الصحاح، قال: وإن كانت قيمة العبد أقل من ديه الإصبعين الصحيحتين والثلاث الأصابع الشلل دفع العبد إلى الذي قطعت يده أو يفتديه مولاه ويأخذ العبد.

ص: ۱۶۷

آنگونه که در سابق شرح کردیم روایت میرساند که امام با محاسبه قیمت عبد حکم به دیه را صادر کردند لذا بعید نیست قول علامه مبنی بر عدم قصاص مستند به این روایت باشد.

مناقشه در مستند احتمالی علامه:

اولاً:

در معقد اجماع ید شلاء مطرح بود که فقهاء بالاتفاق گفتند ید صحیح در مقابل شلاء قصاص نمیشود گفتیم اتفاق کل باعث تخصیص خوردن والجروح قصاص (۱) میشود اما در جایی که دو یا سه انگشت از دست شلل باشد از معقد اجماع خارج است و تحت اطلاق قرآنی والجروح قصاص می‌رود و لذا قصاص ثابت است آنچه که از اطلاق آیه استثناء شد ید شلاء بود و بر دستی که دو یا سه انگشت آن از کار افتاده باشد عرفاً ید شلاء صادق نیست.

ثانیاً:

بر فرض بگویید مدرک اجماع روایت بود و احتمال عمل به روایت حسن بن صالح از ناحیه فقهاء وجود دارد می‌گوییم چنانچه سابق گفتیم اولاً: روایت سندا ضعیف است و ثانیاً: روایت در مقام بیان دیه انگشت است.

قول دوم: توقف:

حضرت امام خمینی (ره) فرمود: «ولو قطع یدا بعض أصابعها شلاء ففی قصاص الید الصحیحه تردد» ملاحظه می‌فرمایید با اینکه امام در ید شلاء می‌فرماید صحیح را قصاص نمی‌کنیم در اینجا متوقف است و تردید دارد.

وجه تردید و توقف:

شاید دلیل تردید امام (ره) این باشد که از یک طرف ممکن است از تحت معقد اجماع بیرون نباشد و بر دستی که دو یا سه انگشت آن از کار افتاده است ید شلاء صدق کند و از طرفی دیگر مورد شلل در دو یا سه انگشت از معقد اجماع خارج است و به خاطر لبی بودن دلیل در الحاق و عدم قطع باید به قدر متیقن اکتفاء کرد و قدر متیقن کفی است که خود و همه انگشتانش شلاء باشد.

ص: ۱۶۸

تبصره:

شرط تساوی در سلامت فقط در خصوص شلاء مطرح است که باید مساوی باشند و اگر مساوی نشدند قصاص نیست و در مورد دیگر بیماری ها نظیر برص و جذام یا قوی و ضعیف بودن دست تساوی شرط نیست.

شرط دوم از شرایط؛ تساوی در محل

است انشاء الله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

### کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۲۱

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

مسأله ۶:

يعتبر التساوی فی المحل مع وجوده، فتقطع اليمين باليمين واليسار باليسار، ولو لم يكن له يمين وقطع اليمين قطعت يساره، ولو لم يكن له يد أصلاً قطعت رجله على روايه معمول بها، ولا بأس به، وهل تقدم الرجل اليميني في قطع اليد اليميني والرجل اليسرى في اليد اليسرى أو هما سواء؟ وجهان، ولو قطع اليسرى ولم يكن له اليسرى فالظاهر قطع اليميني على إشكال، ومع عدمهما قطع الرجل، ولو قطع الرجل من لا رجل له فهل يقطع يده بدل الرجل؟ فيه وجه لا يخلو من إشكال، والتعدى إلى مطلق الأعضاء كالعين والأذن والحاجب وغيرها مشكل، والتعدى إلى مطلق الأعضاء كالعين والأذن والحاجب وغيرها مشكل، وإن لا يخلو من وجه سيما اليسرى من كل باليميني.

شرط دوم: تساوی در محل؛

در مباحث گذشته گفتیم تمام شرایطی که در قصاص نفس معتبر است در قصاص طرف نیز معتبر است یعنی شرایطی همانند تساوی در اسلام، تساوی در حریت و عبدیت و غیره که در قصاص نفس شرط بود در قصاص طرف نیز باید مراعات شود. و گفتیم علاوه بر شرائط تساوی مشترک بین قصاص نفس و قصاص طرف؛ سه تساوی اختصاصی در قصاص طرف معتبر است.

ص: ۱۶۹

شرط اول؛ تساوی در سلامت از شلل؛

بحث شرط اول به تفصیل گذشت که اگر شخص دارای دست سالم دست شل انسانی را قطع کرد در مقابل ید شلاء ید

صحیحہ قصاص نمیشود.

شرط دوم: تساوی در محل؛

در بحث امروز دومین شرط اختصاصی تساوی در قصاص طرف مورد بحث قرار میگیرد که تساوی در محل است. با توجه به اینکه اعضاء بدن انسان راست و چپ و انواع متفاوت دارد در قصاص اطراف مجنی علیه همان عضو از جانی را قصاص می کند که جانی از مجنی علیه قطع کرده است. مثلاً دست راست در مقابل دست راست قصاص میشود و نمیتوان بجای دست راست دست چپ را قطع کرد، و بالعکس. در دیگر اعضاء نیز همین گونه است.

دلیل تساوی:

۱- اتفاق اصحاب:

کشف اللثام (۱) می فرماید اتفاق اصحاب بر این مسأله است مرحوم خوئی (۲) در مبانی از اتفاق اصحاب به تسالم اصحاب تعبیر میکند یعنی همه قبول کردند این حرف را که در قصاص اعضاء مماثلت شرط است و راست بجای چپ مماثل نیست. حتی صاحب جواهر (۳) از مرحوم شیخ (۴) نقل می کند که گفته است در این مسأله خلافتی بین مسلمین نیست و برخی نیز ادعای اجماع کرده اند. لذا اگر کسی دست راست کسی را قطع کرد دست راست او قصاص می شود.

فروع:

ص: ۱۷۰

---

۱- (۱) فاضل هندی، کشف اللثام، ج ۱۱، ص ۱۸۰، جماعه المدرسین.

۲- (۲) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۱۵۴، ط العلمیه.

۳- (۳) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۵۱، دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۴) شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۲۰۱، جماعه المدرسین.

پس از بیان شرط دوم و دلیل آن به نظر میرسد فروعی در مسأله وجود دارد که نیازمند بررسی است.

فرع اول: تعدی از دست راست به دست چپ:

اگر جانی قطع کننده دست راست مجنی علیه؛ فاقد دست راست باشد یعنی اگر کسی که خلقتاً یا در اثر تصادف یا اجراء حد دست راست ندارد دست راست انسانی را قطع کند؛ گرچه تساوی در محل شرط است اما به خاطر فقدان محل بجای دست راست، دست چپ جانی به عنوان قصاص قطع میشود.

دلیل تعدی در قصاص از دست راست به دست چپ:

صاحب جواهر<sup>(۱)</sup> می فرماید «قاله الاكثر بل المشهور بل عن الخلاف اجماع الفرقه و اخبارهم عليه»

مرحوم شیخ<sup>(۲)</sup> در خلاف می فرماید علماء اجماع دارند و نیز روایاتی داریم که میگویند میتوان بجای راست چپ را قصاص کرد.

بررسی تعدی از راست به چپ در کلام مرحوم خوئی:

آقای خوئی میفرماید قطعت یساره علی اشکال هر چند حکم به جواز قطع دست چپ جانی، به عنوان قصاص دست راستی که از مجنی علیه قطع کرد دارای اشکال است و ان کان یبعد جوازه اما میتوان فتوا داد.

دلیل جواز فتوا بر تعدی از دست راست به چپ به عنوان قصاص در صورت فقدان دست راست:

۱- تسالم اصحاب:

علماء فتوا داده اند و تسالم اصحاب است که تعدی جایز است.

۲- روایت حبیب سجستانی

ص: ۱۷۱

---

۱- (۵) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۵۱، دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۶) شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۲۰۱، جماعه المدرسین.

این روایت گرچه از نظر سند ضعیف است اما دلالت خوبی دارد که دال بر موضوع است.

۳- صدق مماثلت:

مرحوم خوئی (۳) می فرماید یؤیده علاوه بر این دو جهت لایبعد صدق المماثله بعید نیست که بگوییم راست و چپ مثل هم و مماثل هستند. گرچه در واقع عین آن نیست اما مثل است. در باب تلف هم می گفتیم اگر کسی مالی را تلف کرد مثل را باید بدهد و اگر مثل نبود اقرب اشیاء به عین تالفه یعنی قیمت را می پردازد اینجا نیز جانی اگر دست راست داشت قصاص می شد حال که فاقد دست راست است آنچه که مماثل آن است دست چپ است و لذا دست چپ جانی به عنوان قصاص قطع میشود.

بیان مرحوم شهید (۴) در مسالک نیز همین گونه است و می فرمایند اگر دست راست موجود است عین آن را قصاص می کنیم اگر نیست مثل آن را قصاص می کنیم.

فرع دوم: تعدی از قصاص دست راست به پا:

اگر انسان فاقد یدین دست راست کسی را قطع کرد تکلیف چیست؟

قطع پای راست بجای دست راست: صاحب شرایع محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۷، استقلال تهران. می فرمایند یقال قطعت رجله گفته شد در مقابل دست راستی که قطع کرده است و اکنون دست ندارد پایش قطع میشود استناداً علی الروایه مرحوم محقق می فرماید کسانی که فتوا به قطع پا دادند در صورتی که جانی فاقد دست باشد؛ به روایت حبیب سجستانی استناد کرده اند و خود مرحوم محقق فتوی نمیدهد. امام (ره) میفرماید «علی روایه معمول بها و لایأس به» اینکه در قصاص جانی فاقد یدین پا را به جای دست راست قطع کنند مستند به روایتی است که به آن عمل شده است و اشکالی هم در عمل به آن نیست. امام (ره) برخلاف شرایع تأکید می کند که روایت را قبول دارد و فتوا میدهد که بجای دست راست - چون راست و چپ ندارد - پایش قطع میشود.

ص: ۱۷۲

- 
- ۱- (۷) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۷۴، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب ۱۲، ح ۲، آل البیت.
  - ۲- (۸) گفتنی است به روایت سجستانی هم در فرع اول و هم در فرع دوم استناد شده است. و لذا در مستند فرع دوم روایت را به تفصیل مورد بررسی قرار می دهیم.
  - ۳- (۹) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۱۵۴، ط العلمیه.
  - ۴- (۱۰) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۷۰، معارف اسلامی قم.

اینجا مطلب مهمی وجود دارد یعنی قرار است بجای دست، پای کسی قطع شود، و مستند این حکم هم روایت است بنابراین روایت را بررسی می کنیم اگر روایت صحیح و قابل اعتنا باشد به آن عمل میکنیم و الا فلا.

بررسی روایت حبیب سجستانی:

محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن هشام ابن سالم، عن حبيب السجستاني قال: سألت أبا جعفر (ع) عن رجل قطع يدين لرجلين اليمينين، قال: فقال: يا حبيب تقطع يمينه للذي قطع يمينه أولاً، وتقطع يساره للرجل الذي قطع يمينه أخيراً، لأنه إنما قطع يد الرجل الأخير ويمينه قصاص للرجل الأول، قال: فقلت: إن علياً (ع) إنما كان يقطع اليد اليمنى والرجل اليسرى، فقال: إنما كان يفعل ذلك فيما يجب من حقوق الله، فأما يا حبيب حقوق المسلمين فإنه تؤخذ لهم حقوقهم في القصاص اليد باليد إذا كانت للقاطع يد، والرجل باليد إذا لم يكن للقاطع يد، فقلت له: أو ما تجب عليه الدية وتترك له رجله؟ فقال: إنما تجب عليه الدية إذا قطع يد رجل وليس للقاطع يدان ولا رجلان، فثم تجب عليه الدية لأنه ليس له جارحه يقاس منها.

حبیب سجستانی میگوید از امام باقر (ع) پرسیدم یک نفر دست راست دو نفر را قطع کرد در حالیکه خودش فقط یک دست راست دارد قصاص چگونه انجام خواهد شد؟ فقال یا حبیب «تقطع يمينه للذي قطع يمينه أولاً» برای قصاص دست کسی که دست راست او اول قطع شد دست راست جانی قطع میشود و تقطع يساره للرجل الذي قطع يمينه اخيرا و بجای قطع دست راست مجنی علیه دوم دست چپ جانی قطع میشود. (۱) لأنه إنما قطع يد الرجل الاخير و يمينه قصاص للرجل الاول امام (ع) در ادامه استدلال میکند که جانی دست راست دو نفر را قطع کرد و اکنون به عنوان قصاص دست راست مجنی علیه اول دست راستش قطع شد و چون جانی دست راست ندارد بجای آن دست چپ جانی قطع میشود. حبیب از امام میپرسد شنیدم امیرالمؤمنین دست راست و پای چپ را قطع می کردند نه هر دو دست را؟ امام فرمود امیرالمؤمنین در حدود اینکار را می کرد که در قرآن آیه محاربه فرمود تقطع ايديهم و ارجلهم من خلاف (۲) آن حد است. نه در قصاص اما در حقوق مسلمین اگر دست دارد دست در برابر دست یعنی دست راست در برابر دست راست مجنی علیه اول و دست چپ جانی در برابر دست راست مجنی علیه دوم به عنوان قصاص قطع میشود و اگر جانی دست نداشت پای جانی قطع میشود. حبیب سجستانی پرسید آیا مصلحت نیست حالا که دست ندارد پا را قطع نکنیم بلکه دیه بدهیم؟ امام فرمود اگر جوارحی (۳) که قصاص کنیم ندارد نوبت به دیه میرسد.

ص: ۱۷۳

۱- (۱۱) قابل بررسی است که آیا این بخش از روایت که آقای خوبی آن را مؤید برای آن فتوا گرفته اند میتواند دلیل باشد که بگوییم اگر دست راست نداشت دست چپ را به عنوان قصاص دست راست مجنی علیه قطع می کنیم؟

۲- (۱۲) مائده (۵): ۳۳.

۳- (۱۳) اعضاء و جوارح، دست و پا.



این روایت مدرک هر دو فرع است هم برای جایی است که جانی فاقد دست راست است بجای آن دست چپ جانی به عنوان قصاص دست راست مجنی علیه قطع می شود و هم برای جایی است که جانی فاقد یدین دست کسی را قطع کند در آن صورت پایش به عنوان قصاص قطع می شود و روایت بر فرض بر هر دو مطلب دلالت کند برخلاف قاعده است. و لذا اگر از نظر سند معتبر باشد فیها والا باید روایت را کنار بگذاریم.

شاهد(۱) در مسالک بعد از نقل روایت حبیب میفرماید صحتها إلى حبیب معلوم از اول روایت راوی ها تا حبیب صحیحند و اشکالی در رواه روایت نیست انما الکلام فی الحیب در حبیب اختلاف است اما هو فلانص علی توثیقه هیچ تصریحی بر توثیق حبیب نداریم. و حیثذ فاطلاق جماعه من الاصحاب صحه الروایه مدخول لذا میگوییم اینکه برخی از بزرگان به روایت حبیب سجستانی عنوان صحیح داده اند مورد اشکال است مگر اینکه بگوییم مجازاً اطلاق صحیح بر آن شده است و هذا هو السرّ فی نسبه المصنف(۲) الحکم إلى الروایه من غیر ترجیح شهید در ادامه میفرماید سر این که محقق فرمود استناداً علی الروایه و در مورد درست و صحیح بودن روایت و قبول یا رد قول به تعدی از راست به چپ اظهار نظر نکرد و همین دلیل عدم توثیق حبیب است.

ملاحظه می فرمایید مرحوم شهید نیز در مسالک روایت را قبول نمیکنند.

در مقابل مرحوم صاحب جواهر(۳) برای پذیرش روایت؛

ص: ۱۷۴

---

۱- (۱۴) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۷۱، معارف اسلامی قم.

۲- (۱۵) مرحوم صاحب شرایع.

۳- (۱۶) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۵۲، دارالکتب الاسلامیه: «قلت: قد یقال بکفایه شهاده وصفها بالصحه فی المختلف والإیضاح والمهذب البارع والتنقیح، بل فی الروضه نسبه وصفها بذلك إلى الأصحاب، علی أن المذكور فی ترجمته أنه کان شارياً ورجع إلى الباقر والصادق (عليهما السلام) وانقطع إليهما، بل عن صاحب البلغه الحکم بكونه ممدوحاً، بل عن الفاضل المتبحر وحید عصره وخصوصاً فی الحدیث والرجال الآغا محمد باقر عن جده أنه حکم بأنه ثقہ. کل ذلك مضافاً إلى انجباره بما عرفت، بل لم نعثر علی راد له غیر الحلی وثانی الشہیدین فی بعض المواضع من بعض کتبه علی أصلیهما الفاسدین والفخر فی خصوص قطع الرجل بالید. بل وإلى تأییده بما قیل من أنه استیفاء لمساوی الحق مع تعذر الیمین کالقیمه فی المتلفات، والدیة مع تعذر القصاص، والمساواه الحقیقیه لو اعتبرت لما جاز التخطی من الید الیمنی إلى الید الیسری كما لا یجوز لو كانت الجنایه واحده.»

اولاً:

از جمعی از بزرگان نقل می کند که آنان وقتی روایت را نقل می کنند می گویند «صحيحه حبيب» پس نمیتوان گفت عنوان صحيحه اشکال دارد.

ثانياً:

با تعبیر وحید عصر از وحید بهبهانی نقل می کند و میگوید ایشان با آن تخصصی که در رجال و حدیث و سند روایات داشته است شخص حبيب را ثقه میدانند و از جد خود توثیق حبيب را نقل می کند و همین کافی است که روایتی را صحيحه بدانیم.

ثالثاً:

بر فرض قبول نکنیم که حبيب ثقه یا ممدوح است و سند را ضعیف بدانیم ینجبر بعمل الاصحاب چون اکثر و مشهور با اتفاق و تسالم به این روایت عمل کرده اند ضعف سند جبران میشود. و لذا برخلاف محقق که نظر نداد امام(ره) فرمود استناداً الی رویه معمول بها سند روایتی است که مشهور به آن عمل کرده است. و بعد فرمود ولا بأس به و ضعف را هم اگر نتوانیم جواب دهیم مهم نیست زیرا منجبر به عمل اصحاب است.

مرحوم آقای خوئی مطلبی دارند که برای فردا انشاءالله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

**کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۲۲**

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

گفتیم دومین شرط از شرائط اختصاصی قصاص طرف تساوی در محل است.

و پس از بیان تشریحی تساوی در محل گفتیم در شرط دوم فروعی مطرح است.

فرع اول:

اگر کسی که فاقد دست راست است دست راست انسانی را قطع کند قاعدتاً باید دست راست او قصاصاً قطع شود حالا که دست راست ندارد تکلیف چیست؟

ص: ۱۷۵

فرع دوم:

اگر شخص فاقد یدین دست راست انسانی را قطع کند قاعدتاً باید دست راستش قطع شود حال که دست راست ندارد تکلیف چیست؟

حکم هر دو فرع با روایت حبیب سجستانی (۱) مشخص شد.

در فرع اول گفتیم دست چپ بجای دست راست قطع می شود و در فرع دوم گفتیم پای راست را بجای دست راست قطع می کنیم.

دلالت روایت بر این دو فرع روشن بود منتهی سند روایت مورد مناقشه قرار گرفت مرحوم شهید (۲) در مناقشه سند روایت فرمود «لأنص علی توثیق حبیب» و روایت را قبول نکرد. ابن ادریس (۳) نیز در سند روایت مناقشه کرده است. مرحوم خوئی (۴) هم سند روایت را قبول نمی کند البته این بزرگواران با وجود مناقشه ای که در سند روایت دارند در دلالت روایت نسبت به فرع اول می گویند مماثلت صدق می کند که دست چپ بجای دست راست قطع شود زیرا تعدی از دست راست به چپ نزدیک ترین چیز در مقام مماثلت است. اما در انتقال از دست راست به رجل که فرع دوم بود مماثلت بعید است و لذا به اتکاء روایت نمی توان قصاص کرد و لذا حکم به دیه کردند.

ولی ما در دفاع از سند روایت گفتیم؛

اولاً:

همین مقدار که جمعی از علماء روایت را توصیف به صحه می کنند کافی است. مثلاً؛ شهید در روضه (۵) نسبت به اصحاب می دهد که روایت را صحیح می دانند. و جواهر (۶) در مورد حبیب از برخی نقل می کند که انه ممدوح و نیز از وحید بهبهانی نقل می شود که جدش درباره حبیب گفت: «انه ثقه».

ص: ۱۷۶

- 
- ۱- (۱) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۷۴، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب ۱۲، ح ۲، آل البیت.
  - ۲- (۲) شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۷۱، معارف اسلامی قم.
  - ۳- (۳) ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۳، ص ۳۹۷، جماعه المدرسین.
  - ۴- (۴) السید الخویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۱۵۴، ط العلمیه.
  - ۵- (۵) شهید ثانی، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة (المحشی - کلانتر)، ج ۱۰، ص ۷۸، کتابفروشی داوری.
  - ۶- (۶) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۵۱، دارالکتب الاسلامیه.

بر فرض قبول کنیم روایت ضعیف است می‌گوییم اکثر فقهاء طبق این روایت فتوی داده‌اند. و روایت معمول بها است و ضعف روایت با عمل اصحاب جبران می‌شود. لذا در هر دو فرع به استناد روایت فتوا می‌دهیم و می‌گوییم اگر کسی دست راست کسی را قطع کرد اگر دست راست ندارد دست چپ قطع می‌شود و اگر هر دو دست ندارد پایش قطع می‌شود.

فرع سوم:

اگر کسی که فاقد یدین است دست راست انسانی را قطع کند چون دو دست ندارد پایش باید قصاص شود. لکن پرسش این است که آیا در انتقال به رجل اعتبار یمین و یسار در رجل نیز معتبر است و باید اول پای راست را برای قصاص انتخاب کنیم؟ امام می‌فرماید فیه وجهان؛

وجه اول: اعتبار رعایت تساوی در انتقال از دست به پا:

من المحتمل بگوئیم تساوی معتبر است.

دلیل:

گفتیم تساوی در محل معتبر است. هرچند به استناد روایت از دست منتقل به پا شدیم اما از یمین بودن که منصرف نیست. پس در یمین و یسار بودن تساوی معتبر است در عین انتقال به رجل، اصل این بود که یعتبر تساوی در محل به اعتبار مماثلت و شرط تساوی.

وجه دوم: عدم اعتبار تساوی در انتقال از دست به پا:

ممکن است بگوئیم تساوی معتبر نیست. حالا- که دست ندارد در مقابل دست راستی که قطع کرده است باید پا را قطع کنیم گرچه پای چپ باشد.

دلیل:

روایت حبیب فرمود والرجل بالید اذا لم یکن للقطاع ید اگر قاطع دست ندارد رجل را قطع می‌کنیم در مقابل ید به نحو اطلاق رجل قرارداد و نفرمود راست یا چپ.

اقول: هر چند هر دو وجه صحیح است اما اولی و وجیه وجه اول است که تساوی رعایت شود.

دلیل ترجیح اعتبار یمین در انتقال از دست به پای:

اولاً: تصریح علماء:

بعضی از علماء تصریح کردند اگر کسی دست راست کسی را قطع کرد و فاقد یدین است پای راست را قطع می کنیم اگر پای راست ندارد پای چپ را قطع می کنیم. علامه (۱) در قواعد می فرماید لو لم یکن له یمین و قطع یمین رجل قطعت یساره ان لم یکن له یسار ایضاً قطعت رجله الیمنی تصریح می کند پای راست را قطع می کنیم فان فقدت فالیسری اگر ندارد پای چپ.

ثانیاً: معقد اجماع:

مرحوم کشف اللثام (۲) در شرح عبارت علامه می فرماید حکمی علیه الاجماع فی الغنیه (۳) والخلاف (۴) این را معقد اجماع می داند که اجماع قائم شده بر این که اگر کسی دست راست کسی را قطع کرد و فاقد یدین است پای راست او را قطع می کنیم. روایت به نحو اطلاق فرمود رجل در برابر ید اما اجماع نقل شده در غنیه و خلاف می گوید پای راست را قطع کنیم لذا اولی این است که بجای دست راستی که قطع کرده است - و خودش فاقد یدین است - پای راست را قطع می کنیم و اگر نداشت پای چپ را قطع می کنیم.

ص: ۱۷۸

---

۱- (۷) علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۶۳۵، جماعه المدرسین: «ولو لم یکن له یمین قطعت یسراه، فإن لم یکن له یسار ایضاً قطعت رجله الیمنی، فإن فقدت فالیسری.»

۲- (۸) فاضل هندی، کشف اللثام، ج ۱۱، ص ۱۸۳، جماعه المدرسین.

۳- (۹) ابن زهره حلبی، غنیه النزوع، ص ۴۱۰، مؤسسه امام صادق (ع).

۴- (۱۰) شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۱۹۳، مسأله ۵۹، جماعه المدرسین.

حکم جانی فاقد دست چپ:

در قطع دست چپ مجنی علیه اگر جانی خودش دست چپ داشت قصاص می شود و اگر جانی دست چپ نداشت که قصاص شود؛ پرسش این است آیا می توان بجای دست چپ، دست راست را قطع کنیم؟ در پاسخ می گوییم عکس این مسأله جایز بود. در اینجا نیز قاعدتاً جایز است زیرا قطع پا خلاف ترتیب مطرح شده در روایت حبیب است که فرمود: نوبت قطع پا جایی است که فاقد یدین باشد. حال که دست راست دارد نوبت به پا نمی رسد. و اگر بگوییم دیه بدهد نیز خلاف مفاد روایت حبیب است زیرا ذیل روایت فرمود دیه در جایی داده می شود که اصلاً فاقد جارحه (یدین و رجلین) باشد. روایت در ضمن تعلیل فرمود: «لانه لیس علیه جارحه (۱) یقاص منها» عموم تعلیل میگوید هر جا جارحه باشد می توان قطع کرد نوبت به دیه نمی رسد و تعلیل معمم است. چرا دیه ندهد زیرا اعضاء و جوارح ندارد پس دیه بدهد در محل بحث نیز می گوییم تساوی معتبر است به شرط وجود ولی وقتی نیست نمی توانیم بگوییم قصاص نکنیم و یا دیه هم ندهد از طرفی اطلاق آیه (۲) می فرماید النفس بالنفس والعین بالعين والاذن بالاذن معنای آن این است که الید بالید و در روایت هم داریم که الید بالید منتهی شرط تساوی بود در صورت وجود اما وقتی موجود نیست جایز است.

فرع پنجم: حکم جانی فاقد پایی که پای انسانی را قطع کند:

ص: ۱۷۹

۱- (۱۱) جارحه در اصطلاح فقط بر دست ها و پاها اطلاق می شود و به دیگر اعضاء خارجی نظیر گوش و چشم و غیره جارحه اطلاق نمی شود.

۲- (۱۲) مائده (۵): ۴۵.

جانی قطع کننده پا اگر خودش پا داشت قصاص میشود و اگر خودش پا نداشت که قصاص شود آیا می توان بجای پا دست جانی را قطع کنیم؟ ظاهر این است که انتقال از پا به دست جایز است زیرا اگر بگوییم قصاص نمی شود و باید دیه بدهد خلاف مفاد روایت حیب است که فرمود دیه در جایی است که جارحه نداشته باشد لذا با استفاده از تعمیم در روایت می گوید هنوز جارحه دارد پس جارحه دست قطع می شود.

فرع ششم:

آیا حکم انتقال از چپ به راست یا از دست به پا فقط به مورد قطع دست اختصاص دارد که اگر دست کسی را قطع کرد و خود دست نداشت از جارحه دیگر - پا - قصاص می شود یا حکم بنحو کلی جاری است؟ و در مثل چشم یا گوش مثلاً چپ بجای راست قصاص می شود؟ یا اگر فاقد باشد مثلاً کسی چشم راست کسی را کور کرد و فاقد عینین است می توان منتقل به عضو دیگر شد و گوش او را برید؟

این حکم بر خلاف اصل است و درجایی که حکم خلاف اصل باشد به قدر متیقن اکتفاء میشود که دست و پا بود بنابراین در قصاص اطراف یعتبر تساوی در صورت امکان پس اگر چشم راست را کور کرد قاعده قصاص می گوید چشم راست را کور می کنیم (۱) و در مورد تعدی به یمین و یسار از خود چشم یا گوش بعید نیست بگوییم به جهت همان مماثلت بگوییم بین چشم چپ و راست یا گوش چپ و راست مماثلت وجود دارد و لذا تعدی جایز است. مرحوم خوئی و شهید گرچه روایت حیب را قبول کردند اما نظیر به مسأله غضب، گفتند همان گونه که غاصب موظف بود عین را باید بدهد و اگر نبود مثل و اگر ممکن نبود قیمت را بپردازد اینجا هم گفتند جریان چشم و گوش نظیر آن است که اگر دست راست را قطع کرد باید قصاص شود و اگر دست راست نداشت دست چپ قطع می شود لذا اگر چشم راست ندارد چشم چپ قصاص می شود و از باب اعتبار مماثلت «فاعتدوا بمثل ما اعتدی علیکم» (۲) مماثلت رعایت شد که چشم راست مثلاً در برابر چشم کور شود اما شرط تساوی در صورت وجود بود و چون موضع نیست چپ بجای راست میشود اما اینکه بگوییم بجای چشم عضو دیگری را قصاص کنیم دلیلی ندارد و از روایت استفاده نمی شود و خلاف قاعده است نمی توان تعدی داد. ولم یکن هیچ یک از فقهاء بر تعدی از چشم به گوش یا بالعکس فتوی ندادند.

ص: ۱۸۰

۱- (۱۳) چنانچه گفتیم جوارح اصطلاحاً دست و پا را می گویند و شامل دیگر اعضاء بدن نمی شود.

۲- (۱۴) بقره (۲): ۱۹۴.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

گفتیم دومین شرط از شرائط اختصاصی قصاص طرف تساوی در محل است. و در مورد دست با استفاده از روایت حبیب سجستانی (مرادی) گفتیم اگر دست راست قطع شود دست راست جانی قصاص می شود و اگر دست راست نداشت حکم به دست چپ تعدی می کند و دست چپ جانی قطع می شود. و گفتیم اگر جانی فاقد یدین باشد تعدی به رجل جایز است.

پس از آن در مورد دیگر اعضاء که در روایت حبیب نیامده است گفتیم آیا می توان این بحث تعدی را به همه اعضایی که جفت هستند نظیر چشم و گوش و منخرین بینی و حاجب و مژه و ثدی تسری دهیم؟

در این مورد اشاراتی داشتیم، و امروز جمله ای از امام را بررسی می کنیم. امام در تحریر عبارتی دارند که کمی اشکال دارد و نظر خودشان در بحث های بعدی غیر این است اما در این عبارت می فرمایند (۱) «والتعدی الی مطلق الاعضاء کالعین والاذن والحاجب وغیرها» گرچه از راست به چپ و از دست به پا تعدی کردیم اما تعدی به مطلق اعضاء یعنی چپ و راست عین یا اذن و یا از عین به اذن و غیره مشکل است. «وان لایخلو من وجه» گرچه خالی از وجه نیست اگر قائل به تعدی شویم و بگوییم این حرف در بقیه اعضاء جفت نیز می آید. اول می فرماید تعدی مشکل است و بعد می فرمایند گرچه خالی از وجه نیست. در ادامه می فرماید «سیما الیسری من کل بالیمنی» مخصوصاً در تعدی به راست از چپ.

ص: ۱۸۱

۱- (۱) امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۴۱، ط اسماعیلیان.

ملاحظه می فرمایید از کلام امام به دست می آید دو نوع تعدی وجود دارد. یکی تعدی از راست به چپ و بالعکس. و دیگری تعدی از عضو به عضو دیگر؛ مثلاً اگر چشم را کور کرده است بجای آن گوش را قصاص می کنیم. امام می فرمایند در تعدی از هر دو نوع مشکل وجود دارد. وان لایخلو من وجه هر می توان تعدی را پذیرفت سیما الیسری من کل بالیمنی. مخصوصاً در تعدی به راست و چپ پذیرفت. و خالی از وجه نیست. و ما هم گفتیم قبول است کسی چشم راست را قطع کرده خودش چشم راست ندارد ولی چپ دارد این چشم چپ بجای راست قصاص می شود. این مورد خالی از وجه نیست.

و گفتیم برای دلیل جواز تعدی از راست به چپ و بالعکس سه وجه متصور است؛

وجه اول: مثلث:



هر دو چشم هستند منتهی یکی راست یکی چپ که بجای یکدیگر قصاص می شوند و مثلث باقی است.

وجه دوم:

قرآن کریم می فرماید «والعین بالعین»<sup>(۱)</sup> چشم در مقابل چشم، به اطلاق آیه هم در خصوص چشم می توان تمسک کرد.

وجه سوم: مفاد تعلیل روایت حبیب:

در روایت حبیب<sup>(۲)</sup> وقتی امام(ع) در مورد دست و پا، فرمود: پا را بجای دست قطع می کنیم. سائل اشکال کرد که آیا نمی شود بجای دستی که قطع کرده است دیه بگیریم و پا را قطع نکنیم؟ امام فرمود انما توجب علیه الدیه اذا قطع ید رجل ولیس للقاطع یدان ولا رجلا. در اینجا میتوان دیه گرفت ثم توجب علیه الدیه لانه لیست له جارحه یقتص منه وقتی جارحه یعنی دست و پایی که بشود قصاص کنیم ندارد نوبت به دیه می رسد. از ملا-ک این تعلیل می فهمیم که در مورد چشم هم اگر راست را قطع کرده نمی توان دیه گرفت زمانی دیه ممکن است که اصلا چشم نداشته باشد یعنی تا جارحه وجود دارد ولو جابجا بشود نوبت به دیه نمی رسد و هکذا در دیگر اعضاء.

ص: ۱۸۲

---

۱- (۲) مائده (۵): ۴۵.

۲- (۳) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۷۴، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب ۱۲، ح ۲، آل البیت.

اینکه امام فرمود لایخلو من وجه مخصوصا در راست و چپ صحیح است و تا اینجا که امام می فرماید تعدی سیما جواز تعدی به راست و چپ خالی از وجه نیست از نظر ما نیز ایرادی ندارد.

اما اشکال عبارت امام در این بخش است که می فرماید تعدی الی مطلق الاعضاء کالعین والاذن والحاجب و غیرها مشکل وان لایخلوا من وجه. در غیر راست و چپ از عضوی به عضو دیگر مشکل است هرچند جواز آن قابل پذیرش است این بخش از کلام امام دچار اشکال است.

زیرا گرچه «والجروح قصاص»<sup>(۱)</sup> اطلاق دارد اما روایت می تواند مخصص آیه باشد. لذا می گوئیم اطلاق آیه با روایت مقید شده است. پس تعدی از عضوی به عضو دیگر جایز نیست.

حتی صاحب جواهر<sup>(۲)</sup> می فرماید لم یقل به احد هیچ کس قائل به این حرف نشده است. و خود حضرت امام در جایی دیگر از تحریر در مسأله ۱۷ می فرماید: فی الاقتصاص فی الأعضاء غیر ما مر کل عضو ینقسم إلی یمین و شمال کالعینین والأذنین والأنتین والمنخرین ونحوها لا یقتص إحداهما بالأخری، فلو فقی عینه الیمنی لا یقتص عینه الیسری، و کذا فی غیرهما، و کل یکون فیہ الأعلی والأسفل یراعی فی القصاص المحل، فلا یقتص الأسفل بالأعلی کالجفین والشفین. به جز دست و پا که جفت هستند در قصاص دیگر اعضایی که جفت هستند مثل دو چشم، دو گوش، بیضتین، دو پره بینی و دیگر اعضاء جفت چپ به جای راست و بالعکس قابل قصاص نیست یعنی اگر جانی چشم راست مجنی علیه را قطع کرد و خود فاقد چشم راست بود نمی توان چشم چپ جانی را قطع کرد چون مماثلت شرط است و در مورد دست و پا اکتفاء به قدر متیقن بود و در بقیه تساوی در محل لازم است حتی در مورد دو لب یا دو مژه قصاص لب یا مژه بالا و یا بالعکس به جای لی یا مژه پایین جایز نیست پس تعدی از عضوی به عضو دیگر در غیر دست و پا خالی از وجه است.

ص: ۱۸۳

۱- (۴) مائده (۵): ۴۵.

۲- (۵) شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۵۱، دارالکتب الاسلامیه.

لو قطع أیدی جماعه علی التعاقب قطعت یداه ورجلاه بالأول فالأول، وعلیه للباقرین الیدیة، ولو قطع فاقد الیدین والرجلین ید شخص أو رجله فعلیه الیدیة.

حکم جانی واحد در قطع دست های چند مجنی علیه: اگر کسی دست های چند نفر را قطع کند مثلاً پشت سر هم پنج دست قطع کرده است. برای قصاص، مجنی علیه اولی، دست راست جانی را قصاص می کند و مجنی علیه دومی دست چپ را قطع می کند. سومی پای راست را قطع می کند. چهارمی پای چپ را قطع می کند. نفر پنجم مصداق همین روایت است که فرمود زمانی نوبت به دیه می رسد که جوارح ندارد نفر پنجم دیه می گیرد. همینطور نفر ششم دیه می گیرد. و یا اگر جانی از ابتدا دست و پا نداشته است به همه مجنی علیه ها دیه می دهد. اما ترتیب در قصاص باید رعایت شود و هر که حق او جلوتر است یعنی زودتر از دیگران دستش قطع شد اول قصاص می کند و اگر حق همه مساوی است ترتیب قصاص با قرعه مشخص می شود.

حکم جانی متعدد در قطع دست یک نفر:

مرحوم خوئی (۱) مسأله ای عنوان کرده اند که صاحب جواهر و امام اینجا ذکر نکرده اند اما جایش به تناسب در محدوده همین مسأله ۷ است. بحث این بود که شخصی دست چند نفر را قطع کرده است اکنون مناسب است عکس این مورد نیز بررسی شود چنانچه در قصاص داشتیم که اگر دو نفر یک نفر را کشتند ولی دم مخیر است اینجا نیز مطرح است که اگر دو نفر دست یک نفر را قطع کردند حکم آن مثل قصاص است یعنی مجنی علیه مخیر است که قصاص بخواهد و دو دست را قصاص کند و دیه مازاد بدهد. یا دیه بگیرد از هر دو یا مختلف یکی را قصاص و دیگری را دیه بگیرد.

ص: ۱۸۴

معیار در تحقق اشتراک در قطع ید:

فرض کنید دست را روی سنگی گذاشتند و دو نفری دو سر شمشیر را گرفتند و دست را قطع کردند یا دو نفر دکه ای فشار دادند و قطع دست انجام شد به هر حال نحوه اشتراک متفاوت است باید مستند به فعل هر دو بشود بنابراین اگر یکی دست را بگیرد دیگری قطع کند شرکت صدق نمی کند.

برای اینکه پس از تحقق اشتراک، مجنی علیه بتواند به حقیق برسد، سه راه وجود دارد:

-۱

مجنی علیه مقطوع الید، می تواند دست هر دو جانی را قصاص کند منتهی دو تا دست در مقابل یک دست قرار است قصاص شود لذا باید دیه یک دست را بدهد که نصف دیه انسان است. و به هر جانی ربع دیه انسان باید پردازد و هر دو دست را قصاص کند.

-۲

اگر خواست از هر دو دیه بگیرد دیه یک دست که نصف دیه انسان است هر یک از دو جانی نفری یک ربع دیه انسان به مجنی علیه می دهند و دستشان قطع نمی شود.

-۳

راه سوم این است که یکی را قصاص می کند و از دیگری دیه می گیرد منتهی باید ربع دیه انسان به آن جانی که دستش قصاص می شود بدهد. و ربع دیه انسان از کسی که دستش قطع نمی شود بگیرد.

دلیل مسأله: روایت:

عن أبي مریم الأنصاری (۱)، عن أبي جعفر (ع) فی رجلین اجتماعاً علی قطع ید رجل قال: إن أحب أن یقطعهما أدى إلیهما دیه ید أحد، قال: وإن قطع ید أحدهما رد الذی لم تقطع یده علی الذی قطعت یده ربع الدیه.

ص: ۱۸۵

---

۱- (۷) حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۸۶، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب ۲۵، ح ۱، آل البیت.

محمد بن الحسن باسناده عن الحسن بن محبوب نحوه، وزاد: وإن أحب أخذ منهما ديه يد.

روایت صحیحہ است. ابی مریم انصاری از امام باقر(ع) در مورد دو نفر که دست انسانی را قطع کرده اند پرسید امام فرمود اگر خواست دست هر دو جانی را به عنوان قصاص قطع کند ديه يك دست را به آن دو نفر می دهد (به هر نفر نصف ديه يك دست). و اگر خواست ديه دست خودش را از دو جانی می گیرد اما اگر خواست دست یکی را قطع کند آن جانی که دستش قطع نمی شود باید ربع ديه يك انسان به آن جانی که دستش قطع می شود بدهد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

## کتاب القصاص ۹۰/۰۱/۲۴

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

آفات لسان:

به مناسبت تذکرات اخلاقی بحث در آفات لسان و گناهانی که از زبان صادر می شود بود. گناهانی نظیر دروغ، غیبت، تهمت، و دو بهم زنی مواردی بود که عرض کردیم و یکی هم شتمات بود که گفتیم اگر مصیبتی بر انسانی وارد شود و کسی بر او شتمات کند و بگوید حقت بود که این مصیبت به تو برسد فلان جا فلان کار را کردی خداوند بر سرت آورد. به فلانی حرفی زدی حقت بود خداوند بر سرت آورد بجا بود که این بلا به تو برسد و عملکرد خودت باعث این مصیبت شده است. این رفتار و شتمات در برابر کسی که دچار مصیبت شده است گناه بزرگی است که صاحب این گناه هم در دنیا عقوبت می شود و هم در آخرت.

مرحوم محقق نراقی در جامع السعادات (۱) می فرماید تجربه و نیز اخبار و روایات گواهند که اگر کسی که مسلمانی را شتمات کند «لم یخرج من الدنيا حتی یتلی بمثلها» خود عقوبت دنیایی شتمات مصیبت بالایی است زیرا می فرماید اگر به مصیبت دیده شتمات کند که بجا بود و پاداش عمل خودت بود شتمات کننده از دنیا خارج نمی شود تا اینکه به مثل آن دچار شود «ویشمت به غیره» و دیگری در همین مورد او را شتمات کند.

ص: ۱۸۶

۱- (۱) محمد مهدی النراقی، جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۱۷، ط دارالنعمان.

دلیل بلاهایی که وارد می شود:

هر بلائی که به کسی برسد از چند حال خارج نیست؛

ممکن است کفاره گناهان باشد و لطفی از جانب خداوند است که کسی که گنهکار است خداوند در دنیا او را مبتلا می کند برای اینکه کفاره گناهان باشد و پاک از گناه از دنیا برود و این لطفی از الطاف الهی است اگر انسان در دنیا به عقوبت گناهان برسد بهتر است که برای آخرت بماند. عذاب آخرت سخت و طولانی است اینجا تمام مصیبتها در چند سال بیش نیست اما در روایت داریم در آخرت کسی که بهشتی است و فقط یک گناه دارد که توبه نکرده است صد سال او را نگه می دارند مقامات و جایگاه بهشتی خود را می بیند اما راهش نمی دهند صد سال نگه می دارند برای یک گناه حال اگر قرار بر عذاب و آتش باشد او ایلا. پس نمی توان کسی را شماتت کرد لعل خداوند محبت به او کرد تا پاک از دنیا برود.

۲- ترقی و دریافت درجه بالاتر:

ممکن است بلایی که رسیده برای بالا بردن درجه در بهشت باشد برای عظیم اجر و پاداش در قیامت باشد در اصول کافی (۱) بابی داریم بنام باب شده ابتلاء المؤمن که روایات متعدد دارد.

-۱

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ (۲) بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ الْبُلَاءُ وَ مَا يَخُصُّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً فِي الدُّنْيَا فَقَالَ النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ وَ يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بَعْدَ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَ حُسْنِ أَعْمَالِهِ فَمَنْ صَحَّ إِيمَانُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ مَنْ سَخَفَ إِيمَانُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ.

ص: ۱۸۷

۱- (۲) شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، ط اسلامیة.

۲- (۳) شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، ط اسلامیة.

عبدالرحمن بن حجاج می گوید در محضر امام صادق(ع) در مورد بلاها و گرفتاری هایی که برای مؤمن پیش می آید گفتگو شد حضرت امام صادق(ع) فرمود از رسول الله(ص) پرسیدند بیشترین بلاها در دنیا بر چه کسانی وارد می شود پیامبر فرمود: بیشترین بلا و سختی بر پیامبران وارد می شود.

ملاحظه می فرمایید پیامبران گناه نکردند تا کفاره باشد پس این بلا عظیم اجر است که انبیاء در مرحله اول هستند.

ثم الامثل فالامثل پس از آن هر کسی که نشانه بیشتری از انبیاء دارد و از مؤمنین هر که ایمانش بالاتر و اعمالش بهتر باشد بلایش شدیدتر است و من سَخَفَ اِيْمَانَهُ اَنْكُهُ اِيْمَانٌ كَمْتَرِي دَارِدٌ وَ ضَعْفُ عَمَلِهِ قَلْبٌ بَلَاءُهُ بَلَايَشُ كَمْتَرِ اسْتِ.

در روایت است مؤمن مثل کفه ترازو است یک طرف ایمان طرف دیگر بلا هر چه ایمان سنگین تر باشد بلا شدیدتر می شود. لذا نمی توان مؤمن را به خاطر بلائی که دیده شماتت کرد تحمل بلا خیلی مشکل است و شخصی را که ناراحت است نمی توان گفت حقش بود که فلان کار را کرد بر سرش آمد در حالی که ممکن است برای خاطر ایمانش باشد چون ایمانش قوی است این بلا عظیم بر او وارد شده است.

-۲

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) (۱) قَالَ: إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ الْعَظِيمِ الْبَلَاءِ وَ مَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ.

از امام صادق(ع) نقل شد که فرمود: اجر عظیم برای کسی است که گرفتاری بیشتری ببیند هر چه بلا عظیم تر باشد اجر بالاتر است. آنکه را خدا بیشتر دوست می دارد بیشتر بلا میدهد. بلا انبیاء شدیدتر است چون محبوب ترند.

ص: ۱۸۸

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) (۱) قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ مِنْ خَالِصِ عِبَادِهِ مَا يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ - تُخَفِّهُ إِلَى الْأَرْضِ إِلَّا صَرَفَهَا عَنْهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ وَلَا بَلِيَّةَ إِلَّا صَرَفَهَا إِلَيْهِمْ.

ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: خداوند در زمین بندگانی خالص دارد هرچه تحفه ها و راحتی ها از آسمان بنا است بر دنیا نازل شود خداوند از آن بندگان خالص برمی گرداند و برای دیگران می فرستد و هیچ بلائی نازل نمی شود مگر اینکه بسوی آن بندگان خالص می رود. پس اگر بر کسی بلائی نازل شد نباید ناشکری کند. و بگوید چرا خداوند تمام بلا را برای من می فرستد. بلکه باید به خودش بگوید اگر بنده صالح هستی بنا است اینجور باشد.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ (۲) قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا أَلْقَيْتُ مِنَ الْأَوْجَاعِ وَكَانَ مَشِيقًا فَقَالَ لِي يَا عَبْدَ اللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْمَصَائِبِ لَتَمَنَّى أَنَّهُ قُرْضَ بِالْمَقَارِيضِ.

عبدالله بن ابی یعفور می گوید خدمت امام از سختی ها و بلاها شکایت کردم امام فرمود اگر مؤمن می دانست خداوند در مقابل بلا چه اجری می دهد آرزو می کرد و از خدا می خواست که به چنان بلایی گرفتار شود که گوشت بدنش را با قیچی تکه تکه کنند تا به آن ین اجر و پاداش که خداوند برای مؤمن قرار داده است برسد.

در روایت دیگر می فرماید اگر مسافرتی بروی و برگردی برای کسی که دوستش می داری سوغات می آوری و آنکه بیشتر دوست داری بهتر می آوری این بلاها سوغات است برای کسانی که خدا بیشتر دوستشان دارد. روایت بعد به همین نکته اشاره دارد.

۱- (۵) شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۳، ط اسلامیة.

۲- (۶) شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۵، ط اسلامیة.



عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) (۱) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغَيْبَةِ وَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الطَّيِّبُ الْمَرِيضَ.

حمران از امام باقر(ع) نقل کرده است که فرمود همانگونه که انسان پس از بازگشت از سفر برای خانواده اش هدیه می آورد خداوند نیز با گرفتار کردن مؤمن به برخی از بلاها به او هدیه می دهد و همانگونه که طیب انسان مریض را از برخی غذاها محروم می کند خداوند نیز مؤمن را از برخی نعمت های دنیا محروم می کند. لذا نباید از بلاء ناراحت شویم و یا به کسی شماتت کنیم. شاید برای عظیم اجر عندالله مصیبت به او رسیده است و خداوند او را دوست می دارد. از آن طرف اگر به کسی بلا نرسد مذموم است.

عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) (۲) دُعِيَ النَّبِيُّ ص إِلَى طَعَامٍ فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَ الرَّجُلِ نَظَرَ إِلَى دَجَاجِهِ فَوْقَ حَائِطٍ قَدْ بَيَّضَتْ فَتَفَعَّعَ الْبَيْضَةَ عَلَى وَرَدٍ فِي حَائِطٍ فَتَبَّتْ عَلَيْهِ وَ لَمْ تَشِقُطْ وَ لَمْ تَنْكَسِرْ فَتَعَجَّبَ النَّبِيُّ ص مِنْهَا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَعْجَبْتَ مِنْ هَذِهِ الْبَيْضَةِ فَوَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا زُرْتُمْ شَيْئًا قَطُّ قَالَ فَتَهَضَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ طَعَامِهِ شَيْئًا وَقَالَ مَنْ لَمْ يُرْزَأْ فَمَا لِلَّهِ فِيهِ مِنْ حَاجَةٍ.

ابو داوود مسترق به صورت مرفوعه از حضرت امام صادق(ع) نقل کرده است که فرمود پیامبر(ص) برای یک وعده غذا به خانه یکی از مسلمانان دعوت شدند وقتی وارد شد دید پرند ای روی دیوار تخم گذاشته است و تخم از روی دیوار به زمین غلتید اما در بین راه به میخ کوبیده شده بر دیوار اصابت کرد و متوقف شد. پیامبر تعجب کرد که چگونه یک تخم روی یک میخ ایستاد. صاحب خانه گفت آیا تعجب کردی؟ قسم به خدایی که تو را به رسالت مبعوث کرد تاکنون هیچ مصیبتی بر من وارد نشده است. در آن حال پیامبر از جا برخاست و فرمود من در این خانه غذا نمی خورم زیرا کسی که هرگز مصیبت زده نشود خدا نظر لطف و رحمت بر او ندارد.

۱- (۷) شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۵، ط اسلامیة.

۲- (۸) شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۶، ط اسلامیة.

بنابراین یکی از گناهان بزرگ زبان شماتت است و باید توجه داشته باشیم و بسا ممکن است بلائی که به کسی می رسد برای این است که پاداش بیشتری ببرد.

بحث فقهی:

مسأله ۸:

يعتبر في الشجاج التساوی بالمساحة طولاً و عرضاً، قالوا ولا يعتبر عمقاً و نزولاً، بل يعتبر حصول اسم الشجه، وفيه تأمل و إشكال والوجه التساوی مع الامكان، ولو زاد من غير عمد فعليه الأرش، ولو لم يمكن إلا بالنقص لا يبعد ثبوت الأرش في الزائد على تأمل، هذا في الحارصه و الداميه و المتلاحمه، و أما في السمحاق و الموضحه فالظاهر عدم اعتبار التساوی في العمق، فيقتص المهورول من السمين إلى تحقق السمحاق و الموضحه.

تساوی در شجاج:

گفتیم در قصاص طرف علاوه بر شرائط مشترکه با قصاص نفس؛ سه شرط اختصاصی وجود دارد:

شرط اول: تساوی در سلامت:

اگر دست شل قطع می شد دست سالم قصاص نمی شد. که بررسی شد.

شرط دوم: تساوی در محل:

و بحث شد که رعایت راست یا چپ بودن اعضاء تا چه حد لازم است.

شرط سوم: تساوی در شجاج:

در اصطلاح به پارگی در پوست یا گوشت سر شجاج گویند چنانچه پارگی در پوست یا گوشت بدن را جرح گویند.

شرط سوم قصاص مادون نفس این است که اگر جراحت در سر ایجاد شد برای قصاص جانی تساوی در طول و عرض و عمق جرح معتبر است.

بررسی تساوی در طول و عرض

شرطیت تساوی نسبت به طول و عرض مورد اتفاق است که صاحب جواهر (۱) می فرماید «بلاخلاف اجده فیه» که تساوی در طول و عرض معتبر است بلکه ممکن تحصیل الاجماع یعنی اگر بررسی کنیم ظاهراً همه علماء اینگونه گفته اند بل فی کشف اللثام (۲) الاتفاق علیه حتی کشف اللثام تصریح به اتفاق کرده است و نیز صاحب ریاض (۳) فرموده تساوی در طول و عرض مورد اتفاق است.

- 
- ١- (٩) شيخ جواهرى، جواهرالكلام، ج ٤٢، ص ٣٥٤، دارالكتب الاسلاميه.
  - ٢- (١٠) فاضل هندی، كشف اللثام، ج ١١، ص ٢٢١، جماعه المدرسين.
  - ٣- (١١) طباطبايى، سيد على، رياض المسائل، ج ١٤، ص ١٥٤، جماعه المدرسين.

صاحب ریاض برای شرطیت تساوی در محل دلالتی ارائه کرده است که در ذیل می آید.

دلیل اول: تطبیق معنای قصاص:

قَصَّ یعنی تَبَعَ فَعَلَهُ یعنی همان فعل را که انجام داده بود انجام می دهیم و قصه گویی یعنی تکرار داستان در اینجا نیز فعل را تکرار می کنیم لاشعار القصاص خود قصاص مشعر به این است که همان کار مساوی انجام شود.

دوم: مقتضای عقل:

صاحب ریاض فرمود للاعتبار عقل و اعتبار اقتضا دارد که همان کار انجام شود نه بیشتر و نه کمتر فلا یقابل ضیقه بواسعه زخم باریک نباید با زخم وسیع قصاص شود و لایقن بضیق ولایزم نیست در مقابل زخم وسیع به زخم باریک قناعت شود.

بررسی تساوی در عمق:

صاحب شرایع (۱) می فرماید ولایعتبر نزولا در عمق تساوی لازم نیست. بل یراعی حصول اسم الشجه همینقدر که جرحی وارد شود کافی است.

دلیل مسأله:

افراد مختلفند برخی لاغرند و صورت کوچک و کم گوشت دارند اگر زخمی وارد شد حداکثر عمق آن یک میلیمتر است در مقابل کسی که پر گوشت است اگر قرار باشد در قصاص زخمی که وارد می شود مثل همان انسان لاغر باشد اصلاً انگار قصاص نشده است و در مقابل اگر به انسان لاغر شجه یک سانتی وارد کنیم باعث مرگ است و غالباً امکان رعایت تساوی نیست؛ لذا از تساوی در عمق صرفنظر می کنیم.

نظیر این حالت در قصاص اطراف نیز وجود دارد که گاهی دستها متفاوتند و در آنجا هیچ تساوی شرط نیست. مرحوم امام (۲) می فرماید قالوا ولا- یعتبر عمقا و نزولا و یعتبر حصول اسم الشجه و فیه تأمل برخی گفته اند در عمق تساوی شرط و حصول شجه کافی است. اما این حرف مورد تأمل است. در جایی که ممکن است باید رعایت شود.

ص: ۱۹۲

۱- (۱۲) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۷، استقلال تهران.

۲- (۱۳) امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۴۱، مسأله ۸، اسماعیلیان.

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب القصاص

تساوی در شجاج:

در بحث سومین شرط اختصاصی قصاص مادون نفس گفتیم شرطیت تساوی در طول و عرض اتفاقی است. ولی در عمق اختلافی است و گفتیم شرایع (۱) می فرماید ولا یعتبر نزولا- تساوی در نزول و عمق معتبر نیست و یراعی حصول اسم الشجه همینکه صدق کند که شجه ای وارد کرده است کافی است لازم نیست عمق را بسنجیم مرحوم صاحب ریاض (۲) می فرماید علیه اجماعنا امامیه اتفاق دارند که در عمق تساوی معتبر نیست جهت آن این است که در شجاج زخمی که به سر و صورت وارد می شود امکان رعایت تساوی نیست چرا که سرها مختلف است برخی چاق هستند سر بزرگ و پر گوشت دارند و برخی لاغر و سر کوچکی دارند و عمقی ندارد تنها پوستی است اگر بخواهیم عمق رعایت شود تناسبی ندارد مثل اینکه فردی پر گوشت بر سر انسانی لاغر زخمی وارد کند حال که می خواهیم قصاص کنیم اگر این اندازه باشد برای آن فرد قوی هیکل اصلاً قصاص صدق نمی کند خراشی کوچک در بدن او خواهد بود. چون معمولاً تساوی امکان ندارد از این جهت صرفنظر می کنند لایعتبر عمقا و نزولا و بعد تشبیه می کند کما اینکه در قصاص اطراف کسی دست کسی را قطع کرده ممکن است دست مقطوع طویل و چاق باشد و دست قاطع کوچک باشد اما قصاص می کنیم و این جهات مورد نظر نیست همانگونه که در آنجا صفات معتبر نیست در اینجا نیز میگوییم عمق معتبر نیست. چون در برخی موارد امکان رعایت وجود ندارد صرفنظر می کنیم.

ص: ۱۹۳

۱- (۱) محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۰۷، استقلال تهران.

۲- (۲) طباطبایی، سید علی، ریاض المسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۴، جماعه المدرسین.

مرحوم امام با جمله «فیه تأمل» به فرمایش محقق و ریاض اشکال می کنند. وجه اشکال این است که ما قبول داریم همه جا نمی توان اندازه گیری دقیق کرد چون سرها متفاوت هستند بلکه میگوییم یعتبر التساوی فی العمق مع الامکان هر جا ممکن است تساوی رعایت می شود و هر جا ممکن نیست صرفنظر می کنیم برای مثال اگر کسی که سر کوچکی دارد و لاغر است سر انسان درشت اندامی را زخم زده است که به عمق یک سانتیمتر فرو رفته است حال که می خواهیم قصاص کنیم این فرد لاغر را اگر یک سانتیمتر در عمق قصاص کنیم ممکن است بمیرد اینجا می گوئیم مع الامکان مثلاً یک عشر آن یک میلیمتر ممکن است لذا یک عشر را قصاص می کنیم و نسبت به نه عشر باقیمانده با محاسبه دیه تمام زخمی که وارد شده بود دیه می گیرد. چنانچه در مورد طول و عرض همین نکته مطرح بود در همان مثلاً- اگر بر انسانی چاق و درشت اندام زخمی به طول

بیست سانتیمتر وارد شود و جانی لاغر باشد و بخواهیم با رعایت تساوی در طول قصاص کنیم ممکن است تا پیشانی بیاید در حالیکه به جای سر مجنی علیه نمیتوان روی پیشانی جانی را قصاص کرد یا تا پشت گردن می رود که امکان قصاص نیست لذا مقدار باقیمانده از طول به دیه تبدیل می شود. پس در هر سه مورد طول و عرض و عمق می گوئیم تعبیر تساوی محل الامکان و اگر امکان نداشت نسبت به مقدار باقی مانده دیه محاسبه می شود.

اقول:

این حرف درست و متینی است بلکه می گوئیم نیازی به تأمل ندارد و وجهی برای قول لایعتبر تساوی در عمق نیست.

ص: ۱۹۴

ان قلت:

شاید دلیل تأمل امام این باشد که صاحب ریاض فرمود علیه اجماع و امام خواست علیه اجماع فتوی ندهد.

قلت:

خود مرحوم صاحب ریاض تعلیل آورد و علت آن این است که لتفاوت الرؤوس فی السمن والضعف وغلظ الجلد ودقته سرها متفاوت است اگر عمق یک سانت در سر چاق فرو رفته روی سر لاغر نمیتوان قصاص کرد پس اجماع مستند دارد و مدرکی است اگر مدرک اجماع یعنی تفاوت را جواب دادیم و گفتیم آنجا که تفاوت وجود دارد و قصاص متعذر است ارش و دیه ثابت است و نظر مرحوم امام مخالف اجماع نیست.

مسأله ۹:

لا- یثبت القصاص فیما فیہ تعریر بنفس أو طرف، وكذا فیما لا یمكن الاستیفاء بلا زیاده ونقیصه كالجائفه والمأمومه، ویثبت فی كل جرح لا تعریر فی أخذه بالنفس وبالطرف وكانت السلامه معه غالبه فیثبت فی الحارصه والمتلاحمه والسمحاق والموضحه، ولا یثبت فی الهاشمه ولا المنقله ولا لكسر شیء من العظام، وفی روایه صحیحه إثبات القود فی السن والذراع إذا كسرا عمدا، والعامل بها قلیل.

مستثنیات قصاص طرف

در بعضی جاها اگر بخواهیم قصاص طرف انجام دهیم جانی با خطر مرگ مواجه می شود. مثلاً جانی با چوب بزرگی بر سر کسی زد و سر مجنی علیه شکافت در این صورت اگر بخواهیم قصاص کنیم طول و عرض و عمق را در نظر می گیریم و می خواهیم چوبی با همان ضربه بزنییم اینجا خطر مرگ دارد گرچه در آن مورد که جانی زد منتهی به مرگ نشد اما اینکه می خواهد با چنین ضربه ای قصاص کند ممکن است منتهی به تعریر یعنی در معرض خطر قرار دادن شود. یا چاقویی به دست کسی زده و دست مجروح شده است اگر بخواهیم آن ضربه را به دست جانی وارد کنیم احتمال شکستگی استخوان یا قطع دست است. پس اگر در جایی بنابر تشخیص افراد متخصص مثلاً طیب اجرای قصاص دارای خطر مرگ یا تلف عضو است قصاص اجراء نمی شود.

ص: ۱۹۵

-۱

اطلاق آیه قرآن فرمود: «والجروح قصاص»<sup>(۱)</sup> بنابراین شامل همه موارد است. می‌گوییم طبیعی است اینگونه اطلاق‌ها قابل تقیید است.

-۲

عن إسحاق بن عمار<sup>(۲)</sup>، عن أبي عبد الله<sup>(ع)</sup> قال: قضى أمير المؤمنين<sup>(ع)</sup> فيما كان من جراحات الجسد أن فيها القصاص، أو يقبل المجروح دية الجراحه فيعطاهها.

اسحاق بن عمار نقل کرده است امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> در تمام موارد بطور اطلاق در هر جراحتی قضاوت به قصاص می‌کردند مگر اینکه مجنی علیه دیه را قبول کند.

ملاحظه می‌فرمایید: روایت همانند آیه اطلاق دارد اما مطلب دیگری که وجود دارد حفظ نفس ناطقه است اگر جایی نفس جانی در معرض خطر مرگ باشد و احتمال هم با گفتار طیب قوی است موجب مرگ است می‌خواهیم قصاص طرف کنیم نمی‌خواهیم او را بکشیم خطر مرگ است که احتمال آن برای احتیاط در دماء و نفوس باید از قصاص صرفنظر کرد و یا جایی است که رعایت تساوی صد در صد ممکن نیست مثلاً دست مجنی علیه را شکست اگر بخواهیم بزنیم که استخوان جانی را بشکنیم آیا همان قدر شکسته می‌شود یا بیشتر؟ کم و زیادی شکستن در اختیار ما نیست یا در جوف فرو رفته نمی‌دانیم چاقو چقدر فرورفته و عمق قابل اندازه‌گیری نیست. در این موارد اندازه‌گیری ممکن نیست و قصاص متعذر است و تبدیل به دیه یا ارش حکومت می‌شود.

روایت مخالف دیگر بحث بعدی انشاءالله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

ص: ۱۹۶

۱- (۳) مائده (۵): ۴۵.

۲- (۴) حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۷۶، کتاب القصاص، ابواب قصاص الطرف، باب ۱۳، ح ۳، آل البیت.



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

